

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دزفول، پایتخت مقاومت ایران

جلوه‌هایی از مقاومت اسطوره‌ای مردم قهرمان دزفول

عبدالرضا سالمی نژاد

سرشناسه : سالمی نژاد، عبدالرضا، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور: دزفول، پایتخت مقاومت ایران : جلوه‌هایی از مقاومت
اسطوره‌ای مردم قهرمان دزفول/ عبدالرضا سالمی نژاد.
مشخصات نشر: تهران: نیلوفران، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۲۰۸ص. : عکس .
شابک : : ۷-۳۸-۷۵۲۶-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
عنوان دیگر: جلوه‌هایی از مقاومت اسطوره‌ای مردم قهرمان دزفول.
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- دزفول -- خاطرات
Iran-Iraq War , ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Personal narratives --
Dzful --
رده بندی کنگره : DSR۱۶۱۰
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲



نام کتاب: دزفول، پایتخت مقاومت ایران
تألیف: عبدالرضا سالمی نژاد
انتشارات: نیلوفران
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
طرح جلد: زهرا سالمی نژاد
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳
قیمت: ۹۸۰۰۰ تومان
شابک: ۷-۳۸-۷۵۲۶-۶۲۲-۹۷۸

02144443162 09125497040 09163450887

تهران، پونک، سردار جنگل، نبش گلزار یکم پلاک ۱۱۷ طبقه ۵

اشاره:

یادم می آید یکی از شیرین ترین بازی های کودکی ام، بازی با آینه و خورشید بود؛ هر روز بعد از آمدن از مدرسه آینه شکسته ای را به دست گرفته و با انعکاس نور خورشید بر در و دیوار و پنجره ها، روشنایی را به رقص در می آوردم، گاه گاهی نیز سر به هوا، نور خورشید را به طرف عابرین و خودروها گرفته و نگاهها را به طرف خود می کشاندم؛ اما چه لذتی می بردم وقتی می توانستم سایه ها را روشنی بخشم و تاریکی ها را به نور برسانم.

اینک پس از آنهمه سال وقتی به آن روزها فکر می کنم، می بینم باید دوباره با همان آینه شکسته، سایه ها را از ظلمت درآورم؛ سایه هایی که سالهاست در غفلت من و دوستانم در تاریکی مانده اند. اگرچه ما هر روز از نور حیات بخش و زندگی آفرین خورشید بهره می بریم اما تن به تاریکی سپرده و آینه ها را به کناری انداخته ایم.

این کتاب تلاش دارد همان آینه شکسته ای باشد که علی رغم کوچکی اش، بخشی از عظمت خورشید را بر در و دیوار و دل عابرین خود بیندازد، برای همین است که صدها پرتو و انعکاس را در خود جای داده است. من ایمان دارم که حتی هر کدام از همین پرتوها هم می تواند عظمت خورشید فروزان

مقاومت اسطوره ای مردم قهرمان شهرم، دزفول را انعکاس دهد.
پیشاپیش از برادران ارجمند و گرامی ام آقایان غلامحسین سخاوت و ناصر آیری می که سخاوتمندانه متن مصاحبه های انجام گرفته با حادثه دیدگان حملات توپخانه ای و موشکی دزفول و برخی از مصاحبه های انجام گرفته با مسئولین شهری را در اختیارم قرار دادند کمال تشکر را دارم. همچنین از برادر عزیزم جناب آقای حاج عبدالکریم گل پیچی که متن جلسات تاریخ شفاهی فرماندهان دزفولی را برای استفاده در این کتاب در دسترس گذاشتند، کمال قدردانی را دارم. ضمناً از کلیه برادران و خواهرانی که به نوعی در تهیه این اثر ما را کمک و حمایت کرده و خواسته یا ناخواسته، یادی از آنها نشده است، نهایت عذرخواهی را می کنم.

ارادتمند مردم قهرمان دزفول

عبدالرضا سالمی نژاد

پیشگفتار

دزفول قهرمان، شهر موشک‌ها و توپ‌ها و به قول عراقی‌ها «بلد الصواریخ»، در طول سالهای دفاع مقدس صدها بار مورد هجوم و دشمنی حزب بعث عراق و ارتش اشغالگر او قرار گرفت و در طول ۲۷۰۰ روز مقاومت، ۲۶۰۰ شهید، ۴۰۰۰ جانباز، ۴۵۲ آزاده و ۱۴۷ مفقودالاثر تقدیم اسلام و آرمانهای حضرت امام نمود.

بررسی عمق دشمنی و نفرت رژیم بعث عراق با این شهر کوچک و مذهبی، اگرچه موضوع این نوشتار نیست؛ اما واقعیت‌های تلخ و شیرینی را پیش روی محققین و کارشناسان امور نظامی و هنر پایداری می‌گذارد که بخشی از تاریخ مقاومت ناگفته مردم دلیر ایران در آن نهفته است.

از پیروزی انقلاب اسلامی تا آخرین روزهای نبرد، دشمن ضمن امتحان و بکارگیری انواع سلاح‌ها علیه این شهر، مقاصد مختلفی را دنبال می‌کرد که براساس شواهد موجود، تصمیم او از اشغال تا جنگ روانی علیه مردم دزفول را طی نمود. دزفول در طول جنگ، ۱۷۶ بار توسط موشک، ۴۸۹ بار توسط بمب و راکت و ۲۵۰۰ بار توسط توپ مورد حمله قرار گرفت که از این رهگذر ۱۹ هزار و پانصد واحد مسکونی، اداری و آموزشی این شهر ویران

شد. اگرچه شهرهای مورد هدف در الفبای ارتش عراق، تغییر، کم و زیاد و یا جابه جا می شد اما تا پایان جنگ، جایگاه «الف» هرگز از دزفول جدا نشد و این سوال بی پاسخ جنگ را تا کنون در ذهن ها باقی گذاشت.

جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۴ این شهر را به پاس حماسه مقاومتش به عنوان «شهر نمونه» معرفی کرد.

آنچه که این شهر را شهری افسانه ای در مقاومت و پایداری نشان داده است و در همان سالها حیرت دوستان و دشمنان را برانگیخته بود، جاری و ساری بودن جریان زندگی در زیر انواع تهدیدات و حملات بوده است. به طوری که شهادت عروس و دامادی در حجله، شهادت بیش از ۸۰ نفر در یکی از خیابانهای شهر و شهادت دسته جمعی اعضای چند خانوار در یک حمله موشکی، شهادت ۱۳ نوجوان بسیجی در یک بسیج مسجد، نمونه هایی از این حضور بی وقفه می باشد. از طرفی ذکر این نکته ضروری است که اکثر شهادت ها در زیر سایه انواع تهدیدات رادیو تلویزیونی بوده است که از قبل، دشمن در جنگی روانی برای ترساندن بیشتر مردم حملات را اعلام می کرده است.

این شهر کوچک با داشتن سه گلزار شهید در سه گوشه شهر اکنون نیز افتخار دارد که در فضایی روحانی و معنوی متاثر از فرزندان شهید خویش به زندگی مومنانه خود ادامه می دهد و همچنان پیشتاز در حمایت از دست آوردهای انقلاب اسلامی می باشد.

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اگرچه رسماً از ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ آغاز شد؛ اما در منطقه دزفول چهره خشن خویش را از ۱۳ خرداد همان سال با

ورود هواپیماهای جنگی عراق به آسمان این شهر و سپس با شلیک توپ و خمپاره در ۱۶ تیر ماه به پاسگاههای فکه و سمیده نشان داد. همچنین دشمن در ۲۵ شهریور ماه یعنی ۶ روز قبل از حمله سراسری پاسگاه فکه را به اشغال خود درآورد و با بمباران مواضع دشمن در این منطقه توسط ارتش ایران رویارویی نیروهای رزمی رسماً کار خود را آغاز کرد.

در روز ۳۱ شهریور ماه دشمن برای تسخیر شهرهای دزفول و اهواز، دو معبر «فکه - دوسلک - پل نادری - دزفول» و «شهرانی - عین خوش - پل نادری - دزفول» را در طرح مانور خود انتخاب کرد. دو لشکر ۱ مکانیزه و ۱۰ زرهی موظف بودند با عبور از رودخانه کرخه، اهواز را از شمال و دزفول را از جنوب محاصره و تصرف کنند. اگرچه این دو لشکر ظرف سه روز خود را تا کنار رودخانه کرخه رساندند و تمام این منطقه را به تصرف خود درآوردند ولی به دلایل مختلف از جمله مقاومت های مردمی از ادامه حرکت و تصرف دزفول باز ماندند.

شیخون های مکرر نیروهای مردمی با پشتیبانی سپاه و ارتش در این منطقه تا اجرای عملیات فتح المبین ادامه داشت و نهایتاً با انجام این عملیات بزرگ، دزفول تا پایان جنگ از خطر سقوط در امان ماند.

دشمن از همان روزهای اول این شهر را به دلایل مختلف زیر انواع حملات هوایی، توپخانه ای و موشکی خود قرار داد و مردم زیادی را به شهادت رساند اما این شهر حتی برای یک روز از حرکت، جنبش و زندگی باز نماند. به اعتقاد نگارنده، قصد اصلی دشمن از این حملات، تا قبل از عملیات فتح المبین، زمینه سازی برای اشغال بوده و حتی در این خوش خیال

دشمن بارها در رسانه های خود اشغال و پیوستن این شهر را به جمهوری عراق اعلام نموده بود. اشغال دزفول یکی از مهمترین اهداف طرح کلی رژیم بعث بود که خوزستان را از ایران جدا می کرد. این موضوع بارها در بیانیه های ارتش بعث و سخنان فرماندهان آن آمده است.

حماسه حضور یکپارچه مردم خداجوی دزفول نه تنها در خلق «خونین ترین مقاومت مردمی» در طول جنگ، مردم این دیار را توجهی جهانی بخشید، بلکه نقش موثر و بی بدیل آنها در پشتیبانی رزم تمام نیروهای مستقر در این منطقه در خلق حماسه رزمندگان در جبهه های جنگ در ضمیر رزمندگان غیر خوزستانی نیز ماندگار شد. علاوه بر آن تنها شهری بود که لشکری «لشکر ۷ ولی عصر (عج)» را اداره می کرد و حضور فعال و موثر خود را از جنوب تا غرب کشور نیز به نمایش گذاشته بود.

پس از عملیات پیروزمندانه فتح المبین و دور شدن شهر از تهدید اشغال و قطع حملات توپخانه ای، دشمن به منظور انتقام گیری از مردم، بر حجم حملات موشکی خود به دزفول افزود.

در جریان جنگ شهرها دشمن در کنار جنگ نفتکش ها و... تلاش نمود بصورت همه جانبه مردم مقاوم ایران را زیر فشار اقتصادی سیاسی مضاعفی قرار دهد، لذا ضمن دستیابی به موشک های دور برد، تهران و دیگر مراکز استانها را به لیست حملات شهری خود که بعدها آمار آن به ۱۲۷ شهر رسید، افزود. اما با انگیزه انتقام گیری، هرگز جایگاه «الف» را از دزفول تنزل و یا تغییر نداد و همواره این شهر را در صدر حملات خود، حتی جلوتر از پایتخت کشور قرار می داد.

این شهرستان که به سبب مقاومت هشت ساله خود در برابر هجوم موشک ها و توپها و خمپاره های دشمن بعثی به اسطوره مقاومت مردمی در جنگ مشهور است و لوح زرینی نیز در ۴ خرداد ۱۳۶۶ از مردم ایران دریافت کرد و در طول جنگ ایران و عراق آسیب های زیادی دید، اما هرگز کسی قامت خم شده او را ندید و حسرت یک آه را برای همیشه بر دل دشمن نهاد. امام خمینی (ره) به پاس پایداری مردم این شهر در همان سالها فرموده اند: شما دزفولی ها امتحان دادید و از این امتحان خوب بیرون آمدید. شما دین خود را به اسلام ادا کردید.

اعتقادات مذهبی و جانبداری های آگاهانه مردم دزفول از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) که حاصل جانبازی و شهادت مردان و زنان خداجوی این دیار بوده است به عنوان محوری ترین دلیل استقامت و پایداری مردم دزفول در برابر آنچه که هویت دینی و دست آورد مبارزاتی آنان را مورد تهدید قرار می داد و زمینه های بازگشت فرهنگ طاغوتی رژیم مطرود شاهنشاهی را فراهم می کرد، مطرح می باشد.

مردم این دیار که پیشینه تاریخی و فرهنگ نیاکان خود را در پیوندی عمیق با ولایت و دوستداری اهلیت سلام الله علیها می دانند و با همشهری بودن با شیخ الفقها، شیخ مرتضی انصاری، استاد بزرگوار حضرت امام بر خود می بالند، از قدیم الایام همواره تلاش داشته اند که زندگی خویش را براساس دستورات دینی و توصیه های علمای اسلامی و مراجع تقلید استوار نمایند و همیشه بر مرگی افتخار کنند که در راه پیشبرد اهداف اسلامی باشد. با این نگرش در طول تاریخ هم توانسته اند بافت بومی و مذهبی شهر را حفظ

نمایند و هم مهاجرین به این شهر را متأثر از منش و رفتار و زندگی دینی خود بنمایند. گردش نسل به نسل تعصبات دینی و باورهای دینی در مردم این دیار همواره به عنوان توجهی الهی مطرح بوده است

آنچه که از دیر باز مردم مسلمان دزفول را در حمایت و پشتیبانی از اسلام و علمای دینی نگه داشته و علیه هر حرکت ضد دینی به میدان آورده است، حضور چشمگیر و پر رنگ روحانیت در بین اقشار مختلف این شهر بوده است. پیروی جانبدارانه از احکام دینی و تلاش در جهت برخورداری از مشی اسلامی در زندگی روزمره مردم این شهر را باید دقیقاً از این دریچه نگریست.

وجود مدارس علوم دینی و علمای متعهد و مبارز در جریان انقلاب اسلامی که تقویت کننده ریشه دینی به حساب می آمدند در دینی نشان دادن مبارزات مردم، تاثیری محوری داشتند که از جمله این علمای بزرگ می توان از آیت الله نبوی، آیت الله عاملی، حاج شیخ مصطفی فارغ، شیخ محمدعلی معزی، سید حسن نبوی، حاج شیخ علی انصاری، شیخ محمد بیگدلی، سید حسن عالمشاه، سید عبدالصمد علوی، شیخ عباس مخبر، شیخ عبدالحسین سبحانی و سید محمد کاظم دانش نام برد. از طرفی حضور علما و مبارزی از دیگر شهرها چون آیت الله آل اسحاق، سید محمد کیاوش، آیت الله رضوانی، دکتر شهید پاک نژاد، آیت الله خامنه ای، شهید سید محمد کاظم دانش، هادی غفاری، حجت السلام گل سرخی، آیت الله خلیفالی، آیت الله خزعلی و مرحوم کافی در بین مردم دزفول که با ایراد سخنرانی های پر شور خود به افشاگری علیه رژیم شاه می پرداختند، باعث تقویت باورهای دینی مردم نیز

می شدند.

دزفول که در جریان انقلاب اسلامی با تقدیم ۲۸ شهید سرافراز و تعداد زیادی مجروح و جانباز، میزان وفاداری خود را به نظام مقدس اسلامی نشان داد، در جریان جنگ تحمیلی ۲۶۰۰ شهید تقدیم اسلام نمود که ۷۱۱ تن آن‌ها در جریان حملات موشکی، هوائی و توپخانه‌ای به این شهر، به شهادت رسیدند.

در این اثر که بدون فصل بندی در معرض مخاطب خود قرار داده شده است، تلاش گشته دزفول را از پیدایی و ظهور تا در گذر زمان و انقلاب اسلامی با شیبی بسیار تند مرور کند و سپس حوادث و رخداد‌های مهم در هشت سال دفاع مقدس را که هدف اصلی کتاب است بازخوانی نماید.

والسلام

موقعیت و ساختار دزفول

شهر باستانی دزفول مرکز شهرستان دزفول با مساحت ۴۷۶۲ کیلومتر مربع (۷/۳ درصد مساحت خوزستان) و مشخصات جغرافیایی ۴۸ درجه و ۲۴ دقیقه طول شرقی و ۳۲ درجه و ۲۲ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض شمالی، در شمال استان خوزستان و در مرز بین کوههای زاگروس و جلگه خوزستان و در بخش جلگه ای واقع است و تا شعاع ۲۵ کیلومتری آن هیچ کوهی وجود ندارد. دزفول در ۳۰۰ کیلومتری دریا (خلیج فارس) واقع شده و میانگین بلندای آن از سطح دریا ۱۴۷ متر است. رود دز که از کوه های لرستان سرچشمه میگیرد از میانه آن می گذرد و در جایی به نام بند قیر (بند قیصر) به کارون می ریزد. هوای دزفول در تابستان گرم و خشک (بیشترین دما ۵۳ درجه) و در زمستان معتدل و کم باران است. (سعیدیان، عبدالحسین؛ شناخت شهرهای ایران، تهران، انتشارات علم و زندگی ص ۴۲۲ و - ایرانشهر؛ جعفری، عباس؛ شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران، تهران، گیتاشناسی، چاپ اول جلد اول، ص ۵۸)

شهر دزفول در ۷۲۱ کیلومتری تهران و در فاصله ۱۶۰ کیلومتری شمال اهواز قرار دارد و از شمال به لرستان و از شرق به شوشتر و از جنوب به اهواز و از مغرب به اندیمشک و ایلام محدود می گردد. این شهر دارای ۳ بخش،

مرکزی، چغامیش و سردشت می باشد که این سه بخش از ۵ شهر به نامهای دزفول، صفی آباد، دزآب، میانرود، سردشت و از ۱۱ دهستان دیگر تشکیل گردیده است. شاین ذکر است که در زمان جنگ تحمیلی شهرهای شوش و اندیمشک از شهرهای شهرستان دزفول بوده که بعدها خود به شهرستان تبدیل شدند.

پیدایی و تمدن

سابقه تمدنی دزفول، بنا به کاوش های باستان شناسی در تپه چغامیش واقع در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری شهر دزفول و سفالینه شکسته های یافته شده در آنجا که به دوران پیش از تاریخ و به سده ۳۴ پیش از میلاد می رسد، به آن دوران مربوط می شود. به گفته گروه باستان شناس اعزامی دانشگاه کالیفرنیا و بنگاه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو، تپه چغامیش را باید نخستین جایگاه خط و نوشتن دانست. شهرستان دزفول در محدوده تاریخی سرزمین ایلام قرار داشته است.

ایلام را دارای چهار بخش بود: شوش، آوان Awan سیماش (سیمش) Simas و انشان یا انزان Ansan و پارسوماش (مسجد سلیمان کنونی). شهر آوان در شمال باختری شوش و در کنار رود دز واقع بود. دکتر والتر هینس پژوهشگر آلمانی بر این باور است که دزفول در جایگاه شهر آوان واقع است. ایلامی ها نخستین مردمی بودند که تشکیلات اداری (۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پ.م) داشتند و شهر آوان پایتخت سیاسی آنان بود. سارگن اول شاه اکد Sargon (۲۳۵۰-۲۳۰۵ پ.م) در یکی از کتیبه هایش گزارش می دهد که در

لشکرکشی به ایلام براین سرزمین مسلط شده و از سلسله قدیمی حاکم بر آوان حمایت نموده است. (سعیدیان، عبدالحسین؛ دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران، تهران، انتشارات مجله علم و زندگی، چاپ اول، ۱۳۶۰، ص ۴۹۳)

شهر آجر

دزفول با قدمتی چند هزار ساله از جمله شهرهای آجری ایران است که به شهر آجر معروف است. بافت قدیم این شهر از خانه ها و بناهایی آجری متعددی در کنار رودخانه دز تشکیل شده است که شامل بیست و هشت محله قدیمی درهم تنیده و با معماری خاص و تزیینات آجری بی نظیری است که بواسطه همین ویژگی به شهر آجر شهرت یافته است. آجرکاری بناها در دزفول میراث هزاران سال تجربه انسانها از تمدن های با شکوهی همچون روم، ایلام، هخامنشیان و ساسانیان بوده است.

مسجد باستانی شهر

مسجد جامع دزفول با شبستان و پایه های سنگی آن از نظر شیوه معماری همانند مساجد اوائل دوره اسلامی است که در سده های هفتم و دوازدهم هجری وسعت و مرمت یافته است و تاریخ ۱۱۵۷.ق که در سردر آن خوانده می شود تاریخ مرمت بنا می باشد. شبستان شرقی مسجد احتمالاً روزگاری آتشکده زرتشتیان بوده و چون مردم مسلمان شدند، تبدیل به مسجد شد. و در رقابت با کلیسای مسیحیان که همین جایگاه مقبره حزقیل باشد توسعه یافته است.

سهم دزفول در نهضت امام خمینی

پس از دستگیری امام خمینی، آیت الله قمی، آیت الله بهاءالدینی محلاتی و سایر علما و مبلغین، اسدالله علم روز ۱۷ خرداد ۱۳۴۲ در نطقی رادیویی اعلام کرد: «دستگیرشدگان در دست ما گرفتارند، دادگاه صحرائی تشکیل می دهیم و آنها را محاکمه و اعدام می کنیم» متعاقب این خبر تعدادی از مجتهدین و علمای شهرهای مختلف به تهران مهاجرت کردند تا در کنار علمای تهران و قم به صورت دسته جمعی برای آزادی امام خمینی و سایر افراد دستگیرشده اقداماتی به عمل آورند. (علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ص ۴۲۳) آیت الله سید اسدالله نبوی از دزفول در این حرکت شرکت کرده و پس از مهاجرت به تهران در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در کنار سایر روحانیون به نشانه اعتراض، مدتی اقامت کردند. (انقلاب اسلامی در دزفول، ص ۸۱) آمادگی مردم بسیاری از شهرهای ایران برای بزرگداشت مراسم چهلم شهدای ۱۵ خرداد، رژیم را هوشیار کرد تا مانع از برگزاری آن شود. در دزفول نیز رژیم که از تظاهرات مردم نگران بود، یک روز قبل از فرارسیدن چهلم شهدای ۱۵ خرداد به منظور آمادگی قبلی کمیسیونی در پایگاه وحدتی تشکیل داد و صد نفر سرباز را برای جلوگیری از تظاهرات مردم به حالت آماده باش در شهر مستقر نمود و مانع از گردهمایی مردم شد. (سند شماره ۲۹۸۰۱۶ مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

قیام مساجد

بر اساس اسناد به دست آمده از ساواک دزفول، با تبعید حضرت امام به

ترکیه در آبان ماه سال ۱۳۴۳ ضمن اینکه از طرف علمای دزفول تلگراف هایی به علمای عالیقدر قم ارسال شد و از تبعید حضرت امام و توهین به مراجع تقلید عالم تشییع اظهار همدردی و تأثر و تأسف گردید، از طرف دیگر بسیاری از مساجد مهم دزفول از حضور در مساجد و ادای نماز جماعت خودداری کردند، که گزارش آن از طرف ساواک دزفول به ساواک مرکز مخابره شد. (سند شماره ۱۱۳۱۸۷ مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

همچنین آیت الله سیدمجدالدین قاضی دزفولی به همراه آیت الله معزی، مدارس علمیه دزفول را به مدت ۴۰ روز تعطیل کردند و علماء دزفول با ارسال تلگرام شدید اللحنی به دربار شاه اعلام کردند؛ چنانچه یک تار مو از سر حاج آقا روح الله خمینی کم شود؛ ما تاج و تخت تو را بر باد خواهیم داد. در فاصله دهه چهل تا دهه پنجاه که انقلاب اسلامی شتاب تندتری به خود گرفت، تمرکز فعالیت های انقلابی بر جذب نیرو و تربیت نیروی جوان و آشنائی آنان با اسلام انقلابی قرار گرفت که مساجد و سپس مراکز آموزشی از جمله دانشسراها و دانشگاههای استان بیشترین سهم را در این حرکت به خود اختصاص دادند. اما با این حال پخش شب نامه هایی که توسط مبارزین علیه رژیم می شد و حرکت های انقلابی مشابه تلاش داشت که همچنان آتش مخالفت علیه رژیم شاه را فروزان نگه دارد. (دزفول در جنگ شهرها)

تمام مردان شیخ

در سال ۱۳۴۷ شهید شیخ عبدالحسین سبحانی یکی از روحانیون آگاه این شهر با بهره گیری از ظرفیت موجود و با راه اندازی انجمن دانشوران و انجمن

دانش آموزان اولین فردی بود که دست به کار تشکیلاتی- مذهبی در دزفول زد و با تشکیل گروه مسلحانه «جبهه اسلامی دفاع» شعله مبارزه قهرآمیز با رژیم شاه را در نیروهای مذهبی روشن نمود.

دستگیری تمام اعضای این گروه در سال ۱۳۵۰ همزمان با وقوع چند انفجار در دزفول در اعتراض به جشن های دو هزار پانصدساله رژیم در شیراز و شهادت شهید سبحانی در زندان باعث برانگیخته شدن آتش انقلاب در لایه های مختلف مردم دزفول شد. گروه انقلابی «منصورون» که متشکل از جوانان انقلابی خوزستان بود و در سال ۱۳۴۹ با مشی مسلحانه شروع به سازماندهی جوانان معتقد و مسلمان کرد، حاصل و برآیند اتحاد و ازدحام چهار جریان مبارزاتی خوزستان از جمله گروه شهید سبحانی بود. شهادت عزیز صفری از اعضای گروه فوق در درگیری مسلحانه با نیروهای ساواک در اصفهان و دستگیری چند تن از نیروهای انقلابی دزفول، آهنگ انقلاب را با صدای رسایی در سال ۱۳۵۵ به صدا درآورد. با شهادت حاج مصطفی خمینی و انعکاس خبر آن در دزفول در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ مردم آشکارا نام امام خمینی را در مساجد به زبان آورده و روشنگری علیه رژیم ضرب آهنگ تندتری یافت. فعالیت دانشجویان دزفولی که عموماً در دانشگاه اهواز و مراکز علمی این شهر مشغول به تحصیل بودند، هم بر سرعت حرکت انقلاب در دزفول افزود و هم زمینه های گسترش فعالیت های انقلابی را فراهم آورد. دسترسی دانشجویان به دستگاههای تکثیر و اخبار روز و همچنین ارتباط آنها با انقلابیون دیگر شهرها از جمله آن موارد بود. (دزفول در جنگ شهرها)

پیشتر اولان

شهادت دانشجوی مذهبی، عظیم اسدی مشکال، به عنوان اولین شهید دوران انقلاب اسلامی در این شهر، در زیر شکنجه مأموران ساواک، باعث تندتر شدن درگیری اذهان با پیام انقلاب اسلامی و موضوع جنایات شاه علیه نیروهای جوان مسلمان و مذهبی شد و موج جدیدی از تظاهرات را بدنبال آورد. در همین سال (۱۳۵۶) حجت الاسلام شیخ علی آقا انصاری از مجتهدین دزفول در بقعه سبز قبا، سخنرانی شدیدالحنی علیه شاه نمود و گفته می شود که مردم را به جهاد علیه حکومت خواند. ساواک که از بدتر شدن اوضاع به شدت احساس نگرانی می کرد، بلافاصله او را دستگیر و روانه زندان نمود. حضور فعال شهید سید محمد کاظم دانش و سیدمصطفی فارغ به عنوان دو روحانی پیشرو و انقلابی در راهپیمایی ها و تظاهرات مردم علیه رژیم شاه، ضمن اینکه صفوف انقلابیون را منسجم تر نمود، پای روحانیت متعهد این شهر را نیز به انقلاب اسلامی باز کرد.

راهپیمایی خونین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله تهران، تظاهرات ۱۸ شهریور دزفول را به حمایت از شهدای روز گذشته تهران در پی داشت که در این روز مأموران رژیم شاه برای اولین بار به طرف مردم آتش گشوده و ضمن مجروح کردن تعدادی از جوانان، باعث به شهادت رساندن عبدالرحیم دیانتی، به عنوان اولین شهید تظاهرات مردمی دزفول شدند. ورود جدی حضرت آیت الله قاضی به مبارزات مردم دزفول، پس از واقعه ۱۷ شهریورماه، باعث تندتر شدن ضرب آهنگ مبارزه علیه رژیم شد و روحانیت را در صدر مبارزات انقلابیون نشانده. سلسله سخنرانی های آقای کیاوش و

حاج آقا رضوانی در مساجد دزفول که از آبادان و قم به دزفول می آمدند، شور و حال تازه ای به انقلابیون مشتاق شنیدن معارف اسلامی - انقلابی بخشید و کم کم بر تعداد جوانان انقلابی نیز می افزود. (دزفول در جنگ شهرها)

تلخ ترین روز

یکی از تلخ ترین حوادث دوران انقلاب اسلامی برای مردم دزفول حادثه چهارشنبه سیاه در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ به حساب می آید که نیروهای ساواک و ارتش به فرماندهی سرتیپ غفاریان فرمانده تیپ ۲ زرهی دزفول شبانه به مردم دزفول حمله کرده و نیروهایش با وحشی گری ساعت ها در شهر جولان داده و ضمن به آتش کشیدن خودروها و اموال مردم در مغازه ها، با یورش به منازل وحشت زیادی در مردم پدید آوردند که منجر به مجروحیت و شهادت تعدادی از مردم نیز شده بود. پیش از این مردم عوامل رژیم را در هر جای دزفول می یافتند دستگیر کرده و با انداختن آنها در گونی های نخی آن را به منزل آیت الله قاضی می آوردند. دستگیری فرمانده و عوامل آن شب رقت بار، یکی از مطالبات مردم انقلابی دزفول بود که انتظار داشتند هر چه زودتر اقدامی صورت گیرد. علاوه بر آن در روزهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی سرتیپ غفاریان بارها حضرت آیت الله قاضی را تهدید کرده بود. (دزفول در جنگ شهرها)

تشکیل دادگاه انقلاب اسلامی

دستگیری عوامل رژیم که دستی در حوادث خونبار انقلاب اسلامی در

دزفول داشتند از جمله سرتیپ غفاریان فرمانده تیپ ۲ زرهی دزفول جوانان شهر را به فکر راه اندازی دادگاه انقلاب انداخت. به همین با درخواست و پیگیری های مکرر از دفتر امام تیمی سه نفره متشکل از آیت الله ری شهری، فهیم کرمانی و موسوی تبریزی به دزفول اعزام و این مهم سرانجام گرفت..

به دنبال آن پس از محاکمه مفسدین و صدور رای، در مورخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۵۷ سه نفر از مفسدین فی الارض به دار مجازات رسیدند: ۱- سرتیپ اکبر غفاریان، صادرکننده دستور حمله به مردم دزفول در ۲۷ دی ماه ۱۳۵۷ که منجر به شهادت تعدادی از مردم مظلوم شده بود. ۲- ستوان دوم علی راهداری که در تظاهرات ۱۸ شهریور ماه سال ۱۳۵۷ به ضرب گلوله رحیم دیانتی را به شهادت رساند. ۳- سرپاسبان محمدتقی حاجی عیدی که برادر دانشجو عظیم اسدی مشکال را زیر شکنجه به شهادت رساند. با فراهم آمدن آرامش نسبی در روزهای پایانی سال ۱۳۵۷ خطر سوء استفاده از اسلحه هایی که از اسلحه خانه های پاسگاههای اطراف، شهربانی، ژاندارمری و ساواک دزفول به دست مردم افتاده بود، نیروهای انقلابی را به آن داشت تا از نفوذ آیت الله قاضی در اقشار مردم استفاده کرده و نسبت به جمع آوری سلاح ها اقدام گردید. (غلامعلی رشید، مجد دین، صص ۸۷-۸۸ و عبدالمحمد رئوفی، جلسه سوم، نشست فرماندهان و مسئولین دزفول/ تاریخ شفاهی دزفول)

طعم شیرین پیروزی

با ورود حضرت امام به کشور در بهمن ۱۳۵۷، علما و روحانیون دزفول از جمله آیت الله قاضی، شیخ محمد کاظم بیگدلی، شیخ محمدعلی بیگدلی،

سید اسدالله نبوی و شیخ مصطفی عاملی در پیام های جداگانه ای بازگشت حضرت امام به وطن را تبریک گفتند. براساس اسناد و گزارش های شهربانی، تشکیل حکومت محلی اسلامی در دزفول، زودتر از سایر شهرهای ایران صورت گرفت؛ تعویض نام اماکن عمومی و خیابانهای شهر با نام های انقلابی و مذهبی، تسلط جوانان بر تمام شئون شهر و انحلال شهربانی، ژاندارمری و ساواک و تشکیل کمیته های ۷ گانه برای اداره امور شهر و همچنین پیوستن افسران و درجه داران پایگاه چهارم شکاری و تیپ ۲ زرهی به مردم از جمله دلایل مطرح شده می باشد. عقب نشینی تانک ها و سربازان از سطح شهر به پادگان تیپ ۲ زرهی و تظاهرات درجه داران و کارکنان تیپ ۲ زرهی و پایگاه چهارم شکاری در خیابانهای دزفول به طرفدارای از حضرت امام (ره) در ۲۰ بهمن ماه و خلع سلاح شهربانی و ژاندارمری در ۲۱ بهمن ماه عملاً حکومت اسلامی را در دزفول بدون خونریزی به پیروزی رساند. (دزفول در جنگ شهرها)

رای قاطع به نظام

با برگزاری انتخابات نظام جمهوری اسلامی در ۱۰ فروردین سال ۱۳۵۸، که با شور و شوق و حضور اکثریت قریب به اتفاق مردم دزفول روبرو شد، ۱۶۹۰۷۷ نفر به جمهوری اسلامی رای آری دادند و فقط ۴۹۶ نفر رای نه دادند (کیهان ۱۲ فروردین ۱۳۵۸) کم کم ساختارهای نظام جمهوری اسلامی با تشکیل ارگانهای انقلابی شتاب بیشتری یافت. پس از تشکیل کمیته انقلاب، دادگاه انقلاب و پس از اینکه جریان پیروزی انقلاب به آرامش نسبی رسید،

ضرورت اجرای فرمانهای حضرت امام مبنی بر رسیدگی به روستاها، رسیدگی به خانواده شهدا و جانبازان انقلاب و از همه مهمتر حفظ دست آوردهای انقلاب اسلامی و ضرورت مقابله با دشمنان احتمالی خارجی، ساختارها و نهادهای جدیدی به نام جهادسازندگی، بنیاد شهید و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شکل گرفت و سمت و سوی قانونی و تشکیلاتی به آرمان خواهی و فعالیت های انقلابی آنان بخشید. (دزفول در جنگ شهرها)

سپاه دزفول

تشکیل سپاه دزفول به عنوان مهمترین پدیده سیاسی - امنیتی در استان خوزستان که در ماموریتی فراتر از وظیفه خود، اقدام به کنترل اوضاع سیاسی - امنیتی استان نموده و در سرکوب حرکت های ضد انقلابی چه از ناحیه گروهک ها و چه از ناحیه بیگانگان نقشی محوری داشت، به اعتقاد نگارنده یکی از مهمترین عوامل کینه ای شد که بعدها رژیم بعث عراق نسبت به مردم دزفول در طول جنگ به دل گرفت. سپاه دزفول به عنوان قرارگاهی کاملا عملیاتی و به عنوان نیروی واکنش سریع، ضمن کنترل اوضاع و برقراری آرامش در سطح استان، موفق شد راهبرد استخبارات رژیم بعث عراق را در تجزیه خوزستان به شکست بیانجامد.

پادگان کرخه

پادگان کرخه که شمال غربی دزفول و کنار رودخانه و پل کرخه در جاده دهلران و موسیان قرار دارد، در سال ۱۳۵۸ محل استقرار یک گردان سوار

زرهی ارتش جمهوری اسلامی بود که تخلیه شده بود. در ماههای نخست همین سال سپاه دزفول به کمک فرماندار شهر، غلامعلی کیانی این پادگان را از فرمانده وقت تیپ ۲ زرهی دزفول درخواست و سپس در اختیار گرفت. به دنبال آن، سپاه دزفول نیروهای واحد عملیات خود را در آن مستقر نموده و کار آموزش نیروهای سپاه و بسیج را برای برقراری امنیت در غرب کرخه آغاز کرد. کم کم سپاه های بهبهان، شوشتر، گتوند، آبادان، ایلام و دهلران برای آموزش به این پادگان نیرو اعزام می کردند. (شناسنامه لشکر ۷ ولی عصر (عج)، عبدالمحمد کوچک، ص ۵۱)

اولین زنگ خطر جنگ

در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۸ یعنی دقیقاً ۶۸ روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وقتی تعداد زیادی سلاح و مهمات و مواد منفجره در شهر اندیشک کشف شد و به دنبال آن سه روز بعد همین حادثه تکرار شد، حساسیت هایی در بین پاسداران جوان سپاه دزفول برای کشف ماجرا برانگیخته شد. هر چند کشف سلاح و مهمات در روزهای آتی همچنان ادامه داشت، ولی اقدام ناموفق عوامل ضدانقلاب در انفجار پل جدید دزفول در ۲۲ اریبهشت ماه و انفجار خط لوله نفت در حوالی شوش دانیال در ۲۹ خردادماه ۱۳۵۹، اولین اقدامات تخریبی دشمن به حساب می آمد که ضمن نواختن زنگ خطر، پاسداران را بر آن داشت تا برای دستگیری عوامل آن برای کشف انگیزه و اهداف این حرکات ضد امنیتی دست به تلاشی گسترده بزنند.

ماموریتی به وسعت یک قرارگاه

حجم فراوان حوادث، رویدادها در دزفول و فعالیت های ضد انقلابی گروهک های ملحد و منافق در منطقه و شدت عملیات جاسوسی و خرابکاری استخبارات عراق در سراسر خوزستان به قدری برای انقلاب نوپای اسلامی نگران کننده بود که سپاه دزفول به دلیل توانمندی و ظرفیت های قابل اتکایش برای نظام جمهوری اسلامی، خیلی زود و قبل از اینکه بتواند خود را آماده برخورد با ماموریت های سخت بکند، اجباراً وارد نبردی گسترده هم علیه گروهک ها در سراسر شهرهای خوزستان و هم مقابله با اقدامات تخریبی و ضد امنیتی ارتش و استخبارات رژیم بعث عراق شد. بخشی از ماموریت های این سپاه نوپا اما پرنگیزه در روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی به شرح ذیل می باشد:

جلوگیری از ورود اسلحه به مرز در چم سری، استقرار سی نفر از سپاه دزفول در خطوط مرزی به فرماندهی محمد رئوفی نژاد، استقرار در قلعه باستانی شوش به فرماندهی حمید صفری، محافظت از مرزهای شوش و جلوگیری از ورود اسلحه، جمع آوری ۳ هزار اسلحه از طوایف عرب نشین اطراف شوش و ارسال آن ها به تهران، درگیری با نیروهای شیخ یعقوب جاسوس نظامی ارتش بعث عراق و دستگیری او، درگیری در روستای خلف حیدر با عبدالرضا آل کثیر و دستگیری وی، درگیری و دستگیری ۶ نفر از عوامل بمب گذاری در اهواز در روستای شیخ حنوط، سرکوب غائله گروهک ها در مسجد سلیمان و استقرار حمید صفری به عنوان فرمانده سپاه، درگیری با جریان برادران خادمی در اندیمشک و خارج کردن شهربانی و بخشی از شهر از دست

آن‌ها، سرکوب غائله شبیر خاقانی در خرمشهر با کمک سپاه خرمشهر به فرماندهی سیدمحمد جهان آرا، اعزام نیرو به استان‌های آذربایجان غربی و کردستان برای سرکوب غائله گروهک‌ها، اعزام نیرو به مهاباد به درخواست شهید حمید باکری جهت سرکوب اقدامات تجزیه طلبانه گروهک کومله و حزب دمکرات، استقرار نیرو در عین خوش و چنانه برای جلوگیری از تحرکات ارتش بعث عراق قبل از ۳۱ شهریور ۵۹ و

۱۶ عملیات ضد امنیتی و تخریبی

خارج شدن قطار مسافری بر اثر انفجار مین در منطقه شوش در ۲۹ مهر ماه و انفجار بمب در یک خودرو در خیابان امام خمینی دزفول در ۸ آذر ماه نشان داد که اهداف ضد انقلاب یا دشمن خارجی فقط ایجاد ناامنی و ضربه زدن به شریان‌های اقتصادی نیست، چرا که این بار مردم را هدف قرار داده بود. در سال ۱۳۵۸ در مجموع ۱۶ عملیات ضد امنیتی و تخریبی در منطقه دزفول علیه انقلاب نوپای اسلامی انجام گرفت که با دستگیری بعضی از عوامل آن و اقدامات مشابه در خرمشهر و آبادان و سوسنگرد بر سپاه پاسداران، مسجل شد که این حرکات توسط استخبارات رژیم بعث عراق، فرماندهی و هدایت می‌شود با این تهدید، نیروهای انقلابی سپاه دزفول بر آن شدند که بخشی از توان و استعداد خود را صرف مراقبت از مرز جایی که به دشمن امکان می‌داد که از آن طریق اقدامات خود را سامان دهند، بکار گیرد.

توجه به مرز

بعد از سه ماه استقرار در ساختمان ژاندارمری، تصمیم بر این قرار گرفت که تمام نفرات، امکانات، تیم قضائی و زندانی‌ها و زندانبانان به ساختمان یونسکو در جنوب دزفول انتقال یابند و ژاندارمری تحویل آقای زرهانی که بیشتر کارهای امنیتی، انتظامی انجام می‌داد، بشود و نفرات اصلی یعنی آقای رشید، بازآورده، عیدی فعال و هفت، هشت نفر دیگر از جمله اینجانب به یونسکو برویم. یعنی یک تقسیم کار بین نیروهای انقلاب که مبتنی بر تقسیم مأموریت‌ها بود، صورت گرفت، به نظر من نقطه توجه به مرز از همین تقسیم‌بندی وظایف بسته شد و استارت آن از موقعی خورده شد که نگرانی‌هایی از ورود ناامنی به داخل کشور که توسط تعدادی از شیوخ عرب منطقه انجام می‌گرفت، بین نیروهای انقلاب پدید آمد.

یکی از مأموریت‌هایی که در همان روزها به اینجانب داده شد، این بود که در کنار اتاقکی در کنار پل کرخه، یک نفر بر ام ۱۱۳ گذاشتیم و تا یک ماه، من، آقای کوسه‌چی، سعید توتونچی کارمان این بود که هر خودرویی که از روی پل رد می‌شد آن را تفتیش و نفراتش را بازجویی می‌کردیم. یادم می‌آید شیخ صالح مشطط هم‌کلاس بود و مرا می‌شناخت، یک روز همانجا جلوی خودرواش را گرفتم، او از من پرسید: تو اینجا چکار می‌کنی؟

گفتم: از نیروهای کمیته هستم. او به من از سر توصیه، هشدار داد که از این کارها نکن، انقلاب دست کمونیست‌هاست. چرا ما را ضایع می‌کنی، چرا ما را می‌ترسانی و ... ما یک ماه آنجا بودیم که حتی شام و نهارمان را که از پادگان برای ما می‌آوردند، همانجا کنار پل صرف می‌کردیم. بعد از

یک ماه در جایی در آن سوی پل مستقر شدیم. (عبدالمحمد رئوفی، جلسه سوم، نشست فرماندهان و مسئولین دزفول)

تامین امنیت مرزها

توجه به مرز به عنوان جدی ترین تهدید، نیروهای جوان سپاه دزفول را بر آن داشت که به واحد عملیات سپاه به فرماندهی غلامعلی رشید، گستردگی خاصی بخشیده تا بتوانند به صورت وسیع تر و مستقل تر وارد صحنه شوند. با این نگرش حضور در پادگان کرخه و تامین بخشی از امنیت مرزها با استقرار در پاسگاههای مرزی در غرب دزفول، از اولین اقدامات مهمی بود که در سال ۱۳۵۸ صورت پذیرفت. تجربیات به دست آمده از گروه های اعزامی سپاه به شهرهای مختلف خوزستان و تجربه گرانسنگ نیروهای اعزامی به کردستان و آذربایجان خیلی سریع به کار این نیروهای جوان آمد و آنها را مصمم تر و مطمئن تر در ادامه ماموریت به جلو برد.

استقرار در پاسگاه های مرزی

یک روز من به همراه حسین پیرایه و محمدخادمی که مثل دو برادر دیگرش بعدها به منافقین پیوست (برادر بزرگشان فکر کنم محمود بود و در سالهای قبل از انقلاب، در تمام فعالیت ها نیز همراهان بود) فروردین ماه ۱۳۵۸ بود یعنی ۴۰ روز بعد از پیروزی انقلاب، به ذهنم رسید که توجهی به مرز نشان بدهیم. با یک جیب و یک عدد دوربین صحرائی، مرز را از مهران تا چزابه بررسی کردیم. مثلاً سری به پاسگاهها می زدیم و اطلاعاتی

از اوضاع آنجا به دست می آوردیم. در این مسیر متوجه شدیم که یکی از پاسگاهها به نام واوی خالی است و درب آن هم قفل است. نزد فرمانده هنگ موسیان رفتیم و علتش را از او جویا شدیم. او جواب داد که پس از پیروزی انقلاب چون توان ضعیفی داشتیم، پاسگاهها را ول کردیم و رفتیم. حتی سوزن اسلحه ها را در آورده و اسلحه ها را تحویل مردم مرزنشین داده و گفتیم، پیش شما امانت باشند تا روزی برگردیم. ظاهراً در پاسگاهها نیروهای کمکی هم به نام جوانمرد داشته و چون نتوانسته بودند حقوق آن ها را تأمین کنند، آنها هم مرز را ول کرده و رفته بودند. پرسیدیم: برای پاسگاه واوی چاره چیست؟

پاسخ دادند: باید به ناحیه ایلام بروید، واوی تحت امر آنجاست. بعد به پاسگاه رضاآباد که در ارتفاعات کله قندی بود، سرکشی کردیم و سپس به ناحیه ایلام رفته و پیشنهاد دادیم: اجازه می دهید، برای راه اندازی پاسگاه واوی از نیروهای کمیته و مردمی استفاده کنیم. فرمانده ناحیه به گرمی استقبال کرد و گفت؛ اگر این کار را بکنید از شما تشکر هم می کنیم.

بدین ترتیب نیروهای انقلابی دزفول در مرز مستقر شدند. و خدا خواست تا برای جنگی که قرار بود، بعدها اتفاق بیفتد، آماده شویم و تجربه کسب کنیم. در اینجا آقای سیدمجید موسوی می گوید: آن روزها شما به ما توصیه می کردید که سرزمین های اطراف، تپه ها و ارتفاعات و ناهمواری ها را به دقت بررسی کنید و به حافظه بسپارید تا اگر روزی خدای ناکرده جنگی شد، از این اطلاعات استفاده کنیم.

حتماً پاسگاه واوی ما را در شناسایی کل منطقه غرب کرخه، ارتفاعات

حمرین، ارتفاعات عین خوش و ... کمک زیادی کرد. یادم می آید بعدها وقتی می خواستم جاده عین خوش و کرخه تا مرز را برای حسن باقری تشریح کنم، به سبب اینکه قبل از آغاز جنگ بارها این مسیر را طی کرده بودم، براحتی توی ذهن داشتم و آن را تشریح می کردم، جنس جاده، عوارض طبیعی، تپه ها و کل مسیر همه اش توی ذهنم نقش بسته بود. حسن باقری باید به تمام این منطقه با عکس هوایی آشنا می شد، اما ما بچه های دزفول در زمین با آن کاملاً آشنا بودیم. در گوشه ای دیگر از مرز پاسگاهی دیگر به نام پاسگاه دوسلک به ما دادند، این پاسگاه در اصل پاسگاه پشت فکه بود. ما با اداره کردن این دو پاسگاه، بخش مهمی از مرز را تحت نظر داشتیم.» (غلامعلی رشید، جلسه سوم، نشست فرماندهان و مسئولین دزفول)

دزفول، سرباز خانه ای بزرگ

ما از نیمه دوم سال ۱۳۵۸ دست استخبارات عراق را در تجهیز شیوخ و ارسال سلاح به ایران به عینه مشاهده کردیم. نمی دانم این مربوط می شد به اقتدارگرائی جوانان دزفولی یا ضعف استان خوزستان و ایلام در اداره امور که کمیته انقلاب و سپس سپاه دزفول خود را در سطح دو یا سه استان و بیش از ده شهر گسترش داده بود. فکر می کنم آن روزها یک مثلث در ذهن مان نقش بسته بود که یک رأس آن در دزفول یک رأس آن در مهران و رأس دیگرش در چزابه قرار داشت، که سیصد الی سیصدویست کیلومتر مرز در این مثلث قرار داشت. یعنی ۲۰ درصد مرز ایران و عراق، کل مثلث ده هزار کیلومتر مربع بود چیزی به اندازه کشور لبنان. این مقدار فقط از زاویه نگاه به

مرز بود در صورتی که در کل شمال دزفول نیز سیطره داشتیم. این جدای از منطقه گتوند و شوشتر بود. خداوند لطف خاصی به دزفول کرده بود و آن به قول دوستان «معدن سرباز» شده بود. یک سرباز خانه بزرگ. اعزام نیرو به مسجد سلیمان، به آبادان، به خرمشهر، به شادگان، به سوسنگرد، به ارومیه، به دهلران، انعکاسی از این سربازخانه بود. (همان)

استقرار در پاسگاه های مرزی

در اصل سپاه در مردادماه سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و اولین دوره آموزشی سپاه را در نیمه دوم همان ماه در پادگان کرخه آغاز کردیم و ما ۲۶ نفر بودیم که در این دوره حضور داشتیم و به دو قسمت تقسیم شدیم یک قسمت به مرز اعزام شدیم و یعنی دقیقاً نصف نیروهای سپاه به مرز رفتیم که بیانگر حساسیت مرز و توجه به آن می باشد، و نصف دیگر به دزفول. ۱۳ نفری که به مرز رفتیم باید در هفت، هشت پاسگاه، هفتاد کیلومتر از مرز را پوشش می دادیم. آقای نجف علی قپانچی و مرحوم احمدی می گفتند که ما وقتی به مرز رفتیم کلید پاسگاه را از یک چوپان مرزنشین تحویل گرفتیم. (سیدمجید موسوی، جلسه دوم، تاریخ شفاهی دزفول)

نیروی ضد اطلاعات

در نیمه اول سال ۱۳۵۹ از مجموع ۱۲ عملیات تخریبی و ضد امنیتی در منطقه دزفول توسط عوامل رژیم بعث عراق، ۱۱ عملیات آن مربوط به انفجار بمب در بازار، میدین، مدارس و راه آهن شهرهای اندیمشک و شوش بود که

انفجار در بازار دزفول، منجر به شهادت محمد کاظم منگل زاده از بازاریان انقلابی و مذهبی شد. لازمه برگرداندن امنیت به منطقه، خطوط راه آهن و لوله های نفت، دستگیری عوامل بیگانه و سپردن آنها به قانون بود که نیروهای انقلابی را بر آن داشت تا به فکر رسوخ در سازمان امنیتی و اطلاعاتی دشمن بشوند.

عملیات نفوذ

«ما چند پاسگاه توسط نیروهای انقلاب، دایر کرده بودیم و با بالگرد نیز گاهی به آن ها سرکشی می کردیم. احساس ما این بود که تحرکاتی در آنسوی مرزها در حال انجام است. وقتی دیدم فشار انفجارات زیاد شده است به آقا رشید گفتم: ما درسی به نام «ضد اطلاعات» خوانده ایم، نیروی نظامی را می توانیم با حرکات منظم جواب بدهیم ولی نیروی اطلاعاتی را باید با ضداطلاعات جواب بدهیم. در این انفجارات ما با نیروی نظامی طرف نیستیم. وقتی لوله نفتی منفجر می شد، ما تا دوسه روز شاهد شعله ور شدن آتش و دود آن بودیم و این ما را عذاب می داد. به این نتیجه رسیدیم که یک تعداد افراد را نفوذ بدهیم. به آقا رشید گفتم: تعدادی از بچه ها را مأموریت بدهید که ریش هایشان را بزنند و به انقلاب فحش و بد و بیراه بگویند و به تعبیری مواضع ضدانقلاب را به خود بگیرند. بعد از این تصمیم که فکر می کنم سرپایی آن را اتخاذ کردیم. آقا رشید تعدادی از بچه ها را مأمور این کار کرد. این زمانی بود که ما پادگان کرخه را برای سپاه در اختیار گرفته بودیم. آقا رشید یک روز به من زنگ زد و گفت: بیا نشانت بدهم کی ها هستند.

چند وانت استیشن آهو نشانم داد که پر بود از تی ان تی و مواد منفجره که همین بچه های نفوذی قرار بود آن ها را به شوشتر ببرند و در آنجا منفجر کنند. با همین چند نفر نفوذی که به فعالیت های استخبارات سهیم شدند، کل سناریوی استخبارات دستمان آمد. آنها هیچوقت فکر نمی کردند جوانان ۲۷-۲۸ ساله بتوانند از این نوع حرکت ها بکنند. «غلامعلی کیانی، فرماندار وقت دزفول، جلسه چهارم، تاریخ شفاهی جنگ دزفول»

همسو با رژیم بعث عراق

گروهک های سیاسی مخالف نظام مقدس جمهوری اسلامی، همسو با رژیم بعث عراق دست به فعالیت های ضد انسانی و تخریبی زدند، که به مذاق بیگانگان خوش آمد. شایان ذکر است ورود سلاح و مهمات از مرزها و سهل الوصول بودن آنها ضمن اینکه به کار گروهک ها نیز آمد، زمینه گستاخی آنها را در مقابل نظام نوپای اسلامی فراهم آورد. از طرفی احساس تنها نبودن در مقابل نظام و امکان پناه بردن به عراق در صورت بد شدن اوضاع دلگرمی بیشتری به آنها نیز می بخشید.

غائله آفرینی در شهرها

در مسجد سلیمان گروه های ضدانقلاب به فرمانداری حمله کرده و قصد داشتند ادارات دولتی را تصرف کنند. بعد از اطلاع از این جریان سریعاً یک تیم از دزفول به فرماندهی حمید صفری اعزام شد و غائله مسجد سلیمان پس از عملیات صفری و تیم همراهش ختم شد و بعد از آن جریان، حمید

صفری به فرماندهی سپاه شهرستان مسجد سلیمان منصوب گردید. (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با سید احمد آوایی، تهران، شماره ۲۳۶۲، مورخ ۱۳۷۷/۵/۴)

فعالیت ضد انقلابی گروهک‌ها

در آن روزها گروهک‌ها میدان وسیعی برای فعالیت داشتند که شامل منافقین، گروهک‌های الحادی و چریک‌ها بودند؛ حزب توده، نقش کمتری در این میان داشت. در خود پایگاه، این‌ها تحت عنوان شورای اسلامی، شورای درجه داران و شورای همافران، مقاصد خویش را دنبال می‌کردند. اندیمشک مرکزی امن برای آن‌ها به شمار می‌رفت؛ از آن‌جا که شهری تقریباً اروپایی بود و مرکز ناحیه‌ی راه آهن در آن‌جا قرار داشت. بیشتر مردمش مهاجر بوده، بخشی نیز از خرم‌آباد آمده و لر زبان بودند؛ بخشی دزفولی و بخشی هم عرب بودند. به هر حال شهری متمدن و دارای سیستم اروپایی بود. وضع بدحجابی در آن‌جا نسبت به شهرهای دیگر خوزستان شدیدتر بود. لذا گروهک‌ها آن‌جا پایگاه‌های مختلفی داشته، در میان نیروهای مسلح هم نفوذ کرده، تحرکاتی از خودشان نشان می‌دادند.

از اقداماتی که آن‌ها انجام می‌دادند این بود که مسایل قومی و نژادی را دامن می‌زدند و مردم اندیمشک را تهدید می‌کردند. یادم هست که روزی جمعی از مردم اندیمشک در پی تحریکات گروهک‌ها، علیه دزفولی‌ها قیام کردند و در آن‌جا که اندیمشک گلوگاه خوزستان بود و هر خودرویی که می‌خواست به دزفول برود باید از اندیمشک عبور می‌کرد و حتی مسیر

قطار آبادان، خرمشهر و اهواز نیز از آن جا عبور می کرد. اندیشکی های قیام کننده تصمیم گرفتند هر خودرویی را که به دزفول می رود خرد کرده، هر دزفولی را که ببینند بزنند، مجروح کنند یا بکشند. (خاطرات رسول منتجب نیا، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۱۶۴-۱۶۶)

جریان برادران خادمی

یکی دیگر از درگیری ها، جریان برادران خادمی در اندیشک بود. غلامعلی رشید در این مورد می گوید: «اینها با تفکرات مارکسیستی هواداران زیادی در اندیشک دور خود جمع کرده و چنان قدرتمند شده بودند که شهربانی و ایستگاه راه آهن را تصرف کرده و از حرکت قطار جنوب جلوگیری می کردند. آنها در واقع می خواستند در ساختار قدرت مشارکت کنند و با تفکرات خودشان در اقتصاد، سیاست و مسائل اجتماعی فعالیت کنند و به قوی از انقلاب سهم ببرند. قبل از اینکه آنها برای انقلاب خطر ساز شوند ما با دو سه هزار نفر از بسیجی های دزفول و تعداد زیادی از اندیشکی ها و بچه های خرم آباد یک جمعیت درست کردیم و آرام آرام بر آنها غالب شدیم و شهربانی را از تصرف آنها خارج ساختیم و آنها را از شهر بیرون کردیم. سردسته آنها دستگیر شد اما از زندان اهواز فرار کرد و به منافقین پیوست». (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با غلامعلی رشید، جلسه پنجم)

طرح شعارهای انحرافی

گروهک‌های منافق و الحادی با طرح شعارهای انحرافی تلاش می‌نمودند ضمن جلب توجه جوانان به خود، با سهم خواهی در ارکان نظام نقش آفرینی بکنند. یکی از شعارهای این گروهک خصوصاً چریک‌های فدایی خلق که علاوه بر درج آن در نشریات خود بر در و دیوار دزفول مثل دیگر شهرهای ایران توجهات را به خود جلب کرد، شعار «ارتش شاهنشاهی منحل باید گردد» بود. این شعار اگر چه ظاهری انقلابی و متناسب با مطالبات مردمی پس از سقوط رژیم خودکامه شاهنشاهی به حساب می‌آمد؛ ولی از این منظر که باعث از بین رفتن توان نظامی کشور در حفظ مرزها و مقابله با دشمن می‌شد، شعاری انحرافی و منافقانه به حساب می‌آمد. حضرت امام با درک روشنی از اوضاع سیاسی - نظامی منطقه ضمن مخالفت با آن، تلاش نمود با گماردن نیروهای انقلابی در راس مناصب نظامی ارتش و مهار احتمالی حرکت‌های کودتاگونه، نسبت به حفظ توان رزم ارتش کمک بنماید. «با وجود فشارهای بسیاری که نیروهای چپ‌گرا، مانند منافقین و فدائیان خلق برای انحلال ارتش وارد کردند، تنها گارد سلطنتی، گارد جاویدان و گارد محافظ شخص شاه، که به رژیم پهلوی پیوندها و وابستگی‌های شدیدی داشتند، منحل اعلام شدند. در واقع، رهبران نظام، انحلال ارتش را اشتباه بزرگی می‌دانستند، زیرا احساس می‌کردند که در نبود سیستم نظامی متمرکزی، کفه ترازوی قدرت نظامی در نهایت به نفع گروههای چریکی چپ‌گرای سراپا مسلح که در پی تجزیه کشور بودند و نیز دشمنان انقلاب سنگین خواهد شد.» (مختار حسینی، جنگ ایران و عراق، نگین ایران، شماره ۸، بهار ۸۳، موسسه سیاسی فرهنگی اندیشه ناب، ص ۲۴)

استخبارات عراق

طبق بررسی‌های به عمل آمده، کلیه گروه‌های ضدانقلاب از طرف استخبارات عراق حمایت می‌شدند. حکومت عراق بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با حمایت استعمارگران شرق و غرب در صدد برآمد از موقعیت مناسب برای تصرف خوزستان در جهت تأمین منافع و مطامع اربابانش استفاده نماید و برای رسیدن به این هدف با ایجاد انفجار و ناامنی و درگیری قومی و قبیله‌ای در خوزستان خواست و انمود کند که دولت جمهوری اسلامی توانایی اداره کشور را ندارد. این بود که به تحریک و تجهیز گروه‌های ضدانقلاب و جمعیت خلق عرب از طریق وارد کردن اسلحه و مهمات از مرزهای خوزستان به داخل شهرها پرداخت تا به زعم خود بدون تهاجم نظامی و جنگ، خوزستان را تصرف کند. اما از آنجا که جوانان انقلابی دزفول با انقلابیون سایر شهرهای استان در ارتباط بودند و همیشه نیروهای فعال و آموزش دیده و زبده جهت مقابله با توطئه‌های دشمن داشتند، لذا در خنثی نمودن توطئه‌های ضدانقلاب در شهرهای مختلف استان به خصوص آبادان، خرمشهر، مسجد سلیمان، اندیمشک، شوش و سوسنگرد نقش مهمی ایفا کردند. (انقلاب اسلامی در دزفول، در کتانیان غلامرضا، ص ۲۹۷)

سه استاندار

رژیم بعث عراق بعد از پیروزی انقلاب در ایران توسط جریان خلق عرب، شروع به خرابکاریهایی مانند انفجار لوله‌های نفت کرد. صدام استان خوزستان را جزء خاک عراق می‌دانست و سه نفر را به عنوان استاندار

خوزستان معرفی کرد، تا جایی که من همراه با آقا رشید برای دستگیری یکی از این استاندارها، پای پیاده (حدود ۱۰-۱۵ کیلومتر) در جنگل و کنار آب راه رفتیم و روستایی را که در آن مخفی شده بود به محاصره درآوردیم. در این جریان یکی از بچه‌ها شهید شد. بسیاری از سران خلق عرب (از جمله آن سه استاندار) را از خرمشهر به دزفول برده و اعدام کردند. نفوذ بسیار قوی بچه‌های اطلاعات سپاه دزفول باعث شده بود که هر زمان لوله نفت منفجر می‌شد، در کمتر از ۴۸ ساعت، عوامل انفجار را دستگیر کرده و اعدامشان می‌کردند. به همین علت، دزفول زیاد هدف موشک قرار می‌گرفت؛ چون دشمن می‌دانست دزفول دژ محکمی در برابر حملات است. در آن موقع معاون آقا رشید بودم و به عنوان دبیر آموزش و پرورش هم فعالیت داشتم. از شب تا صبح، مسئول گشت بودم و صبح‌ها ماشین را تحویل می‌دادم. (محمدعلی صبوری، روایت زندگی حسن باقری، ص ۴۰۷-۴۰۸)

دیزیفول به جای دزفول

از هنگام روی کار آمدن صدام حسین به عنوان رئیس جمهور عراق، لحن او علیه ایران به تدریج تندتر می‌شد. تبلیغات رژیم او نیز علیه ایران افزایش می‌یافت. بخش‌های عربی صدای جمهوری اسلامی هم در اختیار مخالفان رژیم بعثی عراق قرار گرفت و لذا تبلیغات طرفین علیه یکدیگر گسترش یافت. در همین راستا رژیم بعثی نقشه‌هایی را در داخل عراق منتشر کرد که در آنها نام خوزستان را به عربستان تغییر داده بود. مثلاً به جای خرمشهر نوشته بود مُحَمَّرَه و به جای آبادان نوشته بود عَبَّادان. از الاحواز به جای اهواز

استفاده کرده بود و از خفاجیه به جای سوسنگرد، از فلاحیه به جای شادگان و از دیزیفول به جای دزفول. همچنین نام اروندرود را به شط العرب تغییر داده بود. رژیم عراق با کمک جریان «خلق عرب» سعی می کرد این نقشه ها را در بین مردم خوزستان نیز پخش کند.

اخراج افراد ایرانی تبار

از اقدامات مهم و اثرگذار صدام در راستای آمادگی برای شروع جنگ در عراق، سرکوب و اخراج شیعیان ایرانی تبار از عراق بود. با برنامه ریزی گسترده و در یک حرکت ضربتی، در مدت کوتاه اواخر سال ۱۳۵۸ و اوایل سال ۱۳۵۹ هزاران نفر از عراقی های ایرانی تبار از آن کشور اخراج شدند. اکثر این عراقی ها کسانی بودند که اجدادشان از ایران به عراق هجرت کرده بودند و خودشان در آن کشور به دنیا آمده بودند. بسیاری از آنان حتی زبان فارسی نمی دانستند.

دولت عراق در چنین وضعیتی بیش از ۱۰۰ هزار عراقی را دستگیر و اخراج کرد. این رژیم مدعی بود که علی رغم تولد بسیاری از این مردم در عراق، آنها اصالت ایرانی دارند. از جمله دولت عراق در ۱۷ فروردین ۱۳۵۹ حدود ۱۵ هزار عراقی ایرانی تبار را به سوی مرزهای ایران کوچ داد. همزمان نیز در شهرهای مذهبی، به ویژه در نجف و کربلا به منازل علما و آیات عظام حمله کرد؛ بسیاری را دستگیر کرد و حتی برخی را به شهادت رساند.

عتبات عالیات ممنوع

با پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم بعثی آرام آرام و به منظور قطع ارتباط مردم ایران و عراق، اجازه تردد به زائران ایرانی را نداد. این رژیم عملاً زیارت عتبات عالیات را از اوایل سال ۱۳۵۹ برای ایرانیان ممنوع کرد. همچنین دولت عراق امکان سفر مردم آن کشور به ایران را هم سلب کرد و مراسم عظیمی که هر ساله شیعیان عراق در ایام محرم برگزار می کردند و عزاداری های بزرگ آنان در ایام محرم و اربعین را در این دوران ممنوع کرد. طبق یک رسم دیرینه صدها هزار نفر از مردم شهرهای مختلف عراق به همراه هیئت های عزاداری در یک هفته پیاده خود را به کربلا می رسانند. رژیم عراق از زمان حاکمیت صدام برگزاری تمام این گونه مراسم را ممنوع کرد. اداره حرم های ائمه علیهم السلام و قبور دیگر امام زادگان را نیز به اعضای حزب بعث سپرد و عملاً کنترل شدیدی را بر زیارتگاه های شیعیان اعمال کرد. در این راستا شهرک حمزه در جاده دزفول - شوشتر برای اسکان عرب های ایرانی تبار که از عراق رانده شدند راه اندازی و به امور معیشتی آنها سامان داده شد.

تشکیل قرارگاه اطلاعاتی و عملیاتی در بصره

در آبان ماه ۱۳۵۷، یعنی سه ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم عراق «برزان تکریتی» برادر صدام حسین را مأمور تشکیل یک قرارگاه اطلاعاتی و عملیاتی در بصره کرد. این قرارگاه مأموریت داشت که شرایط و اوضاع ایران را تحت نظر بگیرد و با عناصر عرب زبان و گروه خلق عرب در خوزستان ارتباط برقرار کند و آنها را در جهت اهداف خود فعال سازد.

دو ماه بعد، با اعلام انحلال ساواک ایران در دی ماه ۱۳۵۷ و کاهش قدرت امنیتی و سیاسی رژیم شاه و از هم گسیختن ارتش ایران، رژیم عراق به این فکر افتاد که در امور ایران فعال شود. (روند جنگ ایران و عراق، حسین علایی)

تربیت و اعزام جاسوس

دشمن بعثی با پیروزی انقلاب اسلامی، عراق بر تلاش های اطلاعاتی خود در ایران افزود و سعی کرد تا پنجه هایش را در استان های مرزی ایران فعال کند. با این تدبیر، رژیم عراق حمایت از جبهه التحریر خوزستان را در برنامه خود قرار داد و اعضای آن را با سلاح کلاشینکوف مسلح کرد. عراق دو پاسگاه مرزی خود در پیچ انگیزه و بجلیه را به توزیع سلاح بین اعراب ایرانی اختصاص داده بود. فقط در سال ۱۳۵۸، سپاه دزفول ۲۵۰۰ قبضه کلاشینکف روسی و تعدادی نارنجک نو را جمع آوری کرد که عراق به شیوخ عرب روستاهای مرزی ایران واگذار کرده بود.

همچنین استخبارات عراق ۶ مرکز اطلاعاتی و آموزشی را از آغاز سال ۱۳۵۸ در اطراف مرز و در داخل خاک عراق از مرز دهلران تا شلمچه راه اندازی کرده بود تا هم اطلاعات داخل ایران و به ویژه خوزستان را جمع کند و هم اعضای خلق عرب را آموزش دهد و مسلح کند و برای انفجار لوله های نفتی و دیگر اقدامات راهی ایران کند. همچنین حزب بعث عراق جریان خلق عرب یا جبهه التحریر را در بین اعراب خوزستان سامان می داد و آنها را برای عملیات در خوزستان آماده و مأمور می کرد. پایگاه های اصلی فرماندهی و پشتیبانی این گروه ها در خاک عراق بود و آنها همسو با امیال

رژیم بعثی عراق گام برمی داشتند. (روند جنگ ایران و عراق، حسین علایی)

فتنه اصلی

عراق هم مرتب نیرو آموزش می دادند. با اینکه دزفول شهری عرب نشین نیست و مردم آن عرب زبان نیستند، اما برخی از روستاها مانند روستای خلف در سی کیلومتری دزفول و نزدیک شوش عرب هستند. بنابراین، عراقی ها از این مناطق مرزی نیروهای بومی را می بردند و آموزش می دادند و به شهرهای مختلف ایران اعزام می کردند، یعنی فتنه اصلی بیشتر داخل شهرهایی بود که تعداد زیادی عرب داشتند؛ مثل خود اهواز، خرمشهر، آبادان، شادگان، مقداری شوش، بستان، سوسنگرد که حتی مدتی هم این خلق عربی ها از سادگی شان دور شیخ شبیر خاقانی، که قبل از انقلاب سیاسی نبود، بلکه آدم مجتهدی بود جمع شدند. شهید جهان آرا بیشتر با آنها سروکار داشت، چون ما بیشتر پشتیبانی می کردیم یا اگر چیزی در منطقه (دزفول) گزارش می شد، دست به کار می شدیم. مثلاً ما مطلع شدیم در روستای خلف یک وانت پراز اسلحه از عراق وارد و بین مردم توزیع شده است و بوی توطئه استشمام می شود و ممکن است که این سلاح ها علیه نظام به کار گرفته شود؛ بنابراین از نیمه شب، تمام آن روستا را محاصره کردیم. فردی به نام عبدالرضا آل کثیر بود که پدر بزرگ او شیخ خلف حیدر معروف، آدم گردن کلفتی بود. در زمان شاه هم از نظر ثروت بی نیاز بود و تعداد زیادی زن و لاقل هفتاد بچه داشت و آدم رذل و نزول خواری بود که از دنیا رفت. نوه ایشان از عراق با وانت اسلحه می آورد. آن روز آنجا محاصره و تفتیش شد و مقداری اسلحه جمع آوری شد و این

فرد هم حاضر نشد خودش را تسلیم کند، اما با درگیری ای که هیچ گونه تلفاتی نداشت، دستگیر شد و شب همان روز آقای ری شهری که آن زمان در دزفول تشریف داشتند، حکم ایشان را دادند و اعدام شدند و آن غائله ختم شد. (خاطرات سید احمد آوایی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

تعرضات مرزی ارتش بعث عراق

عراق نخستین حمله خود به نواحی مرزی ایران را با توپخانه و به یک دهکده مرزی در تاریخ ۱۲ فروردین سال ۱۳۵۸ انجام داده بود. البته بعدها اعلام کرد که اشتباه کرده است. امام خمینی در اعتراض به اقدامات مرزی عراق، در ۱۳۵۸/۳/۲۴ مرقوم فرمودند: «انتظار نبود و نیست که مأمورین دولت عراق در سرحدات رفتاری کنند که مخالف حسن همجواری است.» در طول سال ۱۳۵۸ حوادث و درگیری های مرزی چندان جدی نبود. در زمان اشغال سفارت آمریکا در ایران نیز این درگیری ها کاهش یافت، ولی از اوایل سال ۱۳۵۹ هواپیماها، بالگردها و تانک های عراقی هر روز در حوالی مرز ایران گشت می زدند و عملیات انجام می دادند و به خاک ایران تجاوز می کردند. از بهار سال ۱۳۵۹ دولت عراق اصرار داشت که کشتی های ایرانی در زمان عبور از اروندرود باید پرچم عراق را بر عرشه خود نصب کنند و برای کشتی های با پرچم ایران مزاحمت فراهم می کرد. دولت عراق در پرتو روابط غیرحسنة خود با ایران، در تابستان ۱۳۵۹ به تحرکات نظامی اش شدت بخشید. عراقی ها هر روز چندین عملیات نظامی را در نوار مرزی ایران انجام می دادند. گفته می شود مساحت سرزمین های ایران که ارتش عراق قبل از

آغاز جنگ تصرف کرد، بیش از ۱۵۰ کیلومتر مربع بوده است. (روند جنگ ایران و عراق، حسین علایی)

تنش های مرزی

آنچه که در اسناد آمده است ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۵۸ اولین تنش مرزی در منطقه دزفول با تیراندازی نیروهای ارتش بعث عراق در فکه به طرف نیروهای ایران صورت گرفته است. در مجموع در طول یک سال و نیم قبل از آغاز رسمی جنگ در ۳۱ شهریور ماه، ۲۷ مورد تحرک و تعرض زمینی و تجاوز هوایی در منطقه دزفول ثبت شده است که مهمترین آنها مربوط به اجرای آتش توپخانه به طرف پل دویرج در ۹ خرداد و اجرای آتش توپخانه در فکه و سمیده در ۱۶ تیر و یورش ۶۰ تانک با پشتیبانی آتش توپخانه به پاسگاه فکه در ۲۷ شهریور و سقوط یک فروند هواپیمای ایرانی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۵۹ می باشد.

تجاوزات هوایی

در مجموع نیروی هوایی ارتش بعث عراق ۱۵۰ مورد تجاوز مرزی هوایی به حریم جمهوری اسلامی ایران نمود که چندین مورد آن مربوط به منطقه دزفول می باشد. از مهمترین این تجاوزات می توان به تجاوز هوایی به شوش و فکه در ۲۷ و ۲۹ تیر ۱۳۵۸ و تجاوز هوایی به دزفول در ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ اشاره کرد. «در ماه های نزدیک به آغاز جنگ، نیروی هوایی ایران به منظور کنترل تحرکات مرزی ارتش عراق با هواپیماهای F۵ از پایگاه هوایی تبریز

در مرز غربی کشور گشت هوایی انجام می داد. یکی از خلبان های این نیرو به اسم آقای زارع نعمتی نیز در مأموریت خود و چند روز قبل از آغاز جنگ به شهادت رسید.» (روند جنگ ایران و عراق، حسین علایی)

تعرضات زمینی

در مجموع ایران ۴۸۰ مورد تجاوز مرزی زمینی و ۱۵۰ مورد تجاوز مرزی هوایی نیروهای عراقی را قبل از آغاز جنگ ثبت کرده و به سازمان ملل گزارش داده است. تهاجمات مرزی ارتش عراق را می توان یک نوع «شناسایی با رزم» تلقی کرد که علاوه بر افزودن بر دامنه نامنی ها می-توانست تمرینی برای آمادگی ارتش بعثی برای حمله به ایران باشد. البته هدف دیگری را نیز می توان برای این درگیری های مرزی ذکر کرد و آن تلاش دولت عراق برای وادار کردن ایران به جنگ بود. لازم به ذکر است که در ۳۰۰ درگیری مرزی و تجاوزات زمینی، هوایی و دریایی قبل از آغاز جنگ، حدود ۱۰۵ نفر از ایرانیان به شهادت رسیدند و ۵۴۸ نفر نیز زخمی و ۱۱۹ نفر اسیر شدند. (همان)

هشدارهای شهید چمران

تیزبینی شهید چمران در خصوص تحولات سیاسی نظامی منطقه و تعرضات مرزی رژیم بعث عراق باعث می شود که نگرانی های خود را به مسئولین کشور و مسئولین منطقه دزفول گوشزد کند. سید احمد زرهانی که در سالهای آغازین جنگ نمایندگی مردم دزفول

را در مجلس شورای اسلامی به عهده داشته‌اند، از طریق شهید دکتر مصطفی چمران در جریان آغاز قریب الوقوع جنگی نابرابر علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد و با حضور در مرزهای کشور در منطقه فکه ضمن مشاهده تعرضات رژیم بعث عراق به خاک میهن اسلامی، تلاش می‌کند، موضوع را به اطلاع مسئولین کشوری و لشکری رسانده و تا رساندن خبر به گوش حضرت امام(ره) از پای نمی‌نشیند، او خاطرات آن روزها را این طور بیان نموده‌اند: اواخر شهریور ۱۳۵۹ شهید دکتر مصطفی چمران در مجلس مرا صدا کرد و گفت: «از دوستانم در لبنان شنیده‌ام که صدام قصد حمله به ایران را دارد. برو دزفول جوانان را سازماندهی کن! من می‌آیم و برای مقابله با ارتش بعثی فرماندهی آنان را بر عهده می‌گیرم». همان روز شهید محمد منتظری مرا به گوشه‌ای کشاند و گفت: «دوستانم از لیبی خبر داده‌اند که عراق این روزها به ایران تجاوز می‌کند». باورش سخت بود که «جنگ» در راه است. (به سوی روشنایی، خاطرات سید احمد زرهانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

باز هم هشدار

شهید چمران همچنین نگرانی خود از آغاز جنگ علیه کشور را در روزهای قبل از جنگ به فرمانده سپاه دزفول، آقای سید احمد آوایی نیز اعلام می‌کند: از همان زمان بوی جنگ می‌آمد، اما چون ما تجربه نداشتیم، نمی‌فهمیدیم که اینها مقدمات یک جنگ است. برای نمونه مرتب اسلحه وارد شهرهای مختلف خوزستان و بعضی از روستاهای اطراف دزفول می‌شد.

از جمله روستایی که به «خلف حیدر» معروف بود. خلف حیدر نام یکی از شیوخ عرب و آدم گردن کلفت و پولداری بود که آن زمان فوت کرده و از دنیا رفته بود، ولی آن روستا به اسم او بود و برخی از اعضای خانواده‌اش به عراق وصل بودند؛ مثلاً وانت و انت اسلحه وارد منطقه می‌شد، که کار مهم بچه‌ها خنثی سازی و برخورد با آنها بود. ما به آن روستاها می‌رفتیم و آنها را خلع سلاح می‌کردیم یا نیرو برای خلع سلاح آنها اعزام می‌شد. از همان اوایل ماشین بمب‌گذاری می‌آوردند و در خیابان‌های شهر منفجر می‌کردند؛ ما فقط با این عوامل برخورد می‌کردیم و هیچ وقت تصور این را نمی‌کردیم که اینها همه مقدمات یک جنگ است و باید با یک جنگ روبرو شویم. فقط یکبار من مرحوم دکتر چمران را در تهران دیدم، او به من هشدار داد شما که فرمانده آنجا هستید، من نسبت به مرزها احساس خطر می‌کنم. (خاطرات سید احمد آوایی صص ۱۱۶-۱۱۷)

آغاز رسمی جنگ

در ظهر روز ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹، با حمله هوایی چند جنگنده بمب افکن ارتش بعث عراق به پایگاه وحدتی دزفول و پادگان تیپ ۲ زرهی در نقطه غربی شهر دزفول رسماً جنگی هشت ساله آغاز شد. شهادت دوتن از افراد غیرنظامی ساکن در پایگاه چهارم شکاری به نام‌های حسین لوفیان و رضایپیرداده سنجرى، اولین شهدای این شهر را که بعدها تعدادشان به ۲۶۰۰ نفر می‌رسد، رقم می‌زند.

شایان ذکر است که آخرین حمله هوایی به دزفول که در تاریخ ۲۴ تیرماه

۱۳۶۷ اتفاق افتاد نیز دو نفر غیر نظامی و در همین پایگاه به نامهای فاطمه حیدری و لیلا ترسلی به شهادت رسیدند.

کپی برداری اسرائیلی

حمله به پایگاههای هوایی کشور که به عنوان اعلان جنگ و با هدف ضربه فلج کننده به قدرت واکنش سریع کشور صورت گرفت، کپی برداری از شیوه اسرائیل در جنگ شش روزه با اعراب محسوب می شد که نیروی هوایی ارتش عراق حدود ۳۵۰ جنگنده میگ، سوخو و توپولف داشت که با ۱۹۲ فروند از آن هواپیماها و در سه موج حملات متوالی، تهاجم شدیدی به پایگاههای هوایی و فرودگاههای ایران اجرا کرد. بمب های عراقی که با چتر فرود می آمدند، به اکثر باندهای پروازی کشور اصابت کردند. جز یک هواپیمای بمب افکن سنگین توپولف ۱۶ که در منطقه سرپل ذهاب و شرق شهر قصرشیرین مورد پدافند ایران قرار گرفت و سرنگون شد، هواپیماهای دیگر عراق، سالم به پایگاههایشان بازگشتند. (السامرای، وفیق، ویرانی دروازه شرقی، ترجمه عدنان فاروقی، تهران، مرکز اسناد دفاع مقدس ۱۳۸۸ ص ۶۹)

پایگاه چهارم شکاری

پایگاه چهارم شکاری دزفول که دارای ۱۰۷ خلبان بود در ۶ مهر ماه ۱۳۵۹ تعداد ۳۷ پرواز عملیاتی در حمایت از تیپ ۲ زرهی و گروه رزمی ۳۷ انجام داد. طی بمبارانهای انجام شده علیه واحدهای لشکر ۱۰ زرهی ارتش عراق به میزان ۶۹۸۸۰۰ پوند مهمات هوایی مصرف شد و تعداد ۵ فروند هواپیمای F5

منهدم و ۵ خلبان آنها نیز شهید شدند. (نمکی اراکی، علیرضا، نیروی هوایی در دفاع مقدس، ص ۱۶۱)

توپ باران شهر

با شروع جنگ تحمیلی در مورخ ۵۹/۶/۳۱ و هجوم همه جانبه ارتش بعث عراق به میهن اسلامی ایران با هدف و اشغال ۳ روزه خوزستان، بنده به عنوان شهردار دزفول خدمت می‌کردم. به دلیل اینکه فرمانده سپاه برادر سیداحمد آوائی در سفر زیارتی مکه معظمه به سر می‌بردند این تکلیف را به بنده سپردند. نیروهای رزمنده سپاه بخشی در کردستان و بخشی به ایلام و خرمشهر و شوش و مسجد سلیمان و اندیمشک و آذربایجان غربی اعزام شده بودند و کانون جنگ در دزفول و خوزستان رقم می‌خورد و سرنوشت انقلاب و جنگ صحنه سرنوشت سازی را بوجود آورده بود. متجاوزین بعثی تا پل کرخه جلو آمده بودند و روزانه شهر مورد حمله دهها گلوله و توپ دور برد متجاوزین قرار می‌گرفت. هنوز مردم باور نمی‌کردند که عراقیها از پشت پل کرخه و تپه‌های شوش، دزفول، مناطق مسکونی را هدف قرار می‌دهند و خیال می‌کردند ضد انقلاب از درون باغات اطراف دزفول به شهر حمله می‌کند. (عبدالحسین مقدم، فرمانده وقت سپاه دزفول)

سنگربندی خیابان ها

در مقر سپاه دزفول جلسه اضطراری تشکیل شد و قرار شد در صورت ورود متجاوزین به شهر، پل قدیم و جدید منفجر شوند. لحظات حساس و پر

از ترس و دلهره فرا رسید. کم کم مردم شهر باخبر شدند که دزفول در حالت بحران و تصرف و اشغال است و مردم مساجد را سنگر بندی کرده و خود را آماده حملات دشمن با درست کردن کوکتل مولوتف و دیگر وسایل اولیه جنگ آماده کردند.

گروهی از جوانان شهر با شجاعت و با امکانات محدود خود و با یک اسلحه و چند فشنگ خود را به پل کرخه رسانده و به کمک نیروهای ارتش و سپاه شتافتند و ارتش عراق را متوقف کردند و مانع سقوط شهر و ورود نیروهای متجاوز بعثی به شهر عزیزمان شدند. (همان)

پایگاههای مقاومت شهری

در دزفول با شنیدن اولین انفجارها در پایگاه هوایی وحدتی و پادگان تیپ ۲ زرهی دزفول که با آن ناقوس جنگی هشت ساله نواخته شد، مساجد اولین مکانهایی بودند که کانون مراجعات مردمی، اطلاع رسانی و تصمیم گیری برای دفاع مردمی شدند. مسجد امام حسن عسکری در خیابان فردوسی، یکی از اولین مساجدی بود که کانون مراجعه مردم و سازماندهی نیروها برای دفاع از شهر در روزهای اول جنگ گردید. پس از آن در بیش از ۲۴ مسجد دیگر شهر، پایگاههای مقاومت شهری تشکیل گردید و به آموزش و اعزام نیرو به خطوط تماس با دشمن مشغول شدند.

حضور فرماندهان و مسئولین شهری و کشوری در میان مردم برای شرح چگونگی دفاع و اطلاع رسانی در باره آخرین تحولات میادین نبرد و چگونگی دفاع در سرزمین های اطراف دزفول در مساجد شکل گرفت. که

از برجسته ترین آن ها می توان به حضور مقام معظم رهبری به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در مسجد جامع شهر در ۴ آبان ۵۹ پس از حمله موشکی به شهر اشاره نمود. از دیگر کارکردهایی که مساجد در همان روزهای اول و تا پایانی ترین روزهای مقاومت از خود نشان دادند، محوریت یافتن برای جذب کمک های مردمی و امداد و پشتیبانی یگانهای رزم بود.

اسکان موقت مسافری، رزمندگان و جنگ زدگان شهرهای خرمشهر و آبادان و شوش و شادگان در روزهای آغازین جنگ از دیگر وظایفی بود که به عهده مساجد دزفول گذاشته شد.

تربیت نیروهای معتقد و شهادت طلب و اعزام آن ها به میادین نبرد، و تشیع پیکر پاک شهدای جبهه و شهر به طرف گلزارهای شهدا از برجستگی های غرور انگیز مسئولیت هایی بود که به عهده مساجد گذاشته شده بود. برگزاری دعا های کمیل، ندبه و توسل و زیارت عاشورا به منظور تقویت بنیه دینی و تقویت روحی سلحشوری و مقاومت اسلامی از دیگر وظایفی بود که مساجد عهده دار آن شدند. برپایی نمایشگاه های فرهنگی (عکس، کتاب) و ... به منظور اشاعه تبلیغات جبهه و جنگ از جمله مواردی بود که در مساجد شکل می گرفت و همواره کانون تجمعات مردمی و نظامی می گردید.

دزفول با داشتن بیشترین مسجد در خوزستان طول جنگ بیشترین اعزام نیروهای جوانان را در سطح استان به خود اختصاص داد به طوری که شکل گیری و مدیریت تیپ ۲ دزفول که بعدها به لشکر ۷ حضرت ولی عصر (عج) تبدیل شده، با سازماندهی نیروهای اعزامی از مساجد دزفول آغاز بکار کرد و در جنگ تحمیلی بسیاری از مساجد مورد هدف حملات

هوائی، موشکی و توپخانه ای دشمن قرار گرفت که مهم ترین آن ها از نظر قدمت تاریخی، مسجد جامع و بیشترین حجم شهادت دسته جمعی در مسجد نجفیه بود.

شکست دیوار صوتی

هواپیماهای جنگی دشمن چه با هدف ایجاد رعب و وحشت و چه در هنگام بازگشت از مأموریت های شناسایی و انهدامی خود، مسیر حرکت خود را بر فراز شهر دزفول قرار داده و با افزایش سرعت فوق العاده و حرکت در پائین ترین سطح ممکن، به طوری که افراد احساس می کردند، هواپیماها از لابلای خانه ها پرواز می کنند، تولید صدای منجر کننده می کردند.

یک سطح بودن ساختمانهای شهر از نظر ارتفاع که عموماً از یک یا دو طبقه بیشتر تجاوز نمی کرد، این امکان را برای هواپیماهای دشمن فراهم آورده بود که با اطمینان بیشتری در ارتفاع پائین مانور بدهند.

از جمله خسارات رایج این نوع حملات هوایی، شکستن شیشه های منازل، ادارات و کارخانجات بود که پرتاب شیشه های شکسته به اطراف، باعث مجروحیت شدید افراد می شد. مردم در یک تلاش مردمی اقدام به الصاق نوارهای چسب به صورت ضربداری بر روی شیشه های پنجره ها نمودند تا از پرتاب خرده شیشه ها در امان بمانند. از دیگر اقدامات پیشگیرانه، چیدن کیسه های پر از شن و ماسه و یا چیدن سنگ و آجر در جلو پنجره ها بود که عموماً این کار توسط ادارات و کارخانجات صورت می گرفت.

مراکز تبلیغی و آموزشی و ستادهای بسیج مردمی برای مقابله با این نوع

حملات ضدانسانی با چاپ و تکثیر جزوات مختلف و اعلان‌های عمومی مردم را به فراگیری آموزش‌های مربوطه ترغیب می‌کردند.

خطر سقوط

.... از جمله شهرهایی که به شدت تهدید می‌شد دزفول بود. در حالی که ما آنجا نیرو کم داشتیم و وقتی به فرماندهان ارتش می‌گفتم، می‌گفتند نیرو کم داریم و یا نیرو و تجهیزات هر دو را با هم نداریم، درست هم بود. به این معنا که آمادگی لازم را برای خودشان در این جنگ تهیه نکرده بودند. در صورتی که ابزارهای زیادی داشتیم ولی از کار افتاده بود و مهمات زیادی داشتیم که اینها از وجودشان خبر نداشتند. افراد زیادی هم داشتیم که اینها در پادگان‌ها حضور نداشتند و لذا وضع مان بد نبود. (مجموعه مصاحبه‌های آیت‌الله خامنه‌ای ریاست جمهوری، سروش / سال ۶۱-۶۲، ص ۶۴-۶۵)

شب‌های تاریکی

دزفول در ماههای آغازین شب‌ها از نعمت برق بی‌بهره بود و این خود فشاری مضاعف را به مردم تحمیل می‌کرد. بعدها وقتی از مردم خواسته شد که اصول ایمنی و خاموشی را جهت جلوگیری از هرگونه سوءاستفاده دشمن رعایت کنند، روشنایی به خانه‌ها برگشت.

پناه به دزفول

یورش‌های چندین باره هواپیماهای ارتش عراق پایگاه چهارم شکاری در

این روزها، شرایط حساسی را در این پایگاه بوجود آورده بود، خانواده های خلبانان و همافران و کارکنان شجاع نیروی هوایی ارتش به پیشنهاد مردم دزفول خانه های خود را ترک کرده و به داخل شهر و در نزد مردم دزفول پناه گرفتند تا از حملات هوایی دشمن در امان بمانند.

توپ های دورزن

دشمن با توجه به نزدیک بودن به مناطق مسکونی شهرهای دزفول، اندیمشک، شوش از حوالی تپه های علی گریزد اقدام به پرتاب گلوله های توپ دورزن بر سر مردم بی دفاع می کردند و با انفجار هر گلوله توپ جمعی شهید و مجروح و تعداد زیادی از مردم خانه ها اماکن تجاری مذهبی و آموزشی را نیز خراب و ویران می کرد.

اردوگاه شیرین آب

دوستانی که تا چندی پیش در انجمن اسلامی معلمان به مباحث نظری می پرداختند، عازم جبهه ها گردید. بچه های انجمن اسلامی معلمان دزفول پیگیر شدند و در شرق دزفول در منطقه «شیرین آب» پادگان آموزشی به راه انداختند. از ارتش تجهیزات می گرفتند؛ اسلحه هایی نظیر آر.پی.جی و ضد هوایی و تفنگ های ۱۰۶ میلی متری. نیروی زمینی هم افسرانی در اختیارشان می گذاشت تا آموزش بدهند. آنها هم بچه های مساجد و معلمان و کارمندان و آحاد مردم را به آنجا می فرستادند تا دو الی سه هفته آموزش ببینند و به جبهه بروند. (سید احمد زرهمانی، به سوی روشنایی، ۱۳۸۹، صص ۱۵۶-)

دفاع مردمی

... نیروی نظامی مردمی ما که می‌خواست به جبهه برود، هیچ چیزی نداشت یادم هست برادر بزرگم (محمد) که می‌رفت خرمشهر دفاع کند، اسلحه نداشت ما خودمان یک کلت با دو - سه تا خشاب داشتیم؛ برایش تیر خریدیم، چهار - پنج پتو تهیه کردیم و حتی سر نیزه هم داشتیم، به اخوی دادیم تا با خود به جبهه ببرد. سپاه در جهت تأمین کمبودهای موجود تلاش نمود تا با مکاتبه با ارتش به خصوص لشکر ۹۲ زرهی و گاه مراکز نظامی تهران به تأمین تجهیزات نظامی مورد نیاز نیروهایش بپردازد. (مرتضی طیبی، اندیمشک در جنگ عراق علیه ایران)

شهر هزار زخم

دزفول برای اولین بار در ۵ مهرماه مورد حملات توپخانه‌ای، در ۱۱ مهرماه مورد حملات هوایی و در ۱۶ مهرماه ۱۳۵۹ مورد هجوم حملات موشکی قرار گرفت. دشمن از ششمین روز جنگ (۵ مهرماه ۱۳۵۹) اقدام به گلوله باران شهر کرده تا با تخلیه شهر از مردم، بتواند جاده دزفول - اندیمشک که شاه‌رگ ارتباطی جنوب با مرکز کشور بود را قطع کرده و آن را به اشغال خود درآورد. براساس گزارش‌های موجود، دشمن روزانه بیش از ۵۰ گلوله توپ با توپخانه دوربرد خود به دزفول شلیک می‌کرد که ضمن مختل نمودن اوضاع زندگی، منجر به شهادت و مجروحیت تعداد زیادی از مردم شهر نیز می‌شد. موضوع گلوله باران شهر مردم را مستقیماً درگیر مسئله ماندن یا فرار از شهر کرده بود و هر کس نظری داشت. دسترس‌ترین گزینه، پناه گرفتن

در شوادن و مهاجرت موقت به شهرک های اطراف بود.

پیشروی بدون معارض

هر روز از پیشروی عراق به ما خبر می رسید و این در حالی بود که ما هنوز نیروی مقاومتی در برابر آن ها نداشتیم. اوایل کار که بچه های انجمن، جهاد یا سپاه دزفول برای ما خبر می آوردند سخت باور می کردم که این ها این قدر بدون معارض پیشروی کنند. یکی دو روز بعد از ماجراهایی که در اوایل جنگ رخ داد ما مسایل را به تهران خبر دادیم و اقدامی انجام نمی شد. (خاطرات حجت الاسلام رسول منتجب نیا، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۱۸۵)

توقف پشت رودخانه کرخه

در روزهای اول جنگ، لشکرهای ۱ و ۱۰ ارتش عراق که از نوار مرزی تا کرخه را ظرف یک هفته به اشغال خود درآورده بودند، در غرب این رودخانه به عنوان مانعی طبیعی توقف کردند و در انتظار پیشروی یگان های مأمور به سمت اهواز (لشکرهای ۹ زرهی و ۵ مکانیزه) نشستند. گفتنی است که سپاه سوم ارتش عراق مأموریت داشت لشکرهایش را به طور هماهنگ به اهداف مورد نظر برساند، لیکن هنگامی که لشکر ۵ مکانیزه در جنوب اهواز، لشکر ۹ زرهی در محور سوسنگرد و لشکر ۳ زرهی در محور خرمشهر-آبادان متوقف شده بودند، عبور لشکرهای ۱ مکانیزه و ۱۰ زرهی از رودخانه کرخه منطقی به نظر نمی رسید. (دزفول، اندیمشک، شوش در جنگ صص ۴۸-۴۷)

انفجار سد دز

در روزهای اول فشارهایی از طرف استانداری اهواز روی ما بود که باید سد دز را منفجر کنیم تا آب زیرپای عراقی برود و مانع پیشروی شان بشود. من یکی از مخالفین این طرح بودم چرا که اعتقاد داشتم حجم فراوان آبی که پشت سد جمع شده است اگر در دشت رها شود بقدری هولناک است که علاوه بر تهدید روستاهای پائین دست شهر، تمام روستاهای مسیر را نیز به زیر آب خواهد برد. من بارها به استاندار، آقای غرضی که مدافع این طرح بود هشدار می دادم که اگر آب رها شود خارج از مدیریت شماس و دیگر نمی توانید جلوی آن را بگیرید. سرانجام با پافشاری افرادی مثل من و گذشت زمان این طرح از برنامه کاری خارج شد. (جواد محمدی زاده، فرماندار وقت دزفول، مصاحبه با نگارنده)

تخریب پل کرخه

در ۷ مهرماه ۱۳۵۹ فرمانداری دزفول اعلام کرد: تیپ زرهی دزفول تا کنون ۳ بار مجبور به عقب نشینی شده و در حال حاضر فقط ۴ تانک و یک قبضه توپ در اختیار دارد، در حالی که دشمن در این محور در حدود ۲۰۰ تانک در اختیار دارد و توپخانه آنها از توان بالایی برخوردار است. نیروهای سپاه دزفول برای مانع شدن از عبور دشمن از رودخانه کرخه، به پایه های پل نادری تی ان تی بسته تا در صورت لزوم آن را منفجر کنند. این پل کم عرض از سازه ای فلزی برخوردار بوده و قابل عبور برای خودروهای زرهی نیست.

اولین اسرای عراقی

دستگیری ۹ اسیرعراقی در جبهه صالح مشط که در ۹ مهرماه ۱۳۵۹ از چند تیپ زرهی، مکانیزه و کماندوی عراقی که قصد حمله به دزفول را داشتند، یکی از موفقیت‌های چشمگیر جوانان دزفولی بود که به مردم دزفول درماندن در شهر روحیه می‌بخشید.

اولین حمله هوائی دشمن

در یازدهم مهرماه اولین حمله هوائی دشمن به مردم دزفول صورت گرفت. در ساعت ۱۳:۳۰ این روز چهار فروند هواپیمای میگ عراقی با فروریختن بمب‌های خود بر سر مردم در حوالی میدان مثلث و خیابان کشاورز، منجر به شهادت ۲۰ نفر و مجروحیت ۶۴ نفر شد. در این یورش هوائی که ۱۶ منزل مسکونی کاملاً ویران گردید، دشمن علاوه بر حملات توپخانه‌ای که از ۵ مهرماه آن را آغاز کرده بود، دشمنی جدیدی را علیه مردم این شهر آغاز کرده که تا پایان جنگ بیش از ۳۰۰ حمله هوائی را صورت داد.

بمباران دوکوهه

به دنبال نظریه بنی صدر، رئیس جمهور، مبنی بر نبرد به شیوه اشکانیان که «زمین بدهیم و زمان بگیریم» پادگان آمادگاه دوکوهه اقدام به انتقال امکانات و جنگ افزار و مهمات خود به خارج از خوزستان نمود و برای این کار از نیروهای مردمی تحت امر بسیج کمک گرفته شد تا مهمات موجود در زاغه‌ها و فضای باز پادگان، در کامیون‌ها و قطار باری، بارگیری شود، در

همین اثنا هواپیماهای دشمن به پادگان حمله کرده و آنجا را بمباران کردند

مدیریت بحران شهری

در همان روزهای تخلیه شهر که نه خبری از ادارات و ارگانها بود و نه خبری از مدیریت بحران شهری، این فقط سپاه دزفول بود که سعی می کرد، کمی اوضاع را جم و جور کند. مردمی هم که توی شهر باقی مانده بودند تمام مراجعاتشان را به سمت سپاه گسیل می داشتند. علاوه بر آن مهمانان و مسافران عبوری نیز برای تأمین نیازمندی هایشان به درب سپاه مراجعه می کردند. در این گیرودار و کمبود امکانات معلوم نبود چه کسی تصمیم گرفته بود که شب ها ورود و خروج مسافرین و عبوری ها را به شهر کنترل کند و همه شب را در شهر به صبح برسانند؛ مثلاً دلیل آورده بود که روشن و خاموش شدن چراغ های خودروها در شهر، هواپیماهای دشمن را هوشیار می کند و ممکن است بمباران کنند؛ این موضوع مکافاتی شده بود برای ما که باید فکری برای اسکان و تأمین شام و صبحانه آن ها می کردیم؛ بیشتر مسافرین مربوط به مردم جنگ زده ای بودند که از خرمشهر و آبادان فرار کرده بودند. خدا را شکر، انبار سپاه دزفول پر بود از حلب های پنیر که هم بکار صبحانه می آمد و هم شام. نان هم که الی ماشاء الله خاورخاور از شهرهای بالا برایمان می رسید. هر اتوبوس را یک حلب پنیر و یک گونی نان می دادیم و آن را روانه مساجد اطراف سپاه می کردیم. ما برای این کار چند مسجد را آماده استراحت مسافرین کرده بودیم مساجدی از جمله؛ مسجد امام محمدباقر(ع) در خیابان حضرت رسول(ص)، مسجد نجفیه در خیابان طالقانی و علاوه

بر آنها، مدرسه طالقانی در خیابان شهید سبحانی را نیز برای این کار در نظر گرفتیم. (ماشاء الله قیلاوی، از مسئولین سپاه دزفول، مصاحبه با نگارنده)

اولین اردوگاه جنگی

خداوکیلی باید دست روستائیان و مردم ساکن شهرک های اطراف دزفول را بوسید، در زمانی که هنوز اردوگاهی راه نیافتاده بود، آن ها گاه دو یا سه اتاقشان را در اختیار خانواده های جنگ زده دزفولی قرار داده و با کمال احترام از مردم پذیرایی می کردند. شهرک های شریعتی، صفی آباد، شمس آباد جزو همین مردم مهربان بودند. خانه هایی در محلی به نام چون بود که گمانم مربوط به اداره کشاورزی بود. این خانه ها تقریباً ۲۰ واحد بود که قبل از چهارراه آوج قراردادش به آنجا انجیرک هم می گفتند: این محل اولین جایی بود که می شود نام اردوگاه جنگی را بر آن گذاشت. (ماشاء الله قیلاوی)

تشییع همزمان

از بین مردم شهر، این پیرترها بودند که بیشتر دل از شهر نمی کنند و باید با اجبار و اصرار آن ها را از خانه ها به شهرک های اطراف می بردند. آن ها می گفتند: مرگ دست خداست؛ اگر روزی مان شد، می رویم چه با توپ چه بدون آن.

یکی از روزهای به یادماندنی توپ باران شهر، روزی است که پیکر پاک شهید لطف خلف در حال تشییع بود آن روز، در حال تشییع جنازه بودیم که

چندین بار گلوله توپ به شهر زدند. یک روز از شوش خبر رسید که شوش در حال سقوط است، نیرو می خواهیم. طولی نکشید که دو اتوبوس پر شد از مردم تا برای دفاع به مقابله ارتش عراق بایستند؛ اما ما اسلحه ای برای تحویل به آن ها نداشتیم فقط چند جعبه نارنجک داشتیم که به هر نفر ۲ نارنجک می رسید. خیلی سریع آن ها را بین مردم توزیع کردیم. مرحوم آل اسحاق خودش جلو ایستاد و یک آموزش ۲ دقیقه ای برای استفاده از نارنجک داد. آن روز جوانان خیلی زود به شوش رسیدند؛ اما خبری از ارتش عراق نشد. (ماشاء الله قیلاوی)

هشدار به مردم

حجم فراوان شلیک توپ و راکت به دزفول باعث شده بود که گاه راکت یا گلوله توپی منفجر نمی شد و سالم توی خانه یا خیابانی می افتاد. اگر چه ستاد مشترک ارتش بارها خطر نزدیک شدن به چنین گلوله ها و یا اشیای مشکوک را گوشزد می کرد؛ اما برای انهدام آن ها باید فکری می شد. این کار از عهده بچه های ارتش برمی آمد. (ماشاء الله قیلاوی)

بمباران های پی در پی

هوایمای دشمن در هفته اول جنگ بارها اطراف دزفول و مراکز نظامی-تأسیساتی آن را مورد هدف قرار داده و حتی در ۳۱ شهریور دو فروند، در ۱ مهر یک فروند، در ۲ مهر ۳ فروند، در ۴ مهر ۲ فروند، در ۶ مهر ۲ فروند و در ۸ مهر یک فروند خود را از دست دادند.

رادیو لندن در ۵ مهرماه اعلام کرد: تصرف دزفول اهمیت فراوانی برای عراقی ها دارد زیرا در این صورت ارسال نفت از خط لوله اصلی نفت ایران دچار وقفه می شود و احتمالاً تأمین بنزین هواپیماهای نیروی هوایی ایران قطع خواهد شد (رادیو لندن - خبرگزاری پارس)

جنایت جنگی

صبح ۱۷ مهرماه سال ۱۳۵۹ ساعت ۷، صدای جمهوری اسلامی ایران خبری هولناک از جنگ تحمیلی را اعلام کرد و عموم ملت ایران را در بهتی عجیب فرو برد. خبر مربوط به فاجعه ای وحشتناک است که شب گذشته در دزفول رخ داده است:

«پرتاب ۴ فروند موشک غول پیکر زمین به زمین ارتش بعث عراق در میان خانه های بی دفاع دزفول»

این خبر که سابقه ای در جنگ های پیشین ندارد، بقدری هولناک است که چهره ای جدید از وحشی گری و جنایات جنگی را در جنگ های بشری برای خود به ثبت رساند. انفجار چند صدتن مواد منفجره تی ان تی در میان خانه های شهر، تاوان مردمانی بود که شهر و کاشانه خود را خالی نکرده و در برابر اشغالگران ایستادگی می نمودند.

اولین حمله موشکی

موشک های غول پیکر ۱۶ مهرماه که یکی از فاجعه بارترین حوادث هشت سال جنگ تحمیلی را به خود اختصاص دادند به مناطق و محله های

قدیمی شهر دزفول به نام محله چولیان، محله سیاهپوشان، محله کل گزون و تقاطع خیابان آفرینش و بقعه سیدمحمود در مرکز شهر اصابت نمودند و باعث شهادت ۱۰۵ نفر و مجروحیت ۳۰۰ نفر از مردم بی دفاع شدند. این حملات به حدی فاجعه بار بود که بعضی از مردم تقریباً اکثر خانواده خود را از دست دادند. تخریب کامل دهها خانه و مسجد و مغازه، قطع برق شهر و فوران آب منازل در محل حادثه و ایجاد حفره ای عمیق و بزرگ و غیرقابل باور در محل اصابت موشک ها مشکلات عدیده ای را برای امدادگران و مردم برای کمک رسانی به آسیب دیدگان، پیش آورده بود به طوری که هیچکس نمی دانست در این تلنبار خاک و آجر و آهن و چوب کار را باید از کجا شروع کند. مردم که با چراغ قوه، فانوس، شمع و نور موتورسیکلت ها تلاش داشتند در تاریکی شب آخرین نفس های احتمالی در زیر خاک کمک برسانند. عملیات امداد و نجات تا صبح ادامه یافت و تا سه روز بعد جستجو بدنبال اجساد تعداد زیر خروارها خاک همچنان بیمارستان با کادر درمانی اندک خود، نه گنجایش حجم فراوان مجروحین را داشت و نه پیکر شهدای موشکی که هر ساعت بر تعداد آن ها افزوده می شد. این برای اولین بار بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این تعداد از مردم یک جا به شهادت رسیده بودند.

دستم را قطع کردند

آن شب من نگهبان شب بسیج مسجد پاسداران بودم. از پشت بام مسجد داشتم می آمدم پایین می خواستم بروم برای استراحت و خواب، که موشک

زد به مسجد چولیان، فقط یادم هست که تکبیر می‌گفتم. نمی‌دانستیم موشک چیست خیال می‌کردیم توپ و خمپاره از باغات اطراف می‌زنند. بیهوش شدم مرا به بیمارستان افشار بردند. دو روز بعد هوش آمدم دستم درد می‌کرد، پرسیدم چرا اینجا هستم؟ گفتند چیزی نیست. مرا منتقل کردند به تهران، علی و محمد هودگر و آل کرم و بیدلی و سازش، همه شهید شده بودند. بخاطر جراحی شدید دستم، در بیمارستان افشار دزفول دستم را قطع کردند. پای چپم شکسته بود، توان کار نداشتم هنوز هم ناقص است. (محمدرضا روستا از حادثه دیدگان ۱۶ مهر اولین حمله موشکی)

حدود ۵۰ ترکش در مغزم وجود دارد

من و پسر در عالم خواب بودیم که موشک زد. من بیهوش شدم در منزل شهدی سردار (همسایه) به هوش آمدم. دیدم خانم‌ها دورم گریه می‌کنند. تمام بدنم با شیشه‌های منزل مجروح و زخمی شده بود. مرا به شوادون بردند و بعد به بیمارستان افشار منتقل کردند. ترکش‌ها به مغز سرم وارد شده بود، بخاطر همین مرا به تهران منتقل کردند. دست چپم از کار افتاد. ۳۰ روز در بیمارستان امام خمینی (ره) بستری شدم و سپس مرخص شدم تا ۱۵ روز به قم رفتم و بعد برگشتم به بیمارستان مصطفی خمینی، مجروحین جنگ را آنجا جا می‌دادند. حجت الاسلام هادی خامنه‌ای از من دیدن کرد. مرا به دیدار رهبر بردند. در پرونده‌ام نوشتند «بی سواد و مظلوم»، سرم را عمل جراحی کردند. دکترها می‌گفتند نباید در دزفول باشی باید در محل آرامی زندگی کنی. حدود ۵۰ ترکش در مغزم وجود دارد. چند عمل جراحی کرده ام ولی

فایده‌ای نکرده است. برگشتم به دزفول بعد از ۱۰ ماه، پسر موم انفجار گرفته بود کسی را نمی‌شناخت. محله چولیان ۲۱ شهید داده است. مژگان و امید و آرزو و بهادر فرزندان پسر برادرم، همه شهید شدند. الان ۳۱ سال است هنوز سردرد دارم. (غلامحسین بهادری شاهد عینی واقعه چولیان در مورخه ۵۹/۷/۱۶ و برادر شهید نظام یزدان بخش)

شکایت از فرماندهان بسیج

برادرم غلامحسین از آبادان به دزفول و به منزل ما آمده بود. شب ساعت تقریباً ۱۰/۳۰ دقیقه بود که ناگهان آسمان روشن شد و انفجار مهیبی همراه با ترکش آهن و آجر به منزل ما در خیابان ۳۰ متری شریعتی فرود آمد. هوا تاریک شد و شیشه‌های منزل ما شکست، در و پنجره‌ها در هم پیچیدند. گرد و خاک، همه‌ی خانه را فرا گرفت، مادرم دنده اش شکست و سر برادرم غلامحسین به سختی آسیب دیده بود. او را به بیمارستان بردم. دیدم چند نفر از بسیجیان مسجد پاسداران مجروح و شهید شده اند. موشک دقیقاً در وسط محله چولیان اصابت کرده و محل اصابت ۵ متر گود شده بود.

اجساد شهدا پودر شده بودند. بطور مثال منزل هوشنگ سازش که موشک خورد، تمام اجساد مفقود شده و در زیر آوار دفن شده بودند. لودر شهرداری به کمک آمده بود. مردم سراسیمه به امداد رسانی مشغول بودند ولی هیچ کس آموزش این کار را ندیده بود. تا فردا صبح کم کم اجساد پیدا شدند ولی منزل مشهدی حمزه اصلاً اجساد پیدا نشدند که نشدند. کریم آل کرم، علیرضا سازش و رحمن بیدلی در مسجد شهید شدند. شاطر رضا روستا دستش

قطع شد و بچه‌های بسیج مسجد پاسداران دسته جمعی به مسجد آقاحیب آمدند و فعالیت خود را ادامه دادند. سه روز بعد، اجساد شهدا از درب مسجد پاسداران بطرف شهیدآباد تشییع باشکوهی شدند. همه مردم از تمام اقشار شرکت داشتند. دو تازه عروس و یک تازه داماد از خانواده سازش شهید شدند. خاطره ای که دارم این است که بعد از اینکه موشک به محله چولیان زد سیل جوانان و پیران به بسیج سرازیر شد و اعزام نیروی بزرگی از دزفول به جبهه ها صورت گرفت. عده ای شکایت می کردند که چرا فرماندهان بسیج ما را به جبهه اعزام نمی کنند و دوستان و فامیل خودشان را اعزام می کنند؟ روحیه مردم بعد از این واقعه دگرگون شده بود. (عبدالحسین کلولی، شاهد عینی چولیان، در موشکباران ۵۹/۷/۱۶، مسئول آموزش بسیج مسجد پاسداران)

یازده جبهه پدافندی

سپاه دزفول در اولین روزهای تهاجم ارتش عراق به کشور، با فراخوانی بیش از ۳۰ نفر از نیروهایش که هنوز در آذربایجان غربی با ضد انقلاب در حال نبرد بودند، در کنار نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ۱۱ جبهه در مقابل دشمن باز کردند تا جلوی پیشروی و تعرض هرچه بیشتر دشمن را بگیرند. این خطوط مقدم که عموماً توسط نیروهای رزمنده و داوطلب مردمی دزفول تشکیل شده بودند عبارت بودند از: دالپری، بلتا، کرخه، صالح مشطط، مالحه، عنکوش، رقابیه، ذلیجان، تنگه سعده، دشت عباس و تپه چشمه. گفتنی است که این جبهه ها از ۹ مهرماه ۱۳۵۹ تا ۱۹ دی ۱۳۶۰، روزهای نزدیک به عملیات فتح المبین توسط واحد عملیات سپاه دزفول به فرماندهی عبدالمحمد

رئوفی اداره می شد. این جبهه ها محدوده ای چندین کیلومتری از شمالی ترین ضلع جبهه منطقه موسیان و دهلران تا ارتفاعات میشداغ در جنوب جبهه شوش را شامل می شد. (شناسنامه لشکر ۷ ولی عصر (عج)، عبدالمحمد کوچک، صص ۳۰ و ۵۱)

حتی سیگارها خاموشی

اگرچه از آغاز جنگ تحمیلی به لحاظ کاهش تلفات در حملات هوایی شبانه توسط دشمن، برق شهر قطع می شد. اما در ۱۶ مهرماه با حمله جنگنده های دشمن به تأسیسات شهری، آب و برق شهر را قطع گردید و ستاد بسیج هماهنگی از مردم دزفول خواست تا دارندگان موتورهای برق برای تأمین سوخت نانوائی ها کمک رسانی نمایند. مردم به روشنایی در شب حساس شده بودند و برق شهر از غروب قطع می شد. مردم به افراد سیگاری توصیه می کردند که شب ها در فضای باز سیگار نکشند. پرده تمام پنجره های منازل و ادارات کشیده شد و روی شیشه پنجره ها نوارهای ضربداری چسب زده شد.

نهیضت «شوادون سازی»

کاربری مناسب زیرزمینی های گود بومی که در لهجه دزفولی به آن شوادون می گویند، در مقابل حملات موشکی باعث شد که از صبح ۱۶ مهرماه نهیضت «شوادون سازی» در منازل و ادارات دزفول آغاز شود. این حرکت مورد حمایت و پشتیبانی دولت مکتبی، شهید رجائی نیز قرار گرفت.

دژ مقاوم

با تهدید دشمن مبنی بر تصرف دزفول، به مردم شهر خبر رسید که خود را برای نبرد شهری آماده کنند. در همین زمان در خرمشهر نبرد کوچه به کوچه ادامه داشت و مدافعان با آخرین توان مانع از ورود دشمن به شهر شده بودند. احتمال می‌رفت که دشمن به دزفول و اندیمشک هم برسد. مردم با وجود داغ سنگینی که از شهدای موشکی دیده بودند و شهر را یک پارچه عزادار بود، به این فکر می‌کردند که تانک‌های دشمن ممکن است به خیابان‌ها و کوچه‌های شهر حمله کنند، به فکر ساختن کوکتل مولوتف و جنگ شهری و تن به تن افتادند و شهر را سنگربندی کردند و بصورت یک دژ و شهر جنگی و نظامی درآوردند و کل شهر را با مانع‌بندی آماده نبردی سنگین و سرنوشت‌ساز قرار دادند و از زیرزمین‌های دزفول جهت اسکان زنان و فرزندان و سالخوردگان استفاده کردند و همگی بصورت مسلحانه به پیشواز دشمن در چهار راه اندیمشک کرخه حرکت کردند تا جلوی پیشروی دشمن را بگیرند. از آن به بعد نهبانی در خیابان‌ها و محله‌ها آغاز شد.

اعلام وفاداری به امام

در ۱۳۵۹/۷/۲۳ پس از سخنرانی حجت‌الاسلام و المسلمین علی اکبر هاشمی رفسنجانی در مسجد جامع دزفول، پیامی از طرف مردم دزفول خوانده شد تا متن آن تسلیم حضرت امام خمینی گردد. در بخشی از پیام آمده است:

برادر رفسنجانی! به امام بگویند که مردم دزفول گرچه کشته‌ها داده‌اند اما

هنوز فرزندان زیادی برای قربانی کردن در راه اسلام دارند. ما همچنان که در آغاز جنگ گفتیم، باز هم می‌گوییم که تا آخرین فرد و تا آخرین قطره خون از وجب به وجب خاک مملکت اسلامی مان دفاع خواهیم کرد.

برادر رفسنجانی! به امام بگویید که صدام یزید باید فکر فرار ما را از جبهه و شهرمان به گور ببرد. برادر! به امام از کشته‌هایمان بگوید که ما اگر هزاران کشته دیگر بدهیم، باز حاضر نیستیم لحظه‌ای قلب امام به درد آید. به امام از روح مقاومتمان بگویید. به ایشان بگویید که مردم دزفول با تمامی وجود منتظر فرمان بسیج او هستند

عملیاتی برای نجات دزفول

حمله موشکی ۱۷ مهرماه و شهادت تعداد زیادی از مردم دزفول با اصابت ۴ فروند موشک زمین به زمین هم موجی از ترس و وحشت در ماندن در شهر را بوجود آورده بود و هم موجی از نفرت و تعصب را برای انتقام از دشمن که در اطراف دزفول به رجزخوانی می‌پرداخت، در بین مردم و جوانان پدید آورده بود. فشار مردم دزفول بر مسئولین و فرماندهان جنگ برای عقب راندن قوای دشمن از اطراف شهر به حدی بود که ارتش را بر آن داشت که در تأمین هدف یاد شده، حرکتی از خود نشان دهد.

بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا در این راهبرد، اقدام به ۴ عملیات کلاسیک در جبهه‌های جنوب نمود که عملیات ۲۳ مهر در منطقه عمومی دزفول با هدف دور کردن دشمن از دزفول، اولین آن بود. این عملیات که نخستین عملیات گسترده آفندی ایران بود در ۱۳۵۹/۷/۲۳ به فرماندهی و فرمانده نیروی زمینی

ارتش (تیمسار ظهیرنژاد) در غرب رودخانه کرخه طرح ریزی و اجرا شد. در طرح مانور عملیات پیش بینی شده بود که با شکستن خطوط دشمن در غرب پل نادری، در دو مرحله تک، دشمن تا مرز وادار به عقب نشینی می گردد، (کارنامه نیروهای زمینی - مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ص ۷۲)

معضل اسکان مهاجرین

ما در اولین شهرک مهاجرین موفق شدیم حدود ۵۰۰ چادر نصب کنیم و چیزی حدود ۳ هزار نفر را جای دهیم. این شهرک آب، برق، امنیت، بهداشت، مدرسه و مواد غذایی نیاز داشت. این جدای از ناهنجاری های فرهنگی - اجتماعی بود که عموماً به همراه داشت. ما دیدیم پس از ۴۵ روز کار مداوم، فقط موفق شده بودیم، فقط برای ۳ هزار نفر اسکان فراهم آوریم. برای ۱۳۶ هزار نفر چقدر امکانات و چقدر زمان نیاز داریم؟ آیا تضمینی هم وجود دارد که دشمن جهت موشک ها را به طرف شهرک های مختلف مهاجرین کج نکند؟ مسئله تأمین آب شهرک ها را با تانکرهای آب تاکی و چقدر می توانیم ادامه دهیم و ناتوانی از پاسخگوئی به دهها سؤال اینچنینی ما را بر آن داشت که به فکر چاره ای دیگر برای حل معضل اسکان مهاجرین بیفتیم. مضافاً اینکه کشور در دو سال اول جنگ توان اداره جنگ در میدان های رزم را نداشت، چه برسد به اینکه بتواند فکری برای حجم فراوان مهاجرین بکند. ما برای تأمین نان رزمندگان در جبهه های جنگ مشکل داشتیم چه برسد به نان مهاجرین (جواد محمدی زاده، فرماندار وقت دزفول)

۴ آبان ۱۳۵۹، سومین حمله موشکی

ساعت ۱۲ شب، تعداد ۵ موشک فراگ ۷ روسی به مناطق مسکونی دزفول اصابت و ستونهای عظیمی از آتش و گرد و غبار داغ به هوا رفت و پس از لحظاتی صحنه‌های هولناکی از ویرانی و قتل و کشتار پدید آمد که نتیجه اش بیش از ۱۱۵ نفر شهید و قریب ۴۵۰ نفر زخمی و حدود ۱۰۰ منزل مسکونی در هم کوبیده شد. در این جنایات که در خیابان فردوسی نبش ۴۵ متری اتفاق افتاد پیرمردی بنام حاج عبده خوشروانی که شغل او گچ پزی بود به همراه اعضای خانواده اش پودر شدند.

خانواده آسمانی

نیمه های شب دزفول مورد حمله موشکی قرار گرفت و منزل ما واقع در خیابان آفرینش نزدیک حمام حاج قربان مورد هدف واقع شد. در آن موقع خانواده خاله ام هم با ما بودند. من به همراه بچه های سپاه در حالی که تجهیزات رزمی بر تن داشته و کلاه خود بر سر داشته و آماده بودیم که به جبهه اعزام شویم که با همان تجهیزات برای کمک رسانی به خیابان آفرینش رفتیم. در لحظه اول من متوجه شدم که خانه خودمان رازده است. از خانواده خودم، پدرم و برادرم غلامعلی به همراه همسرش شهناز چرمبریان و عادل پسرشان و برادر دیگرم عبدالعلی و خواهرانم زهرا و طوبا شهید شدند. یکی از خواهرانم هم به همراه شوهرش آقای علی محمد فیروز زاده و بچه هایشان امین و ابراهیم، اینها همه شهید شدند. و از خانواده خاله ام، که شوهرش عبدالحسین توکل و هاجر چرمبریان، فاطمه، مریم، کوکب و غلامعلی توکل

اینها هم شهید شدند. مادرم و سیما خواهرم که مجروح شده بود را سریع به تهران منتقل کرده بودند. فردای آن روز من به دنبال آنها به تهران رفتم. در آنجا مادر و خواهرم را در بیمارستان صوانح و سوختگی پیدا کردم. هر دوی آنها تا هفتاد و پنج درصد سوخته بودند. ولی مادرم بر اثر شدت جراحات وارده، در تهران به شهادت رسید. خواهرم نیز که حامله بود در بیمارستان و در کمال مظلومیت فرزندش را بدنیا آورد که یکی از پرستارها بچه را به منزل خودش برده و از او مواظبت می کند و وقتی خواهرم از بیمارستان مرخص شد بچه را به او می دهد. در این حادثه، حدود پانزده تا شانزده نفر از ما در این حادثه شهید و مجروح شدند. (محمدعلی چرمبریان، پاسدار بازنشسته و مسئول تعمیرگاه سپاه ناحیه دزفول)

یک حلب قطعه گوشت

من و همسرم، مرحوم رحمن خوشروانی، به همراه فرزندانم در نزدیکی عمویم زندگی می کردیم. ساعت ۱۲ شب مورخ ۵۹/۸/۴ با صدای انفجار مهیبی شوهرم سراسیمه و با عجله و در تاریکی شب به طرف خانه پدرش حرکت کرد. موشک دقیقاً به منزل عمویم اصابت کرده بود و عمویم حاج عبده نصف بدنش پیدا شد و علیرضا پسرش سرش پاشیده بود و دو پسر دیگرش فقط قطعاتی از آنها را پیدا کردند و اثری از مادر و خواهرشان هیچ وقت پیدا نشد. دو نفر از پسران عمویم عضو بسیج بودند، آنها هم آن شب به منزل آمده بودند و با موشک شهید شدند. شوهرم مثل حضرت زینب (س) روی خرابه می گشت و تا یک ماه خاکها را جستجو می کرد و دل

از آنجا نمی‌کند. امید اینکه شاید پیکر شهدا پیدا شود. شهدا پاره پاره شده بودند. نعمت الله لحافچی برادرم، یک هفته خاکها را می‌گشت. او به من گفت: به عمویم نگو یک حلب قطعه گوشت پیدا کرده ام و آنها را در کنار شهدا و پیکر شهدا دفن کرده ام. شوهرم عبدالرحمن می‌گفت: این خانه پدرم باید حسینه بشود و دستور داد آن را بازسازی کردند، بنام حسینه شهدای خوشروانی، ۷ سال بعد از حادثه موشکباران، او هم که تنها بازماندهٔ پسری حاج عبده بود در تصادفی فوت کرد. شهید علیرضا در دوران انقلاب سرباز بود. به دستور امام فرار کرد و بعد از پیروزی انقلاب به سربازی رفت. خدا معجزه آسا به شوهرم، رحمان صبری عجیب داده بود. (عذرا لحافچی زاده، عروس بزرگ خانواده شهید حاج عبده خوشروانی، شاهد عینی موشکباران)

مزاری برای شش نفر

شب ۵۹/۸/۴ ساعت ۱۲ شب صداهای انفجار ۵ موشک دزفول را به لرزه درآورد. از بالای بام نگاه کردم، دود سیاه و غلیظی همراه با بوی باروت و سوختگی به مشام می‌رسید. سوال کردم کجا رازده، گفتند منزل خوشروانی بی درنگ به آن محل خودم را رساندم. مش رحمن روی جدول خیابان ۴۵ متری محل اصابت موشک به منزلشان بی تابی می‌کرد، ۶ نفر از اعضای خانواده اش تکه تکه شده بودند. به شوادان آنها رفتم شن و گل و خاک و در و پنجره و آجر شکسته شوادان را پر کرده بود. با کمک مردم و خودجوش با حلب شن ها را بالا کشیدیم ولی اثری از اجساد نبود. مردم از گتوند آمده بودند و کمک می‌کردند بسیجیان مساجد طالقانی

و جمشیدآباد و امیرالمومنین(ع) تا صبح آن روز محل را ترک نکردند و به جستجوی اجساد و خاک برداری مشغول بودند. یک حلب گوشت آدم پیدا شد، دست و پا و سر و گوش و قطعاتی از پیکرهای پاره پاره شهدا و همه را در یک قبر گذاشتند. خانواده ۶ نفره یک مزار دارند و مابقی اجساد پودر شدند.

داماد آنها در سالگرد شهادت خانواده اش، او هم با موشک دیگری در محرم سال ۶۰ شهید شد. حالا خواهرش هم خواهر شهید، هم برادر شهید داده، پدر و مادر شهید داده و هم همسر شهید و هم دختر شهید است. هیچ کس مثل این خانواده داغ ندیده است. خانواده آریانپور ۲۳ شهید دادند ولی اجساد همه چند ساعت بعد تخلیه شدند و مزار آنها در بهشت علی زیارتگاه عشاق و آرزومندان شهادت است. اما خانواده حاج عبده از ۶ نفره فقط یک مزار و قطعاتی از شهدا پیدا شدند. (هبت الله کوثری کیا (لحافچی زاده) شاهد عینی واقعه موشکباران ۵۹/۸/۴ منزل حاج عبده خوشروانی)

موشک جواب موشک

«بنی صدر، بنی صدر، موشک جواب موشک»

این شعاری بود که مردم دزفول برای اولین بار در هنگام بازدید رئیس جمهور بنی صدر از مناطق مسکونی موشک خورده در مورخ ۴ آبان ۱۳۵۹ سر دادند. این شعار که در بین مردم و مسئولین شهری بازتاب های مختلفی داشت در محافل مختلف فرهنگی - اجتماعی خصوصاً تجمع های محله ای و خانوادگی، موافقین و مخالفینی را پدید آورد. از نگاه دیگر، اعتقاد به عدم

توانایی جمهوری اسلامی ایران در تحقق این شعار، به دلیل محرومیت کشور از تأمین موشک‌های دور برد، بعدها بسیاری را متقاعد کرد که اصراری بر این شعار نداشته باشند.

صنعت موشکی

هر چند تنها عاملی که توانست مردم دزفول را قانع کند تا در حملات مجدد موشکی به شهر، از سردادن شعار «موشک جواب موشک» خودداری کنند، متوسل شدن فرماندهان و مسئولین فرهنگی و مذهبی به نظریه اسلامی و خلاف شرع دانستن آن از طرف حضرت امام بود ولی گذشته از درست یا نادرست بودن این شعار، خوشبختانه همین موضوع با انگیزه مقابله به مثل باعث پدید آمدن صنعت موشکی در کشور شد، چیزی که به همت و تلاش سردار شهید حسن تهرانی مقدم و دیگر پاسداران انقلاب اسلامی، در نیروی هوایی سپاه شکل گرفت.

وحدت، همدلی، دیانت

در شب و زمانی که شهر فاقد برق بود و چراغ‌ها خاموش بود و پنجره‌ها را با گل می‌پوشاندند. هیچ ماشینی جراث نمی‌کرد شب در زمان حرکت چراغ خود را روشن بکند. و گاهی اوقات برق‌ها را قطع می‌کردند تا موقع موشکباران، مردم دچار فاجعه‌ای بزرگتر نشوند و در این وضعیت شب‌ها خانم‌ها وضو می‌گرفتند و من می‌دانم و می‌دیدم که در شوادون‌هایی که مردم می‌رفتند که اتفاقاً الفت و انس مردم را با هم بیشتر می‌کرد یعنی بر

خلاف انگاره صدام و حملاتی که عراق داشت وحدت و همدلی مردم بیشتر می شد. این مردمی که شب ها در شوادون ها می خوابیدند با حجاب کامل می خوابیدند و می گفتند که اگر جنازه ما را از زیر خاک بیرون کشیدند، برهنه نباشیم. کسی نمی داند بر این مردم چه گذشته است و مردم به واسطه وضعیت خاصی که بر شهر حاکم می شد از رفتن به حمام گاهی اوقات پرهیز می کردند. خانم ها نمی رفتند. این اوضاع بر خانم ها چگونه می گذشت چگونه این سختی ها را تحمل می کردند. در وضعیتی که هر لحظه بوی تهدید می آمد. (دکتر محمدرضا سنگری، پژوهشگر، مصاحبه با آیرمی و سخاوت)

به دنبال موشک ها

شهید احمد سوداگر از نیروهای جوان سپاه دزفول نیز خاطره ای در این خصوص دارد: آن روزها ما گاهی ساعت ها می نشستیم و به این فکر می کردیم که برای عقب راندن نیروهای عراقی چه اقداماتی باید انجام دهیم و چگونه باید با دشمن مقابله کنیم. مثلاً، به ما ماموریت می دادند بروید و کشف کنید که عراقی ها از کجا به دزفول موشک می زنند. بنابر این ما به منطقه عراقی ها می رفتیم و آن جا، در پشت رادار و سایت، و از بورقازه تا دوبرج و... به دنبال موشک های عراقی می گشتیم، تا برای مثال بتوانیم در فاصله سیصد چهار صد متری بایستیم و یک گلوله آرپی جی شلیک کنیم ولو این که دیگر نتوانیم برگردیم... (فصلنامه فرهنگ پایداری ش ۳ زمستان ۱۳۸۷ صص ۵۰، ۴۹)

شهری به وسعت یک پادگان

دسترس ترین و امن ترین پناهگاههای مردم که از اولین روز جنگ تا پایانی ترین آن، همراه و مانوس مردم دزفول به حساب می آمده، شوادون های موجود در شهر بوده است که سهمی در خور در ماندن مردم در شهر داشته است. به بیان دیگر استفاده از این امکان، زمینه حضور و ماندن مردم را در شهر بیشتر کرده و احساس امنیتی نسبی را به آنان به خصوص در شب ها می بخشید. تلاش عمومی برای حفر شوادون در طول جنگ در منازل و ادارات نیز دقیقاً با همان انگیزه صورت می گرفت.

شوادون یا شوودون در گویش دزفولی به سرداب یا زیرزمینی های بسیار گود و عمیقی گفته می شود که مردم این منطقه از سالیان دور برای درامان ماندن از گرمای بسیار شدید در تابستانها در منازل خود حفر می کرده اند. بافت معماری شهر از دیر باز به گونه ای بوده است که با ورود به این شهر آدمی احساس می کند که به یک پادگان یا یک شهر جنگی وارد شده است. به لحاظ صخره ای بودن زمین های شمال خوزستان (شهرهایی مثل دزفول و شوشتر) این امکان داده می شود که بدون استفاده از هیچگونه مصالح ساختمانی شوادون هایی مطمئن و وسیع حفر شود که به کار استراحت و نگهداری از مواد غذایی بیاید.

کمک های شهید رجایی

به لحاظ اینکه امکان حفر شوادون با دستگاههای مکانیکی وجود نداشت و حفاری باید توسط فرد انجام می شد، انجام این کار صرف وقت و هزینه فراوان

را در پی داشت که برای برخی از مردم شهر نیز سخت می نمود، فرمانداری دزفول با ارتباطی که با نخست وزیر وقت جناب آقای شهید رجائی برقرار کرده بود، تأمین بخشی از هزینه ها را فراهم کرد؛ آقای عبدالمحمد (امیر) سلمان خاکسار فرماندار وقت دزفول آن ارتباط را شرح داده است:

برای ارائه گزارش از وضعیت شهر جنگزده دزفول با شهید رجایی در تهران ملاقات کردم. به شهید رجایی گفتم: مردم دزفول به خاطر جنگ بیکار شده اند و عمده کار مردم هم ساختمانی و کشاورزی است.

شهید رجایی فرمود: چگونه مردم را بکار گیریم؟

گفتم: در دزفول سرداب هایی معروف به شوادون وجود دارد که متروکه است و قابل استفاده نیست اما در حال حاضر مردم به عنوان پناهگاه از آن استفاده می کنند. اگر بودجه ای دهید می توانیم مردم را برای تعمیر آنها بکار بیندیم. شهید رجایی پس از اندکی تأمل فرمود: پیشنهاد خوبی است ولی در کنار آن باید گروه هایی گذاشت تا در مکانهایی که دشمن بمباران و یا موشکباران کرده، کار ترمیم را آغاز کنند حتی شده آجرها، آهن ها و... را جدا کرده تا از آن حالت مخروبه بیرون بیاد. گفتم: فکر خوبی است. فرمود: برای شروع کار چقدر لازم داری؟ گفتم: نمی دانم. شهید رجایی دسته چکی بیرون آورد و مبلغ یک میلیون تومان در وجه خودم نوشت. فرمود، برو وقتی تمام شد، تما بگیر دوباره برایت پول می فرستم. با توجه به عنایت ویژه شهید رجایی، دزفول اولین شهری بود که همزمان با جنگ کار بازسازی آن آغاز و زودتر از شهرهای دیگر جنگزده به پایان رسید. (یک شهر، دو جبهه، یک خاکریز، عبدالامیر مطیع رسول ص ۲۶۹)

زندگی دسته جمعی

محرومیت از برق شهری و به طبع آن، محرومیت از استفاده از رادیو و تلویزیون خصوصاً سیمای جمهوری اسلامی ایران در روزهای اول جنگ، اجبار در رفتن در شوادون‌ها قبل از تاریکی شب و همچنین عدم برخورداری بسیاری از منازل خصوصاً منازل جدیدساز از شوادون، زمینه‌هایی را فراهم آورده بود که خانواده‌ها، هم محله‌ای‌ها و طایفه‌ها، شب‌ها را به اجبار در شوادون‌ها در کنار هم گرد آمده و نوعی زندگی خانوادگی و دسته جمعی را تجربه کنند که ضمن داشتن نقص‌هایی، محاسن تجربه نشده‌ای را نیز در برداشت.

کم بودن فضای استراحت و تحرک افراد در شوادون‌ها، مشکلات موجود برای رعایت مسئله محرم و نامحرمی، دسترسی مشکل و گاه خطر آفرین برای استفاده از دستشویی و حمام منزل و پله خوری فراوان شوادون‌ها، اگرچه مشکلاتی را برای خانواده‌ها خصوصاً برای افراد پیر و مسن در پی داشت؛ اما تماس‌های مکرر خانواده‌ها در طول روز و احوالپرسی مکرر از احوال همدیگر و اطلاع از سلامت یکدیگر، مزیتی بود بسیاری از مردم دزفول فقط در این سالها به آن دست داشتند که خود باعث نزدیکی قلوب به همدیگر شده بود. از طرفی درخواست از پدر، پدربزرگ و یا ارشد خانواده برای تعریف خاطرات گذشته خود موضوع جالب توجهی برای جوانترها محسوب می‌شد که هم شناخت بیشتری به ریشه و اصل خانوادگی خویش پیدا می‌نمودند و هم تجربیات پدر و مادر را در ضمیر خود به یادگار می‌گذاشتند.

بحث و جدل بر روی مسائل سیاسی و بین‌المللی روز و همچنین تبادل

اخبار مربوط به جنگ و میادین نبرد و اطلاع از چگونگی مقاومت شهری از دیگر مشغولیات مردم بود که گرچه خود می توانست موجبات اختلافات سلیقه ای و اعتقادی را بین افراد خانواده باعث شود، اما افراد خانواده را به یک برداشت مشترک و هویت مستقل نیز می رساند.

شهادت ۸۰ نفر فقط با یک گلوله

در حادثه اصابت یک گلوله توپ به میدان مثلث ۲۱ آذرماه ۱۳۵۹ بیش از صد و شصت و پنج نفر از مردم بی دفاع دزفول، شهید و مجروح شدند. آمار شهدا در این حمله ددمنشانه که در پرفت و آمدترین خیابان و در شلوغ‌ترین ساعت روز یعنی یازده صبح صورت گرفت، هشتاد نفر گزارش شد. در بین زخمی‌ها تعدادی زن و کودک و بزرگ و کوچک مشاهده شد. در این حادثه که تنها بدنبال شلیک یک گلوله توپ صورت گرفت؛ همچنین بیست دستگاه خودرو منهدم شد.

گوش به فرمان امام خمینی و آیت الله قاضی

در دوران جنگ تحمیلی شغل بنده قصابی بود و مغازه قصابی برادرانم در میدان مثلث روبروی مسجد میاندره امیرالمؤمنین (ع) که همگی با هم کار می کردیم. آن روز هم مثل روزهای گذشته ما در حال فروش گوشت گاو و گوسفند به مشتری هایمان بودیم. ناگهان صدای انفجار مهیبی به گوش رسید. گلوله توپ دوربرد صدامیان درست مقابل مسجد میاندره وسط خیابان اصابت کرد. ترکش ها و موج انفجار آن در وسط جمعیت که در حال خرید

و تردد بودند، عده‌ای را شهید و مجروح کرد روی زمین از اجساد زن و مرد و کودک و دست و پای قطع شده پر شده بود؛ ترکش توپ به زودپز فروشگاه چگنی خورده بود و تبدیل به ترکش شده بودند؛ قطعاتی از اجساد شهدا روی سیم برق آویزان و یا به پشت بامها پرت شده بودند مثل روز عاشورا بود. درختی آتش گرفته بود. جنازه‌ها روی زمین افتاده بود؛ آمبولانس‌ها می‌آمدند و مجروحین را به بیمارستان پایگاه وحدتی و بیمارستان افشار منتقل می‌کردند. مغازه آقای چگنی با ترکش آتش گرفته و خودش شهید شده بود. قطعاتی از بدن شهدا بدون صاحب در گورستان شهدا دفن شدند. مردم شهر را خالی نمی‌کردند؛ حامی رزمندگان بودند؛ گوش به فرمان امام خمینی و آیت‌الله قاضی می‌دادند. فردا مجدداً مثل روز قبل بازار باز بود. خرید و فروش تعطیل نشد. مردم ترسی از مردن و شهادت نداشتند.

مغازه برادر بزرگم آسیب دیده بود، ولی کار تعطیل نشد و ما گوشت مایحتاج مردم دزفول و رزمندگان را تأمین می‌کردیم و خدا را شاکرم که حداقل اگر شهید نشدم در خدمت شهدا و رزمندگان اسلام در پشت جبهه خدمت کرده‌ام. (غلامحسین وحیدنیا، شاهد حادثه ۵۹/۹/۲۱ میدان مثلث)

آشپزخانه دانشسرا

وقتی پایگاههای بسیج مقاومت در اکثر مساجد دزفول تشکیل شد، جمعی از دوستان به فکر راه اندازی آشپزخانه‌ای برای تأمین غذای انبوه نیروهای بسیجی افتادیم. نیروهای داوطلب بسیجی که بی هیچ چشمداشتی خانه و کاشانه خود را رها کرده و به بسیج پیوسته بودند، نیاز بود برای اینکه جمع

آنها، به دلیل نبود وعده های غذایی از هم بپاشد، فکری اساسی در این زمینه کرد. البته آشپزخانه سپاه تشکیل شده بود و اقدام به تامین غذای رزمندگان در سراسر جبهه ها می کرد. آن روزها گفته می شد که رزمندگان دزفولی ۱۴ جبهه پدافندی از کرخه تا آن سوی شوش در مقابل دشمن باز کرده اند و آشپزخانه سپاه خود را مسئول تامین سه وعده غذایی آنها کرده بود، ولی تامین خوراک آن همه پایگاهها بسیج که روز به روز به جمعیت آنها افزوده می شد، فقط با آن یک آشپزخانه، امکان پذیر نبود. با این اندیشه آشپزخانه بزرگی در ساختمان دانشرای تربیت معلم تشکیل شد. من به همراه تعدادی از دوستان با فراخوان نیروهای اهل فن، اقدام به تجهیز آشپزخانه از کمک های دولتی و مردمی کردیم.

پیش از این چون در تهیه و پخت غذای پایگاه مسجد خودمان فعالیت داشتیم، در این زمینه تجربه کافی به دست آوردیم اما تفاوت آشپزخانه دانشسر با آن، در این بود که باید دست به تهیه و پخت حجم فراوان می زدیم. چرا که این بار نه برای یک پایگاه که برای اکثر پایگاههای بسیج غذا می پختیم. چون این کار فقط از عهده ما بر نمی آمد، مردم به کمک مان آمدند. سپاه نیز هر نیروی متخصص آشپز اعزامی را پیش ما می فرستاد. من نیز برای اینکه از هنر آشپزی و خدمات زنان خانه دار استفاده کنم ابتدا زنان و دختران اعضای خانواده خود و برادرانم را برای کار در آشپزخانه دعوت کردم و سپس از طریق آنها دیگر خواهران و زنان همشهری برای خدمت رسانی به رزمندگان خود را به این محل رساندند.

در ایام موشکباران و بمباران شهر به خصوص روزهایی که دشمن تهدید

به حمله موشکی می کرد و شهر تقریباً خالی از سکنه می شد، کار تهیه و طبخ غذا بر ما فشار زیادی می آورد به خصوص اینکه نمی توانستیم مثل خیلی از مردم، در زیر زمین ها و شوادون ها پناه بگیریم چون خوراک نیروها لنگ می شد. یادم می آید بچه ها کیسه های برنج را طوری روی هم چیده بودند که به شکل یک سنگ درآمده بود. چون دانشسرا فاقد شوادون بود، آشپزها شب ها را زیر همین کیسه های برنج می خوابیدند و چقدر با هم شوخی می کردند که مثلاً اگر شهید شدیم تا آخر جنگ همین جا مفقودالاتر می مانیم چون تصور اینکه باید توی برنج ها به دنبال ما بگردند، دور از ذهن بود. (عبدالعلی زرکی، از مسئولین فرمانداری)

جنازه های شهدا را روی من انداخته بودند

آن روز من به همراه محسن ورجاوند برادر زاده ام در حال صحبت با اخوی بنده آقای مرتضی ورجاوند بودیم که ناگهان در سمت راست بنده گلوله توپ اصابت کرد و من بر اثر موج انفجار پرتاب شدم و قسمت سمت راست بدنم یعنی پای راست، لگن، دست راست و شکم و سرم آماج ترکش شد. ولی با این حال بیهوش نشدم و کاملاً وقایع را در آن لحظه می دیدم، از جمله پیرمردی را دیدم که سوار بر دوچرخه بود و رکاب می زد در حالی که سر بر پیکر نداشت. انفجار گلوله توپ زیاد مشکل ساز نبود، اما آتش سوزی که در مغازه ی آقای چگینی زاده که پتو و اسباب منزل می فروخت کار را وخیم کرد. ترکش به گازهای پیک نیک و زودپزهایی که در مغازه بود اصابت نمود و هر کدام ترکش های زیادی شد که به عابرین برخورد می کرد.

یادم هست روی سیم های برق انباشته بود از دست و پاهای عابرین و روی زمین نیز تعداد زیادی از مردم افتاده و به شهادت رسیده بودند.

احساس کردم سر پا هستم که یکدفعه به زمین افتادم. درخت کناری بالای سرم بود که آتش گرفت و روی من افتاد. در همان حالت به داخل جوی افتادم و در حالی که خون ریزی داشتم خودم را کشان کشان از جوی کنار خیابان بیرون کشیدم. نگاهم به برادرم مرتضی افتاد که زخم های بدی برداشته بود و سرش بیشترین جراحات را داشت و او داخل جوی افتاده و تمام کرده بود. محسن برادرزاده ام که کم سن و سال بود، پایش قطع شده و با پوستی آویزان بود و دائم می گفت: عمو.. عمو و می خواست از زمین بلند شود ولی به زمین می خورد. به او گفتم: بلند نشو و روی زمین بنشین. با هر زحمتی خودم را از آتش اطرافم دور کردم و محسن را هم با خودم کشیدم و از شعله ها دور کردم. به هر حال ما را با کمک مردم سوار بر وانت کردند. تعدادی از جنازه های شهدا را روی من انداخته بودند و من ناله ام بلند شد. از بخت بد لاستیک ماشین پنجر شد، مرا از وانت خارج کرده و با ماشینی دیگر به بیمارستان افشار بردند. در این حادثه برادرم مرتضی شهید شد و محسن برادر زاده ام یک پایش قطع شد و من نیز جانباز شدم که ضایعات بدنی مرا ۵۵ درصد اعلام کردند. علت تلفات بالای انسانی در میدان مثلث این بود که مردم در شهر حضور داشتند و این محل هم که بازار بود و مردم برای خرید به بازار آمده بودند و دیگر اینکه تعداد سربازها و بسیجی ها هم که در حال آمد و شد و خرید در بازار بودند نیز کم نبود که متأسفانه هیچ نام و نشانی از ایشان باقی نیست. (محمود ورجاوند، شاهد حادثه ۵۹/۹/۲۱ میدان مثلث)

از پدرم جز یک تکه گوشت و پاهایش چیزی باقی نماند

واقعاً وضعیت بسیار وحشتناکی بود. روی زمین مملو بود از اجساد شهدا، از زن و مرد و پیر و جوان و بچه‌ها، هر گوشه‌ای را نگاه می‌کردی تکه‌های بدن شهدا آویزان بود. خون مانند جویباری بر روی آسفالت خیابان جاری بود. زنی را دیدم که دستان بیچه‌اش را در دست گرفته و در یکی از مغازه‌ها وحشت زده نشسته و هر دو از موج انفجار و ترس به شهادت رسیده بودند. بیش از سی تا چهل نفر از شهدایی که بدن‌های آنها متلاشی شده بود به همراه برادران پاسدار از پشت بام مغازه‌ها و منازل جمع‌آوری کرده و به بیمارستان منتقل کردیم.

تا بیست و چهار ساعت از پدرم هیچ خبری نداشتیم و هر جا را که به فکرمان رسیده بود به دنبال او گشتیم، ولی اثری از او نبود. پشت بام مغازه‌ها را جستجو کردیم که چشمان به نیم‌تنه‌ی شهیدی افتاد. مادرم جسد را دید او را از روی کمر بند و شلوارش شناخت و گفت او پدرتان می‌باشد. از او جز یک تکه گوشت و پاهایش چیزی باقی نمانده و تمام بدنش متلاشی و ناپدید شده بود. در این حادثه پدرم به همراه حاج حسن، عمویم، و دو تا از فرزندانش شهید شده و پسرعموی دیگرم نیز از ناحیه‌ی دو چشم جانباز و نابینا شد و عموی دیگرم حاج حسین نیز که دچار سوختگی‌های زیاد شده هم اینک در قید حیات بوده و از جانبازان جنگ می‌باشند. (علی محمد چگینی زاده، فرزند شهید شاهد حادثه ۵۹/۹/۲۱ میدان مثلث)

روز خونین

به دلیل انبوه شلیک گلوله به دزفول در ۳۰ آذرماه ۱۳۵۹ این شهر یکی از سخت ترین روزهای خود را در زیر باران آتش تجربه می کند در این روز بیش از یکصد گلوله توپ از توپخانه دوربرد دشمن به جای جای شهر اصابت کرد و روز خونینی را برای دزفول رقم زد.

شهر هزار سنگر

به دلیل اینکه اکثر حملات موشکی در شب ها صورت می گرفت مردم، شب ها را در شوادون ها به سر می بردند. اما به لحاظ در دسترس نبودن شوادون ها برای اکثر خانواده ها و خصوصاً مغازه داران و دیگر مشاغلی که در سطح شهر یا بازار بودند، مسئولین شهر اقدام به احداث سنگرهای بتونی در مکانهای مورد نیاز کردند. شایان ذکر است که سنگرهای بتونی فقط در مقابل حملات توپخانه ای و هوایی کاربرد داشت و به علت شدت انفجار موشک و قدرت تخریبی آن، این سنگرها از استقامت لازم در برابر حملات موشکی برخوردار نبودند.

کم کم سنگرهای بتنی در جای جای شهر احداث گردید تا مردم در هنگام خطر از آنها استفاده کنند که از جمله می توان به سنگر بتنی بیمارستان زیرزمینی بزرگ یازها را مجهز به کلیه امکانات درمانی، اتاق عمل و زایشگاه و بیمارستان زیرزمینی خیابان حافظ، میدان کوتیان (شهید علی محمد رشیدالماسی) خیابان جمهوری، و سنگرهای بزرگ بتنی مساجد نجفیه، امیرالمؤمنین، سلمان فارسی، حجه بن الحسن، جمشیدآباد، امام محمدباقر،

امام حسن عسکری، ولیعصر، لب خندق (شیخ انصاری) و مسجد جامع اشاره کرد. همچنین کت‌های کنار رودخانه مثل کت‌های اردوگاه شیرین آب، و پناهگاه‌های مدارس، ادارات و نهادها در سطح شهر نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

پناهگاه‌های مردمی

دشمن بعثی، ساز و کار ویژه‌ای بر روی دزفول در نظر داشت به گونه‌ای که معادل حجم گلوله‌های توپ‌هایی که در خط مقدم می‌ریخت در موشکباران و توپ‌های دوربرد به دزفول شلیک می‌کرد. در آن زمان تصمیم این بود که پناهگاه‌هایی، اعم از پناهگاه‌های خصوصی در منازل و در مراکز عمومی شهر ساخته شود که در این جهت حجم عظیمی بتون ریزی شد. با وجود آن همه مشکلاتی که بود، امکان نداشت بتوان آن همه حجم بتون را در یک روز ریخت. با پشتیبانی‌های آیت الله قاضی، در جلساتی که در شورای اداری شهرستان انجام می‌شد، حجم عظیمی از مصالح را از شرکت‌هایی که وابسته به شهر دزفول هم نبودند می‌آوردیم و بکار می‌گرفتیم. پناهگاه‌ها توسط بچه‌های دزفول و افرادی از سازمان آب و برق زیر نظر شهردار آن زمان - مهندس کاووسی - و یا در جهاد سازندگی دزفول ساخته می‌شدند. در جلسه‌ای که به این منظور تشکیل شده بود، آیت الله قاضی با استاندار وقت خوزستان تلفنی تماس گرفت و در نتیجه این صحبت ما موفق شدیم حجم عظیمی از میلگرد از نیروگاه ویس و ملاثانی تحویل و به دزفول حمل کنیم. بعضی از اقلام دیگر مثل دستگاه‌های قالب زنی که جهت پناهگاه سازی

به آنها نیاز داشتیم هم با دستور و پی گیری ایشان به دزفول منتقل شدند.
(غلامحسین تابش فر، مجد دین)

دزفول در برابر اهواز

تداوم استقرار نیروهای متجاوز در مناطق اشغالی، سرنوشت سیاسی بنی صدر را به عنوان فرمانده کل قوا تحت تأثیر قرار داده بود. بنابراین آزادسازی این مناطق و کسب پیروزی در جنگ می توانست موقعیت سیاسی بنی صدر را ارتقاء بخشد. حضور حضرت آیت الله خامنه ای به عنوان نماینده حضرت امام در اهواز و تلاش او برای پشتیبانی از رزمندگان در خطوط نبرد اهواز تا خرمشهر از جمله مسائلی بود که رغبت بنی صدر را به دلیل تفاوت در تفکرات و اعتقادات سیاسی - نظامی خود با نیروهای ارزشی به حضور در اهواز کم نموده بود و او دزفول را برای مرکز فرماندهی خود انتخاب کرد.

مقام معظم رهبری در این خصوص فرموده اند: یکی از علل نیامدن بنی صدر به اهواز این بود که ما آنجا بودیم و فکر می کرد نمی تواند با ما بسازد، در حالی که ما قصد معارضا با او را نداشتیم. اگر به اهواز می آمد، ما با او همکاری می کردیم. روابط ما اینگونه بود. تا آخر هم هر جا نظری داشتیم، او مخالفت می کرد. هر طرحی که ما می دادیم، با آن مخالفت می شد. ما مجبور بودیم کارهای جبهه اهواز را با اعمال نفوذ و فشار خودمان راه بیاندازیم و آنها سعی می کردند کمکی به اهواز نکنند و متأسفانه روابط بین دزفول و اهواز رابطه خوبی نبود، که این راه، روحیه بنی صدر بر ما تحمیل کرده بود.

(حماسه مقاومت، ج ۳، ص ۲۲)

دیدار با امام امت

۷ دی ماه ۱۳۵۹ یکی از شادی‌بخش‌ترین و خاطره‌انگیزترین روزها برای مردم داغ دیده دزفول می‌باشد. در این روز حدود هفتصد نفر از خانواده‌های معظم شهدای دزفول به همراه عده‌ای از مردم شهرهای جنگ‌زده خوزستان به دیدار حضرت امام خمینی (ره) در جماران شرفیاب شدند. در این دیدار حضرت امام، از مردم مصیبت دیده و خانواده شهدا، تجلیل نمود.

اینجا دزفول است

اینجا دزفول است، صدای جمهوری اسلامی ایران
پخش این پیام از صدای جمهوری اسلامی ایران، مرکز دزفول، یکی از غرور‌انگیزترین جملاتی بود که به هر دزفولی احساس شعف و غرور می‌داد. صدای گوینده رادیو دزفول روحیه‌ای مضاعف برای مردمی بود که با ماندن در شهر و پشتیبانی از رزمندگان اسلام در برابر دشمن ایستادگی و مقاومت می‌کردند. اگر چه رادیو دزفول در ضمیر مردم این شهر، یادآور صدای آذیرهای قرمز و سفید دوران جنگ می‌باشد و آن روزها مردم به جای موبایلی که هنوز نیامده بود، یک دستگاه رادیوی کوچک FM همیشه همراه خود داشتند تا به محض هجوم موشک‌های دشمن با صدای آذیر رادیو در هر کوی و برزن به جان پناه بدونند، ولی پخش اخبار مربوط به جنگ، شنیدن پیام‌های فرزندان خود از جبهه‌های نبرد و حرف‌های شنیدنی مصاحبه‌های رادیویی، جایگاه خاصی در زندگی روزمره مردم این دیار باز کرده بود.
پخش مستقیم دعای کمیل شهر، انعکاس خطبه‌های نماز جمعه، صدای

دلنشین و صمیمی گویندگان و گزارشگران این رادیو، نقشی درخور در مقاومت مردم این شهر ایفا نمودند که امروزه از آن با قدرشناسی یاد می‌شود. این مرکز در آبان ماه سال ۱۳۵۹ راه اندازی شد.

وسعت دامنه تبلیغی رادیو

رادیو دزفول علاوه بر پخش اخبار بومی مربوط به جبهه‌های شمال دزفول، فرستنده این امکان را برای امام جمعه، مسئولین شهری و مراکز تصمیم‌گیری مدیریت شهری فراهم آورد تا نقطه نظرات، توصیه‌ها و برنامه‌های خود را درباره مقاومت و چگونگی برخورد با مشکلات در قالب خبر و پیام به اطلاع مردم برسانند. رادیو دزفول هر روز قبل از اذان ظهر اقدام به پخش اخبار، پیام‌ها و اطلاعیه‌های این چنینی می‌نمود که توجه قریب به اتفاق مردم دزفول را به خود جلب کرد. کم‌کم وسعت خبررسانی رادیو به گونه‌ای گسترش یافت که کمتر مرکز فرهنگی به فکر چاپ و پخش خبرنامه و یا روزنامه برای عموم مردم می‌افتاد.

پخش صدای مقاومت مردم

رادیو دزفول به لحاظ جایگاه برتر خود در دل مردم دزفول، سهم مهمی در تقویت روحیه مردم و نقشی درخور در پایداری و مقاومت آن‌ها در برابر اراده و تصمیم دشمن برای خود به ثبت رساند. در تیررس بودن ساختمان رادیو دزفول و اصابت چندین موشک در اطراف ساختمان به حدی بود که در بعضی مواقع صدای انفجارها در کنار صدای مجری برنامه به راحتی به

گوش می رسید و کارکنان این مجموعه در شرایط تهدید با حضور جسورانه در محل کار به انجام وظیفه مشغول بودند.

اعلام وضعیت خطر

از جمله موضوعاتی که نقشی اساسی در مقاومت مردم دزفول و حضور پررنگ تر آن‌ها در شهر را به خود اختصاص داده بود، برخورداری رادیو دزفول از پخش آژیر خطر قبل از وقوع حادثه بود.

رادیو دزفول به کمک فرمانداری و نیروهای نظامی مستقر در منطقه موفق به راه اندازی سامانه ای شدند که به محض شلیک موشک از منطقه تحت اشغال دشمن، با پخش آژیر خطر مردم را مطلع کند. این فرصت به مردم امکان می داد که ثانیه هایی قبل از اصابت موشک خود را به پناهگاه برسانند.

آژیر قرمز

در خصوص اینکه چطور خبر دار می شدیم که وضعیت خطر است و سپس آژیر پخش می شد باید بگویم که ما یک خط ارتباطی مستقیم با پایگاه چهارم شکاری داشتیم در قسمت فرماندهی پروازها، به محض اینکه در رادار پایگاه، هواپیما و موشک مهاجم دیده می شد. بلافاصله از طریق خط اف ایکس که متصل بود در اطاق پخش رادیو، به ما اطلاع می داد که قرمز بروید و ما هم در هر وضعیتی که شبکه استانی یا سراسری داشت آن را قطع کرده و مبادرت به پخش آژیر قرمز می کردیم. گاهی می شد یک یا دو دقیقه بعد که بمب یا موشک به شهر اصابت می کرد گزارشگران رادیو به سطح شهر اعزام

می شد و از وضعیت ویرانه ها و خسارت های وارد آمده گزارش تهیه کرده و اگر تلفات جانی و مالی داشت از طریق بنیاد شهید تعداد شهدا و مجروحین را به مرکز ارائه می کردیم. و زمانی که وضعیت عادی می شد دوباره با ما تماس گرفته و به ما اطلاع می دادند که آژیر سفید یا اعلام وضعیت عادی را پخش می کردیم. (عبدالامیر مطیع رسول از کارکنان رادیو دزفول)

«راهیان خط سرخ شهادت»

یکی از برنامه های بسیار معنوی رادیو، برنامه ای بود که توسط شهید غلامرضا عارفیان اجرا می شد که هم نویسنده و هم تهیه کننده و هم گوینده برنامه بود و من با ایشان به صورت مشترک گویندگی برنامه را انجام می دادم که هر پنج شنبه برنامه ای تحت عنوان راهیان خط سرخ شهادت اجرا می شد. در اینجا باید یاد این شهید گرانقدر را گرامی بداریم و سر تعظیم در مقابل این شهید عزیز فرود آوریم. ایشان کارمند رادیو نبود و به صورت افتخاری و بسیجی می آمد و برنامه اجرا می کرد. البته همه بچه ها هم همینطور بودند و استخدام رادیو نبودند و به صورت داوطلب کار می کردند. این اواخر سعادت حاصل شد که با مهندس ضرغامی ملاقاتی داشته باشم ایشان با خوشرویی با ما برخورد کردند. (احمد فرجاد، گوینده رادیو دزفول در سال های دفاع مقدس)

رادیو جبهه

عدم اطلاع خانواده ها از وضعیت فرزندان خود در جبهه از یک طرف و ضرورت روحیه بخشیدن رزمندگان به مردم شهر و اعلام این موضوع که

قوای اسلام به عنوان سدی در مقابل هجوم دشمن قرار گرفته و حتی با شهادت خویش عدم سقوط شهر را تضمین می کنند، روابط عمومی سپاه دزفول را بر آن داشت که از ظرفیت فرستنده دزفول در راستای اهداف بیان شده در قالب ساخت برنامه رادیویی مخصوص جبهه های شمال دزفول استفاده نماید. به لحاظ حضور اینجانب (نگارنده) در روابط عمومی این کار به من واگذار گردید.

حمله موشکی به مسجد نجفیه

در مورخ جمعه ۱۹ اسفندماه ۱۳۵۹ شهر دزفول در ساعت ۲۲/۳۵ دقیقه شب مورد حمله موشکی قرار گرفت. انفجار ناشی از اصابت دو موشک به شهر بقدری مهیب بود که صدای آن در هفت تپه بگوش رسیده است. در این جنایت هولناک انفجار کپسولهای گاز بر اثر آتش سوزی صحنه های دلخراشی آفرید؛ مسجد نجفیه ویران و سیزده تن از جوانان و نوجوانان جلسه قرائت قرآن این مسجد شهید و ۹ نفر دیگر مجروح شدند. موشکی هایی که به این شهر پرتاب شده از نوع فراگ ۷ بوده است و بر اثر این حمله خساراتی به ساختمانهای کتابخانه عمومی دبیرستان قطب، شهرداری، مخابرات، و شهربانی وارد آمد. همچنین بر اثر پرتاب یک موشک دیگر به زندان دزفول، عده ای از زندانیان بر اثر شدت انفجار به حالت اغماء افتاده و برای مداوا به بیمارستان افشار دزفول اعزام شدند. بر اثر این انفجار ارتباط مخابراتی بین شهری دزفول نیز قطع شد. ضمناً همزمان با این حمله، دو موشک دیگر به خارج از شهر اصابت کرد.

مثل اصحاب کهف

شب ۵۹/۱۲/۱۹ بدلیل رعایت مسائل ایمنی و خاموشی و نبودن برق، زودتر از روزهای قبل به منزل که در کنار مسجد بود رفتیم. مثل شب‌های گذشته به زیرزمین رفتیم. حدود ساعت ۱۰/۳۰ شب در حالی که ما در خواب بودیم صدای مهیب و انفجار بزرگی خانه‌ی ما را تکان داد و پس از لحظاتی به بالای منزل آمدم. با صحنه‌های باور نکردنی و وحشتناکی روبرو شدم. سقف مسجد نجفیه و ساختمان نیمه ساز سمت راست ساختمان آوار شده بود و قسمتی از منزلمان تخریب شده بود. شاید چند دقیقه ای نگذشت که خانواده بسیجیان مسجد نجفیه و دیگر همسایگان و مردم حزب الله از همه سو به طرف مسجد هجوم آوردند که بلافاصله کامیون حاوی کپسول‌های گاز مقابل مسجد بر اثر پاره شدن سیم برق فشار قوی و جرقه روی گازها و موج انفجار و آتش گرفتن باک گازوئیل خودرو کپسول‌ها شروع به انفجار کردند و لحظه به لحظه صدای انفجار و آتش کپسول‌ها همه‌ی نیروهای امدادگر را زمین گیر کرد. هر کپسول ۱۰ متر به هوا پرتاب و سپس با صدای مهیبی منفجر و ترکش آن به اطراف پراکنده می‌شد. به همین خاطر، خانم‌ها و مادران بسیجیان که جهت یاری رسانی و کمک و اطلاع از سرنوشت فرزندانشان به محل واقعه آمده بودند به منزل ما هجوم آوردند. برادر رضا سعادت گفت آنها را به زیرزمینی و شوادون ببر. حدود ۳۰ خانم را به شوادون منزل شوشی هدایت کردیم. صدای انفجار لحظه ای قطع نمی‌شد. همه جیغ می‌کشیدند یا زهرا یا حسین (ع) می‌گفتند. حدود یک ساعت و نیم انفجارات بطول انجامید. ماشین آتش نشانی از فاصله دور آب روی کپسول‌ها می‌ریخت اما ماشین و

کیسول‌ها همه در آتش سوختند. بلافاصله امدادگران بسیجی و مردم حزب الله و نهادها به محل انفجار موشک در مسجد هجوم آوردند و ۹ نفر را از بسیجیان را نجات دادند و ۱۳ نفر دیگر که همگی در عالم خواب بودند مثل اصحاب کهف جاودانه شدند. آنها با لباس مقدس بسیجی همگی پس از قرائت قرآن با وضو به بستر خواب رفته بودند. (عبدالکریم صفری، یکی از شاهدان واقعه موشکباران به مسجد نجفیه، مصاحبه آیرمی، سخاوت)

بنیاد شهید

حجم وسیع مجروحین، جانبازان و شهدا در جریان حملات دشمن به این شهر که گاه متحمل انفجار همزمان ۸ فروند موشک دوربرد می‌شد و یا در یک روز بیش از صد گلوله توپ دوربرد به مناطق مختلف شهر از جمله منازل، مدارس و بازار اصابت می‌نمود، بیشترین فشار امدادسانی را پس از بیمارستان‌ها و کاردرمانی آن‌ها، بر بنیاد شهید وارد می‌ساخت.

ساماندهی اموری از جمله: تأمین آمبولانس، جابه‌جائی مجروحین و شهدا، انتقال آنها به بیمارستانهای تهران و دیگر شهرهای کشور، تشییع و تدفین شهدا و برگزاری مراسم مختلف مربوط به آن‌ها، تأمین زمین محل‌های دفن، سرکشی به خانواده شهدا، دلجویی از فرزندان و همسران شهدا و دهها مأموریت دیگر، خارج از توان اداری و امکاناتی این بنیاد تازه تأسیس بود که مساعدت بود که مساعدت و همکاری و همیاری دیگر ارگانها را می‌طلبد.

سردکننده های سیار

شدت حملات مکرر دشمن به شهر و ظرفیت اندک حجم سردخانه های دو بیمارستان دزفول از یک طرف و در معرض خطر بودن این دو بیمارستان، بنیاد شهید را بر آن داشت که اقدام به تهیه کانکس های سردکننده جهت نگهداری اجساد شهدا نموده و آن ها را در اطراف شهر استقرار دهد تا بتواند در هنگام حادثه مورد استفاده قرار گیرد.

شهر هزار شهید

بنیاد شهید در زمان اصابت موشک بارانها و بمبارانها در کنار خانواده ها حاضر می شد و مراسم تشییع و تدفین و ترحیم شهدا را به عهده می گرفت و با بسیج امکانات مثل آمبولانس و پیدا کردن زمین در گلزار شهدا، کفن و دفن و مراسم ترحیم و ساخت تابوت، دلجویی از بازماندگان شهدا و مجروحین و اسکان در محلی امن تا بازسازی محل سکونت و آسیب دیده نقش عمده ای را به عهده داشت. همچنین اعزام مجروحین و جانبازان به بیمارستان ها و در صورت نیاز به تهران و اصفهان و دیگر مراکز در سطح کشور و به عهده گرفتن هزینه و معالجه و درمان و اعزام و همراهی با آنان.

در کمک رسانی به این اهداف همه مردم یار و مددکار ما بودند. ستاد معین و ستاد پشتیبانی جبهه و جنگ و جهاد سازندگی و مساجد و بسیجیان دزفول و سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی بیمارستان یازهرا(س) و بیمارستان افشار دزفول و بیمارستان پایگاه وحدتی و پزشکان متعهد دزفول و تیپ ۲ زرهی و پایگاه وحدتی همکار بنیاد شهید بودند.

تشکیل سردخانه در قبرستان شهیدآباد دزفول معروف به معصوم آباد با ظرفیت بالا، خریدن کنکس و مستقر کردن در اطراف دزفول و بیرون شهر جهت موشکباران ها و بمباران های احتمالی. گاهی بدلیل کمبود سردخانه شهدا به بیمارستان اندیمشک و پایگاه وحدتی انتقال داده می شدند و شهدا مظلومانه زیر بمبارانها تشییع و در خارج از شهر مجالس ترحیم برگزار می شد و مردم بدون ترس با پای پیاده در مراسم تشییع و تدفین شرکت می کردند. (عبدالکریم هودگر اولین رئیس بنیاد شهید دزفول در سالهای سال ۵۷ تا سال ۶۵)

امن تر از دزفول

آنچه که دشمن را در موشکباران دزفول به عنوان هدفی راهبردی در تصمیم غیرانسانی خود تشویق می نمود، درهم شکستن اراده مردم در پشتیبانی از رزمندگان اسلام و حمایت از دولت جمهوری اسلامی ایران بود. او با بکارگیری انواع ابزار و امکانات رسانه ای در منطقه، در کنار ضربات سهمگین موشکی و هوایی خود علیه مردم بی دفاع دزفول تلاش می نمود، ضمن سست کردن اراده مردم، آن ها را با روحیه ای خسته و غمگین وادار به عکس العمل منفی در برابر عملیات نظامی نموده و یا حداقل آن ها را وادار به ترک شهر نماید. این در حالی بود که حتی رزمندگان اسلام از حضور در شهر احساس ناامنی کرده و حضور در جبهه جنگ را امن تر از دزفول می دانستند. رزمندگان همدانی، سرهنگ علی رستمی، خاطره ای از دوستان رزمندگان دزفولی به یادگار دارد: به اعتقاد من ظرفیت وجودی دزفول از خوزستان بزرگتر است و این به خاطر مقاومت مردم آن است. به یاد دارم دوستان دزفولی ام در جبهه

وقتی می خواستند به مرخصی بروند، وحشت داشتند. آنها خود می گفتند؛ ما در اینجا در خط مقدم اصلاً ترسی به دل نداریم و احساس امنیت می کنیم. اینجا نهایت با یک گلوله یا ترکش مجروح و شهید می شویم، اما تصور اینکه در دزفول زیر خروارها خاک بمانیم و با بیل مکانیکی، لودر و بلدوزر به کمک مان بیایند، دل مان را فرو می ریزد. سید عارف علوی برایم تعریف می کرد که یکی از بچه های رزمنده دزفولی وقتی از دزفول بازمی گشت، قسمتی از پایش را در یک حمله موشکی از دست داده بود. (مصاحبه ۹۲/۸/۸ تهران چهارمین نمایشگاه ملی کتاب دفاع مقدس)

۲۴ گلزار شهید

به دلیل حجم فراوان حملات دشمن به دزفول، تنوع شهادت در خانواده ها به قدری متفاوت است که کمتر شهری از ایران دارای این ویژه گی می باشد؛ شهادت چند خانواده به طور دسته جمعی، شهادت ۱۰۵ نفر در یک روز، وجود ۲۰۰ خانواده دوشهدی، شهادت ۸۰ نفر با یک گلوله توپ، شهادت ۱۳ نوجوان بسیجی در یک مسجد، شهادت عروس و دامادی در شب زفاف، شهادت نوزاد یک روزه و نوزاد در شکم مادر، وجود چهار گلزار شهدا در دزفول و ۲۴ گلزار شهید در سطح شهرستان دزفول تنها گوشه ای از آن تنوع به حساب می آید. (عبدالکریم هودگر رئیس وقت بنیاد شهید دزفول)

بدون هیچ توقعی

در سال ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی، دزفول مورد موشکباران قرار گرفت و

امروز کمتر خانه ای است که در آن روزها موشک و بمب و توپ نخورده و شهید یا مجروحی نداده باشد. ۱۷۶ موشک و سیصد چهارصد بار بمباران و هزاران نفر شهید و مجروح در حماسه مقاومت این شهر ثبت گردیده است. مردم وقتی حکومت را در دست امام و ولایت فقیه دیدند. خود را در بست در اختیار انقلاب قرار دادند و هیچ توقعی هم نداشتند و با وجود دادن شهید و مجروح، هیچ گاه به بنیاد شهید مراجعه نکردند و الان که مجروحیت آن ها ظاهر گردیده، پرونده و مدارکی در بنیاد شهید ندارند و مدارک آن ها امحاء و نابود گردیده است. (مصطفی پوررکنی رئیس پیشین بنیاد شهید)

تنوع در شهادت

در موشکباران شهر، شکل های متفاوتی از ایثارگری را می بینیم. مثلاً خانواده شهید آریانپور ۲۳ شهید و خانواده شهید خلف نوره ۹ نفر شهید تقدیم اسلام کردند. خانواده شهید یک روزه، شهید ۸۵ ساله، (به طور مثال خانواده شهید جمالپور شهید یک روزه دارند) و خانواده ای که پدر و مادرشان در شهر و پسرشان در جبهه به شهادت رسید. همان خانواده آریانپور و باباخان زاده هستند.

در جریان حوادث موشکی می توان مواردی را نام برد از جمله اینکه، در محله چولیان خانواده مشهدی حمزه خادم امام، که همگی پودر شدند و تنها یادگار آنها علی خادم امام ماند که او هم در تصادفی از دنیا رفت. خانواده شهید چرمبریان فقط یک نفر باقی ماند و خانواده شهید سازش ۸ نفر شهید شدند و خودش تنها ماند و چون او هم در بسیج بود زنده ماند.

دزفول ۲۰۰ خانواده دو شهیدی دارد. کوچکترین شهید بسیجی محمد کرمی از دزفول ۱۲/۵ سال سن دارد که در مسجد نجفیه به شهادت رسید و پیرترین شهیدان بسیجی، شهید خاکسار مدنی و شهید مصطفی زالی زاده از شهرک امام هستند که در عملیات بستان شهید شدند. (مصطفی پوررکنی)

بدهکار انقلاب

از جمله جانبازان حوادث موشکی دزفول می توان خانم طالب پور را نام برد که ایشان دکترای داروسازی دارند هر دو پایش قطع گردید. خانواده شهید فرهاد که دو خانواده در یک منزل واقع در پشت بقعه سید محمود زندگی می کردند که از هر خانواده دو یا سه نفر شهید دادند و مادر این شهدا، یک دست و یک پایش قطع و بچه ای که در شکم داشت شهید گردید با این حال پرونده ای بنام فرزند شهیدش تشکیل نشد و دلیل آن هم نداشتن شناسنامه بود. متأسفانه پدر شهدای فرهاد این اواخر مرض قند گرفته و دو پایش را قطع کردند و چشمانش نیز نابینا گردید. الان ایشان هستند و جانباز بدون پرونده است و خودش را طلبکار انقلاب نمی داند و بدهکار انقلاب می داند یا خانواده شهید عبدالپور که مادرش با موشک شهید شد و بچه اش بعدها پیدا شد و دفن شد ولی پرونده ای ندارد.

خانواده شهید علم چی در حمله ی موشکی همه شهید شدند و بچه ای باقی ماند که او را به خاله اش دادند و چون زمان حادثه هیچ گونه مراجعه ای به بنیاد نداشتند، پرونده ای برای ایشان به ثبت نرسید و قاعدتاً از مزایای فرزندان شاهد محروم ماند. هم اکنون یکی از مشکلات ما در بنیاد این است که در

زمان جنگ، خانواده های شهدا و ایثارگران به علت نجابت ذاتی که داشتند مراجعه نمی کردند و خودشان مسائل را حل می کردند ولی اکنون به خاطر نداشتن پرونده نمی توان برای آنها کاری کرد. (مصطفی پوررکنی)

همه با هم

روزهایی که عملیات می شد یا موشک و بمباران می شد ما به همراه مردم و جهادسازندگی و ستاد بازسازی و ستاد معین و شهرداری و ستاد جبهه و جنگ، همه باهم دست بکار می شدیم و قبرکنی، غسل، کفن، نماز میت و تشییع و تدفین و ترحیم انجام می گرفت و در تشییع ها گاهی شهر مورد بمباران قرار می گرفت.

تشییع پیکر شهدا عمدتاً به صورت پیاده انجام می گرفت و بیشتر از درب امام زاده سبزقبا یا بیمارستان افشار یا مسجد جامع به طرف شهید آباد و یا بهشت علی انجام می گرفت. در کوران جنگ، شهرهایی مثل اصفهان و یزد به ما تلفن می زدند و می گفتند: چه می خواهید و هرچه نیاز داشتیم می فرستادند از جمله تحویل کانکس و سردخانه که این نوع کمک ها باعث دلگرمی ما، و مرهمی بود جهت خانواده شهدا که می دیدند مراسم تشییع و تدفین و ترحیم با شکوه و آبرومندانه انجام می گیرد. (مصطفی پوررکنی)

سه بار ویرانی، سه بار وام

منزل ما در خیابان سید محمود نبش آفرینش بود. روز ۱۶/۷/۵۹ ساعت ۱۰ شب، شوهرم عصرکار بود. سرویس او را جا گذاشته و رفته بود. خدا به دلم

انداخت بخاطر خطرات بمباران به شوادون بروم. سه بیچه داشتیم، آنها را هم به زیرزمین بردم. شوهرم هم آمد و در زیرزمین دور هم بودیم. یک دفعه زمین مثل زلزله می‌لرزید و همه جا تاریک شد. خاک و آوار و سنگ بود که به شوادون سرازیر می‌شد. خانه‌ی ما ۱۰۰٪ تخریب شد و آوار، درب شوادون را مسدود کرد، مرتب سرفه می‌کردم و صدای ولولۀ مردم را می‌شنیدم که به منزل ما هجوم آورده بودند.

آن موقع شوادونهای چند خانه به هم وصل بودند. یک دیوار تیغه گچی بین ما و همسایه بود، آنها شکستند و ما را از آنجا و از طریق منزل همسایه بالا کشیدند. ریه ام پر از خاک شده بود برای همین ما را به بیمارستان بردند و ریه ام را شستشو دادند. چشم پسرم معیوب شده بود. لولۀ اصلی آب شکسته بود و رودخانه‌ای از آب و گل، منزل ما را گرفته و به شوادون سرازیر شد. اگر زیر زمین ما بتونی و محکم نبود، موشک کل ما را دفن می‌کرد. بعد از این واقعه به منزل پدرم در خیابان فردوسی رفتیم، چون خانه‌ی ما ساخت قدیم بود و گلی، بنیادبازسازی فقط تعدادی آجر به ما داد و ما با وام و قرض، خانه را بازسازی کردیم و کمکی از دولت به ما نشد. شوهرم عبدالکریم درخشانی عضو بسیج و از نیروهای رزمنده بود که بعد از این حادثه به جبهه رفت.

اینها مربوط بودند به موشک اولی. دوباره موشک زد به مخابرات جنب خیابان سید محمود که ما در حال ساخت و ساز بودیم. پاکت‌های سیمان پودر شدند و دوبار خانه تخریب شد. یخچال ما به ۵۰۰ متر دورتر پرتاب شده بود. وسائل منزل ما در محله‌ای دیگر پیدا شدند. دوباره شوهرم وام گرفت و در حال ساختمان و بازسازی بودیم که موشک سوم را زد و ما سه وام گرفتیم.

کل عمر شوهرم در حال بازسازی و بازپرداخت وام گذشت. بار سوم بمب زدند که کپسول گازها در منزل منفجر شدند و کل زندگیمان ویران شد. در نهایت، اولین موشک به آخرین بمباران به دزفول، خانه‌ی ما بود. ما با وجود صدمات بدنی که داشتیم که هیچ مراجعه‌ای به بنیاد جانبازان نکردیم و حالا هم پرونده‌ای نداریم. (شهلا علیخانی، شاهد حمله موشکی به تقاطع خیابان آفرینش و سید محمود)

آماده باش همیشگی

« در ایام موشکبارانها کارمان این بود که ابتدا فوری در محل انفجار و سپس در بیمارستان و بعد در بنیاد جهت هماهنگی بعدی می‌آمدیم و در گلزار شهدا و مجالس ترحیم، کارها را پیگیری می‌کردیم. در سال ۵۹ پرسنل بنیاد بصورت آماده باش در محل کار حضور داشتند. و اگر فرصتی بود به خانه می‌رفتند. در زمان نیاز و موشکباران‌ها هماهنگ با هم، خودمان را بر روی نقاط موشکی می‌رساندیم و در بیمارستانها جهت گرفتن آمار شهدا و مجروحین و رسیدگی به امور خانواده شهدا و آسیب دیده‌ها و اعزام مجروحین به بیمارستانهای تهران حضور یافته و تهیه خوراک و خواروبار و لباس و مایحتاج اولیه برای بازماندگان شهدا فعالیت می‌کردیم. برگزاری مراسم تشییع و تدفین و ترحیم شهدا از وظایف مان به حساب می‌آمد و همچنین در تهیه قبر و غسل و کفن و دفن شهدا نیز اقدام می‌کردیم. در جریان مراسم، با وجودی که مردم حوادثی سنگین برایشان بوجود می‌آمد، وقتی نقش بنیاد را پررنگ می‌دیدند تشکر می‌کردند. مردم

دزفول اگر چه داغ دیده و مصیبت زده بودند ولی صبور و شاکر بودند.
(عبدالمجید خامسی، کارمند بازنشسته بنیاد شهید، مصاحبه با آیرمی و سخاوت)

خادمین شهدا

مرحوم حاج غلامرضا مولوی کارمند بنیاد شهید دزفول که اشتها ایشان به لقب خادم الشهداء مایه مباهات خانواده ایشان است. تا سال فوتشان در سال ۱۳۸۵ تمامی سنگ نوشته های شهدا به خط ایشان می باشد. به جرات می توان گفت دو سوم حکاکی سنگ قبر شهدا به دست مرحوم سید مهدی صادقی به همراه فرزندان گرانقدرش سید محمد و سید علی انجام شده است البته آقایان سید جمشید میری و هوشنگ دیده ور در امر حکاکی سنگهای شهدا اهتمام وافر داشته اند.

مرحوم مشهدی حسین عبدالخانی و مرحوم مشهدی عیسی ددع که خود پدر شهید نیز می باشد کار حفر قبور شهدا در شهید آباد را به عهده داشته اند و مرحوم حسن اسدی مشکال در راستای ساماندهی قبور شهدا اهتمام داشته است. در امر خواندن نماز میت و تلقین خوانی برای شهدا مرحوم ملاسلطانعلی زاهدی نسب، مرحوم ملا رمضان سروری زاده، مرحوم ملامحمد برسته، مرحوم عبدالحسین پنیر زاده و مرحوم محمد حسین عبدالخان زاده خدمات شایانی از خود نشان داده اند. (منوچهر مهدی پور از خادمین شهدا)

ستاد پشتیبانی جبهه و جنگ

هر چند ماموریت اصلی ستاد پشتیبانی جبهه و جنگ جهاد سازندگی،

جذب کمک‌های دولتی و مردمی و ارسال آنها به جبهه‌های جنگ بود ولی به هنگام جنگ شهرها این ارگان انقلابی با نیروهای مومن و وفادارش به کمک شهرهای آسیب دیده از جنگ می‌شتافت و از هیچ کوششی برای کم کردن آلام مردم دریغ نمی‌کرد. این ستاد همچنین با بکارگیری نفرات و امکانات خود تلاش می‌نمود که در امداد آسیب دیدگان موشکی نقش برجسته‌ای از خود نشان دهد. ابراهیم چراغ چشم از کارکنان جهاد سازندگی می‌گوید: «جهاد در آن موقع واحدی بنام پشتیبانی جنگ جهاد داشت که شامل تعدادی آمبولانس و لودر و بیل مکانیکی و دو دستگاه نورافکن که هر موقع موشکی به شهر اصابت می‌کرد، بلافاصله نیروهای جنگ جهاد در آن منطقه حضور پیدا می‌کردند، که بنده در آن واحد مشغول به کار بودم.

خانه ما مثل یک پادگان بود

در اوایل جنگ هنوز سپاه آمادگی کامل خود را نداشت و در شهر پنج ناحیه از بسیج بود که من در منزل برایشان غذا درست کرده و آنها می‌آمدند و غذا می‌بردند. از پلیس راه و منطقه‌ی سوم شعبان نیز می‌آمدند و غذا می‌بردند. بعدها به مردم اعلام کردیم که هر کس گوسفند عقیقه دارد بیاید و تحویل ما بدهد و ما هم برای غذای نیروهای بسیج در سراسر شهر حلیم درست کرده و به آنها می‌دادیم. خلاصه خانه‌ی ما تبدیل شده بود به یک پادگان. برای بچه‌های بسیج نجفیه هم برنامه این بود که برای بچه‌های خردسال غذا می‌فرستادم و بزرگترها هم برای صرف غذا به منزل ما می‌آمدند. این استاد نظام صفری همسایه ما عادت داشت روی پشت بام بخوابد. ما به

او می گفتیم که، استاد نظام، آخر این چه کاری است که در این ایام خطر به پشت بام می روی؟ و او می گفت: می خواهم بینم زمانی که موشک می زند به کجا اصابت می کند و ما هم می خندیدیم و هر چه اصرار می کردیم او نمی آمد و روی پشت بام می خوابید. (مادر شهید نصیر باغبان، شاهدعینی حادثه موشکباران مسجد نجفیه ۱۳۵۹/۱۲/۱۹)

علی رغم مشکلات

مردم دزفول با درک صحیحی از شرایط حساس کشور و محاصره نظامی اقتصادی آن، علی رغم اینکه خود در شرایط نامساعد زندگی کرده و هر بار خانه و کاشانه خود را از دست می دادند، اما با اعلام نیاز ستاد پشتیبانی جنگ، به کمک جبهه های جنگ شتافته و فرزندان رزمنده خود را یاری می رساندند. اطلاعیه رادیویی ذیل یکی از آن نمونه هاست که در سند شماره ۰۴-۲۱-۶-۲-۱ پ م ج ج خ، جهاد کشاورزی استان خوزستان منعکس می باشد:

اعلام رادیویی مورخ ۶۱/۴/۱۷ از جهاد دزفول، موضوع؛ درخواست راننده بلدوزر و لودر: «ما باید از راه شکست عراق به لبنان برویم» (امام خمینی) / به اطلاع امت حزب الله می رساند، جهت پیشبرد امر جنگ و به دست آوردن فتح نهایی به تعدادی از برادران راننده لودر و بلدوزر نیاز دارد، از برادران داوطلب تقاضا می گردد با در دست داشتن تأییدیه بسیج محل به دفتر جهاد سازندگی دزفول جهت اعزام به جبهه های حق علیه باطل مراجعه نمایند. (جهادسازندگی خوزستان در دفاع مقدس، عبدالرضا فرخ پی)

تشکیل ستاد امداد موشکی

ضرورت امداد فوری در لحظات اولیه حملات موشکی و نجات آسیب دیدگان، تشکیل ستادی تحت عنوان ستاد امداد موشکی را به دنبال داشت. این ستاد با کمک نیروهای متخصص و با بکارگیری تجهیزات و ماشین آلات راهسازی، تلاش پیگیری را در جهت بیرون کشیدن مجروحین و شهدا از زیر آوار از خود نشان داد و در این مأموریت جان دهها انسان را از خطر مرگ حتمی نجات داد. محمدعلی صحتی، مسئول ستاد پشتیبانی و مهندسی جنگ و ستاد امداد موشکی جهاد سازندگی سابق دزفول: در جهاد، ما نفراتی داشتیم که در ستاد امداد موشکی عضو بودند که همیشه با ما همراه بودند. ولی سایر کارکنان جهاد نیز با ما همکاری داشتند که آنها را در گروه‌های بیست تا بیست و پنج نفری تقسیم کرده و شبانه روز آماده باش بودیم و افرادی که عضو ستاد بودند به عنوان سرگروه از آنها استفاده می‌کردیم و هنگامی که در شهر موشک اصابت می‌کرد، سریعاً خودمان را به آنجا رسانده و به حادثه دیدگان کمک می‌کردیم و چون مسئولیت‌ها مشخص بود، هرکدام از اعضا به دنبال کار خود می‌رفتند؛ مثلاً راننده لودر سریعاً سوئیچ‌ها را برداشته و خود را به محل حادثه می‌رساند؛ راننده آمبولانس‌ها هم همینطور. (مصاحبه آیرمی، سخاوت)

جریان فعال آموزش و پرورش

اگر دلبستگی و وابستگی به دزفول و عدم ترک آن توسط مردم، نماد ایستادگی و مقاومت مردم این شهر در مقابل دشمن به حساب آید، آموزش و

پرورش دزفول به عنوان وسیع ترین شبکه دولتی و مردمی، مهمترین بهانه برای حضور در شهر مطرح می باشد. چرا که جریان فعال آموزش در حین جنگ در شهری کاملاً جنگی، ضمن حفظ جمعیت شهر بویژه خیل خانواده هایی که حداقل هر کدام از یک دانش آموز برخوردار بودند، مردم را ترغیب می نمود مانع از توقف تحصیل فرزندان خود بشوند. از طرفی حضور مرتب دانش آموزان مقاطع مختلف در کلاس های درس، چه در سطح شهر و چه در روستاها در هنگام موشکباران پی در پی، روند عادی و جاری سازی زندگی را تقویت بخشیده و در مقابل تبدیل شدن دزفول به یک شهر جنگی نیز ایستادگی می نمودند.

از این منظر آموزش و پرورش دزفول علی رغم نقش فعالی که در عرصه حضور مستقیم دبیران، معلمان و کادر اداری آن در کسوت رزمندگی و فرماندهی و نیروهای پشتیبانی کننده در سطح جبهه ها داشتند، در مقاومت مردم دزفول نیز نقشی بی بدیل و اسطوره ای از خود به جای گذاشتند.

همچنانکه جریان فعال بازسازی در سطح شهر، از مهمترین عوامل و عناصر مقاومت مردم دزفول در مقابل اراده دشمن مبنی بر تخلیه شهر محسوب می شد، همان جریان در ساخت، تعمیر و بازسازی مدارس و مراکز آموزش بیشترین سهم را در مقاومت شهری در قشر فرهنگی جامعه دزفول ایفا نمود. در زمینه دفاع شهری و بسیج جوانان برای حضور در میدین نبرد، کارکنان و کادر آموزشی آموزش و پرورش یکی از اولین نیروهایی به حساب می آمدند که به یاری جبهه های نبرد می شتافتند. آموزش و پرورش در تشکیل بسیج عشایر دزفول نیز نقشی محوری داشت.

آموزش بدون تعطیلی

آموزش در زیر آتش دشمن و تلاش برای ادامه تحصیل در تمام مقاطع تحصیلی از خواستگاهی مردمی برخوردار بود؛ هم اداره آموزش و پرورش دزفول را برای آن داشت تا ساز و کاری انعطافی را در این زمینه پی ریزی نماید و هم خانواده‌ها را بر آن داشت تا برای جلوگیری از عقب افتادن تحصیلات فرزندان خود، روند آموزش را در شهر و روستا و یا در اردوگاه توام دنبال نمایند. این روش از تحصیل که مشکلات عدیده‌ای را پیش روی خانواده‌ها و اداره آموزش و پرورش دزفول می‌گذاشت اما هرگز مانع از این نشد که در طول هشت سال مقاومت مردمی روند آموزش تعطیل گردد. «ابتدا مدرسی که در تیررس موشک بودند آنها را جدا کرده و مدارسی که در حومه و یا در مناطق دور شهری بودند را فعال نمودیم. گاهی اوقات در سه شیفت فعالیت می‌کردند و حتی در اردوگاههایی که دولت برای جنگ زده‌ها مهیا کرده بود، امکان تحصیل را برای آنها فراهم کرده بودیم. مانند اردگاه شهید اشرفی اصفهانی یا شهید مطهری. می‌توان گفت که در شش نقطه دزفول ما مراکزی داشتیم که خانواده‌ها مراجعه کرده و دانش آموزان خود را مشغول تحصیل می‌کردند. ما مدیران مدارس و معلمان را نیز با توجه به آدرس سکونت آنها در همین مراکز آموزشی فعال نمودیم. تربیت معلم دزفول را به حوالی شهر شوش منتقل نموده و اداره آموزش و پرورش را هم به جای مرکز تربیت معلم، انتقال دادیم. این روال تا سال ۶۵ ادامه داشت. دیگر این روش جا افتاده بود و مردم می‌دانستند که در زمان تهدید و موشکباران و خروج از شهر و رفتن به اطراف دزفول، فرزندان خود را به

کجا فرستاده که از آموزش عقب نیفتند.» (عبدالمجید کرمی نژاد، رئیس سابق اداره آموزش و پرورش دزفول)

فقط ۲ دبیرستان

جنگ که شروع شد و بخشی از بسیج در اردوگاه شیرین آب در شمال شرق دزفول در مسیر سردشت، تشکیل شد که به آموزش و آمادگی جسمانی بسیجی ها که عمده آن ها دانش آموزان و معلمین بودند، مشغول شدند. بخش دیگری از معلم ها به تشکیل و راه اندازی بسیج عشایر مشغول شدند، تعدادی دیگر از معلم ها نیز همراه با اعزام های متعدد بسیج به خرمشهر و آبادان رفته و در آنجا به دفاع در مقابل دشمن پرداختند. بخش دیگر معلم ها و کارکنان که من نیز جزو آن ها بودم، اقدام به بازگشایی مدارس در شهر و توسعه وضعیت آموزشی در روستاها نمودند. در دزفول به دلیل تحمل حجم فراوان حملات توپخانه ای، هوایی و موشکی، بازگشایی مدارس ابتدایی و راهنمایی در روزهای اول جنگ خطر آفرین بود اما برای بزرگسالان دختر و پسر، تصمیم بر این قرار گرفت که فقط ۲ دبیرستان پسرانه و دخترانه، یکی دبیرستان پسرانه امام خمینی (ره) در نزدیکی اداره آموزش و پرورش دزفول که اکنون امورتربیتی است و دیگری دبیرستان دخترانه کوثر فعلی، بازگشایی شوند.

به لحاظ ناپایدار بودن وضعیت اسکان در شهر و همچنین حضور پررنگ بزرگسالان در آن به دلیل امرار معاش و رونق و کسب و کار، این دو دبیرستان اگر چه رشته های مختلف تحصیلی را در خود جای داده بود و بصورت چند

شیفته با شیفت های تحصیلی خلاصه شده به تحصیل مشغول بود؛ ولی تا پایان سال ۱۳۵۹، یعنی شش ماه اول جنگ تحمیلی پاسخگوی نیاز آموزشی بزرگسالان بود. (حسین تجلی از مسئولین وقت اداره آموزش و پرورش دزفول، مصاحبه با نگارنده تهران، تیرماه ۱۳۹۲)

امتحانات همزمان با تهیدیات دشمن

ما بیش از ۵۰۰۰ معلم در اختیار داشتیم که چیزی حدود نیمی از آن ها را مرتب باید احکام ابلاغ جدید و متغیر و موقت می دادیم اگر نبود همت و انگیزه معلم ها که روزانه در ۳ یا چهار شیفت کاری و در شهر و روستاهای مختلف مشغول به تدریس بودند، کار آموزش دانش آموزان به تعطیلی می کشید. این در حالی بود که معلم با هزینه شخصی اقدام به حضور در کلاس های درس در روستاهای مختلف می کردند. ناگفته نماند که تناسب جمعیتی کلاس های هرگز رعایت نمی شد، گاه نفرات یک کلاس از چهار نفر تجاوز نمی کرد در صورتی که کلاس دیگر بیش از ۱۰۰ دانش آموز در خود جای داده بود. اگر چه در حین تحصیل بارها دزفول مورد هدف قرار می گرفت، ولی هرگز اتفاق نیافتاد که دانش آموزان مدرسه ای زیر آوار بمانند. اما مدرسی از جمله مدرسه سپهری و سمیه دقیقاً یک ربع بعد از تعطیلی ضروری که توسط مسئولین تشخیص داده شده بود، مورد هدف قرار گرفتند که خوشبختانه از دانش آموزان تخلیه شده بود. در حمله ای دیگر بخشی از ساختمان مرکزی آموزش و پرورش مورد هدف قرار گرفت که خساراتی نیز به بار آورد.

برای حفظ جان کادر اداری آموزش و پرورش و اهمیت در دسترس بودن

آن‌ها، دبیرستانی در جنوب غرب دزفول به نام دبیرستان شهید عزیزصفری به اسکان خانواده آن‌ها تخصیص یافت و به هر کدام از خانواده‌ها یکی از اتاق‌های کلاس اختصاص داده شد، که البته همین دبیرستان هم در سال ۱۳۶۲ در حمله موشکی آسیب دید. سخت‌ترین کار ما در آموزش و پرورش، تشکیل جلسات امتحانات نهایی بود، چرا که به دلیل نبود سالن در روستاها مجبور بودیم، آن‌ها را در سالن‌های شهر برگزار کرده و دانش‌آموزان را یکجا جمع کنیم این در حالی بود که بسیاری از مواقع، امتحانات دقیقاً همزمان با ایام تهدیدات دشمن رخ می‌داد. ترس از حضور در این جلسات فقط مختص به دانش‌آموزان نبود، بلکه بعضی از معلمان اعلام می‌کردند، ما حقیقتاً از حضور در این نوع جلسات وحشت داریم مبادا فاجعه‌ای اتفاق افتد. (حسین تجلی)

آموزش و پرورش سیار

با شروع جنگ تحمیلی در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۹ و بمباران دو پادگان و پایگاه نظامی در جنب دزفول، هر چند در فردای آن روز کلیه دانش‌آموزان طبق روال بازگشایی هر ساله مدارس در اولین روز مهرماه، در مدارس حضور یافتند؛ اما با تدبیر مدیران، مدارس تعطیل یا نیمه تعطیل شدند. روند تحصیلی در مدارس شهر تا دو هفته اول، ناپایدار بود و با شلیک اولین گلوله‌های توپ از ۵ مهرماه و اولین بمباران در ۱۱ مهرماه و ناامن شدن زندگی خصوصاً خطر آفرینی آن برای تجمع‌های گروهی، مراکز تحصیلی را به تعطیلی کامل کشاند. مهاجرت موقت مردم به روستاهای اطراف و اسکان آن‌ها در

خانه‌های روستایی، همچنین چادرهای گروهی، بالاجبار جریان تحصیلی را به آنجاها کشاند. بدین معنا که آموزش نیز از شهر به روستاها مهاجرت کرد. در روستاها همچنانکه قبل از جنگ مدارس ابتدایی و راهنمایی فعال بودند، با حضور خیل عظیمی از خانواده‌های دزفولی به عنوان مهاجرین موقت جنگ باعث شد که اجباراً به توسعه‌ای ناگهانی برای پاسخگویی نیاز تحصیلی خانواده‌های مهاجرین روی آورد. علاوه بر انباشت جمعیت دانش آموز در این مدارس، تا پایان سال تحصیلی ۵۹-۶۰ کلاس‌های درس در چادرهای گروهی در جای‌جای دشت و دامن روستاها و حتی در زیر سایه درختان مزارع اطراف روستاها برگزار می‌گردید. به دلیل کمبود فضای آموزشی در روستاها ما مجبور شدیم از چادرهای کوچکتر نظامی مثل چادرهای شش تا هشت نفره برای راه‌اندازی کلاس‌ها استفاده کنیم. بدین شکل که چند چادر را کنار هم گذاشته و دانش‌آموزان را به صورت فشرده در آن‌ها استقرار می‌دادیم در فصل بهار مشکل چندان نبود که از سایه درختان برای تشکیل کلاس استفاده کنیم ولی تابستان و زمستان این امکان را از ما می‌گرفت. (حسین تجلی)

۱۵ بار ثبت نام

به لحاظ موقتی بودن زندگی در شهر و ترددهای مکرر مردم بین شهر و روستا و هم به دلیل کم و زیاد شدن تهدیدات دشمن و تند و کند شدن ضرباهنگ جنگ شهرها، در یک محاسبه کلی به این نتیجه رسیدیم که دانش‌آموزان در این مدت بیش از ۱۵ بار در مدارس شهر و روستا ثبت نام

کرده و هر بار بخشی از دروس خود را یا در شهر و یا در روستا دنبال می کرده اند. تصور کنید سامان دادن بیش از ۱۰۰ هزار دانش آموز در این موقعیت سیار آموزش، چه کار دشواری را هم پیش روی کادر آموزشی و کارکنان آموزش و پرورش می گذارد. علاوه بر مدارس شهرک ها و روستاها که تحصیل به قوت خود در آن دایر بود، در داخل اردوگاههای موقت جنگ زدگان از جمله اردوگاه اشرفی اصفهانی که ابتدا اردوگاهی چادرنشین سپس بلوک نشین شد، کلاس های درس در طول جنگ نیز برقرار بود.

تلاش ما براین بود که برای معلم های خود، اضافه کار تأمین کنیم ولی بیش از پنجاه درصد آن ها از گرفتن آن حق خودداری می کردند. بعضی از معلم ها علی رغم کمبود و کوپنی شدن بنزین با موتور خود به اردوگاههای مختلف رفته و مشغول تدریس می شدند. خوشبختانه برای تأمین کتب درسی مشکلی نداشتیم، چرا که کتب به صورت متمرکز از استان به دستمان می رسید و ما آن ها را در انباری در انتهای خیابان شریعتی انتقال داده و نسبت به تقسیم آن ها بین دانش آموزان، مدارس و حتی مغازه ها اقدام می کردیم. (حسین تجلی)

یک حماسه دانش آموزی

یک نوع مهاجرت ناخواسته روستائیان به شهر، قبل از پیروزی انقلاب و قبل از شروع جنگ اتفاق افتاده بود که مدارس آنجاها را متروکه کرده و به میز و صندلی های آن مدارس لطمه وارد کرده بود، این موضوع و نیاز

به میز و صندلی در دوران جنگ، باعث شد که ضمن انتقال آن‌ها به یک انبار بزرگ در جنب ساختمان آموزش و پرورش معروف به مدرسه بنت الهدی، اطلاعیه‌ای در مدارس سطح شهرستان دزفول ابلاغ گشته و از آن‌ها خواسته شود تا تمام میز و صندلی‌های نیاز به تعمیر و بازسازی خود را به آن انبار انتقال دهند. دانش آموزی به نام محمود شیرک زاده که پدرش نجاری متبحر بود، برای تعمیر و بازسازی میز و صندلی‌ها، اعلام آمادگی کرد. او به کمک معلمی به نام حاج عبدالمجید چاییده و جمعی از دانش آموزان و دوستان خود به صورت داوطلبانه در کارگاهی در شهرک شریعتی حضور یافته و اقدام به تعمیر و بازسازی و رنگ آمیزی میز و صندلی‌های گردآوری شده، نمود. کار محمود این بود که میز و صندلی‌های مدارس را به کمک دوستانش در کارگاه جمع آوری کرده و پس تعمیر و بازسازی دوباره آنها را به مدارس تحویل می‌داد. اما کار معلم ایشان، آقای چاییده این بود که وسایل کمک آموزشی که مدارس احتیاج داشتند، با ابتکارات خاصی که داشت آنها را می‌ساخت و تحویل مدارس می‌داد. این کارگاه کمک بسیار بالایی به آموزش و پرورش می‌کرد که به شدت محتاج آنها بودیم. محمود شیرک در سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید. ما همچنین مدارس فنی داشتیم که دارای کارگاه بودند. ما توانستیم از نیروی محصل آنها، جهت برقکاری و تاسیسات این مدارس استفاده کنیم. (حسین تجلی)

مینی بوس شهادت

اصابت گلوله توپ به مینی بوس (خیابان امام سجاد (ع))، ساعت ۹/۴۵ دقیقه

صبح روز ۱۳۶۰/۸/۱۸ شش گلوله توپ به دزفول اصابت کرد که یکی از گلوله به مینی بوس حامل مسافر اصابت و آنرا منهدم کرد. در این حمله سی تن شهید و ۱۴ نفر مجروح می شدند. آویزان بودن چند کیلو امعاء و احشاء یک مسافر از لبه پنجره شکسته‌ی مینی بوس، تنها یک صحنه از اوج این حمله ناجوانمردانه بعثیون است.

انتقام انتقام

صحنه‌های بسیار دردآوری بود. مینی بوس مثل آش پالا سوراخ سوراخ شده و اجساد به در و دیوارها آویزان بودند. دیوارها ترکش خورده، رهگذرانی که در حال تردد بودند شهید و مجروح شده بودند که هنوز آثار ترکش‌ها بر در و دیوار باقی است.

مردم بدون ترس از احتمال انفجار دیگر به کمک آمدند و اجساد شهدا را به گورستان منتقل کردند. آنها شعار می دادند جنگ جنگ تا پیروزی، رزمندگان اسلام انتقام انتقام و فردای آن روز مردم با شعارهای انقلابی مرگ بر آمریکا در مراسم تشییع شهدا شرکت کردند. گرچه این صحنه‌ها هر روز در شهر تکرار می شد، ولی مردم تا پایان جنگ شهر را خالی نکردند. (حاج غلامحسین وحیدنیا، شاهد عینی حادثه ۶۰/۸/۱۸ حمله به مینی بوس)

امنیت محصول کمیته

ایجاد امنیت برای خانه‌ها و مغازه‌های مردم از دستبرد سارقین در هنگام جنگ شهرها که برای بعضی از روزها که شهر تقریباً خالی از سکنه می شد،

وظیفه ای بود که تنها از پلیس بر نمی آمد و همکاری بسیج خصوصاً کمیته انقلاب اسلامی را می طلبید. نیروهای کمیته انقلاب اسلامی به لحاظ حضور همیشگی شان در شهر جزو اولین افرادی بودند که به هنگام حملات موشکی دشمن در محل حاضر می شدند و به کمک مردم آسیب دیده می شناختند. شناسایی ستون پنجم دشمن که عموماً از منافقین و عوامل حزب بعث عراق بودند از دیگر ماموریت های نانوشته کمیته انقلاب اسلامی بود که به نحو مطلوبی انجام می پذیرفت. «گاهی کار ما یک روز تا دو روز طول می کشید اولویت با تخلیه آسیب دیدگان بود مجروحین و شهدا و سپس اموال عمومی مردم و مغازه ها و بانکها خانه ها خالی از سکنه می شد صاحب خانه ها در دزفول نبودند می باید خانه را قفل می کردیم درب و پنجره ها را می بستیم و شبانه نگهبانی می دادیم سارقین اکثراً غیربومی و غیر دزفولی بودند و چندین نفر از سارقین دستگیر و زندانی و حد شرعی درباره آنها اجرا می شد و یکبار آنها را در خیابان بصورت قطاری عبور می دادند تا مردم آنها را بشناسند. (محمدعلی علیخانی، عضو نیروهای انتظامی دزفول (کمیته سابق))

دو جور زنگ تفریح

با شدت یافتن جنگ شهرها و هجوم جنگ زده ها به روستاهای اطراف دزفول، شهرک شمس آباد هم پراز جنگ زده شد و ما مجبور شدیم علاوه بر دو شیفته کردن و بالابردن جمعیت کلاسها، خارج از ساختمان مدرسه در فضای باز اقدام به بر پایی چادرهای متعدد و ایجاد سایبان هایی با چوب و حصیر کنیم. در بعضی از این چادرها و سایبان ها، مجبور شدیم که دانش

آموزان را که تعدادشان هم خیلی زیاد بود، به صورت متراکم روی زمین نشانده و درس بدهیم. شیفتی که من معاونت آن را بر عهده داشتم بسیار مشکل بود. برای اینکه تقریباً نصف دانش آموزان دختر و نصف پسر بودند که به صورت جداگانه برایشان کلاس در نظر گرفته بودیم و ناچار بودیم که برای رفتن به کلاس و همچنین زنگ‌های تفریح، دو جور زنگ داشته باشیم و به این ترتیب کلاسها و زنگ‌های پسران و دختران کاملاً از هم متمایز بود و درد سرهای فراوان خاصّ خودش را داشت. (عبدالحمید کیان راد، دبیر بازنشسته آموزش و پرورش دزفول، مصاحبه آیرمی، سخاوت)

بسیج عشایر

هم چنان که پایگاههای مقاومت بسیج شهری برای ساماندهی، سازماندهی و هدایت مقاومت مردمی و تقویت بنیه فکری و نظامی آن‌ها در سراسر شهر تشکیل گردید و نقش برجسته خود را در مقاومت و پیروزی ملت ایران در برابر اشغالگران و بدخواهان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران به ثبت رساندند، پایگاههای مقاومت بسیج عشایر نیز همان نقش را در سطح روستاها، قبایل و عشایر منطقه دزفول ایفا نمودند. آنچه که بسیج عشایر دزفول را از سایر بسیج‌های هم عرض خود متمایز می‌کند، نقش آفرینی آن در همراه کردن روستائیان و عشایر منطقه با اهداف انقلاب اسلامی و جذب کمک‌های مردمی و فراهم نمودن زمینه مساعدت و مشارکت آن‌ها در مقاومت اسطوره‌ای بود که در شهر دزفول شکل گرفت. این بسیج که از اولین روز جنگ ابتدا در حسینیه امام رضا(ع) در دزفول و سپس در

ساختمان کودکستانی در میدان حاج مرادی این شهر شکل گرفت، کم کم دامنه وسعت خود را در اکثر روستاهای منطقه دزفول تا آنسوی شهرهای اندیمشک و شوش گستراند.

هشت محله در آتش

۱۶ اسفند ۱۳۶۳ در ادامه حملات موشکی رژیم بعثی صدام به مناطق مسکونی شهرهای کشور ساعت یک بامداد، با انفجار هشت موشک غول پیکر زمین به زمین، دزفول بار دیگر به لرزه درآمد و مردم تسلیم ناپذیر دزفول را در نیمه های شب به خاک و خون کشید. هشت محله مورد اصابت موشک عبارت بودند از: ۱- تقاطع شریعتی (سی متری) و حضرت رسول، ۲- خیابان شریعتی (سی متری) روبه روی مسجد آقا حبیب ۳- بیمارستان افشار، خیابان شهید بهشتی (فروهر) ۴- تقاطع خیابان بهشتی و چهل و پنج متری فتح المبین ۵- تقاطع خیابان آفرینش و خیابان آیت الله قاضی ۶- تقاطع خیابان هجرت و خیابان آیت الله قاضی ۷- تقاطع خیابان نظامی و خیابان شهید مطهری ۸- تقاطع خیابان نظامی و حضرت رسول

یکی از موشک ها به بیمارستان افشار اصابت و تعدادی از بیماران بیمارستان را مجروح و جراحاتی به آنان وارد کرد که اکثر بیماران اطفال و زنان بودند. در اثر این جنایات صدها باب مغازه و منزل ویران و آسیب دید و ۱۹ نفر شهید و ۶۶ نفر مجروح شدند. مردم در تشییع جنازه شهدا شعار می دادند: ما پیرو حسینیم سازش نمی پذیریم.

روحیه های عجیب

آن شبی که ۸ موشک زد به دزفول مردم سیل آسا کمک می کردند. من نمی دانستم کجا رازده چون ۸ نقطه رازده بود. کسی آمد و آب می خواست ببرد. گفتم: کجا آب می بری گفت: منزل ابوالقندی روبروی مسجد پاسداران در کوچه همسایه ما بود. پسرانش در بسیج بودند فوری به کمک و امداد آنها رفتم دیدم پسرش عبدالرضا ابوالقندی بالا خوابیده بود و شهید شده و پدر، مادرش و برادرش زنده در زیر زمین بودند. آنها را درآوردیم پدرش روحیه عجیبی داشت. آنها ذکر الله اکبر می گفتند. تا حالا در تمام عمرم پدر و مادری ندیدم که خانه خراب شوند و پسرشان زیر آوار باشد اما تکبیر بگویند. این روحیه تا فردا صبح آن روز، در تشییع جنازه شهید ادامه داشت. عزیز بخیط قصاب شاهد عینی اصابت هشت موشک به دزفول)

هیچ چیز جز یک کف دست

یادم هست یک شب عراق خیلی تهدید می کرد و اصطلاح، «الف-دزفول» از رادیو عراق، زیاد تکرار می شد. آن شب یکی از موشکها در نزدیکی کوره آجری، در شمال دزفول و یک خیابان مانده به خیابان معلم زده بود که منزلی را ویران کرد. از قضا بعضی از آنها فامیل ما بودند. در این حادثه منزل آقای نظام یاوری که پسر خاله پدرم بود که خود ایشان و دختر و پسر نامبرده به همراه پسر آقای بالنده شهید شدند. زمانی که ما رسیدیم هیچ خیابان و خانه ای مشخص نبود و همه چیز در هم ریخته و آوار عظیمی پدید آمده بود. موشک درست در جلوی مرحوم نظام که در حال آب پاشی جلوی

منزل بود اصابت کرده و جز کف دست او اثری باقی نماند و پسر و دخترش نیز شهید شده بودند. (بهرام صالحی، شاهد عینی اصابت هشت موشک به دزفول)

جبهه امن تر از شهر

به گواه کارشناسان نظامی و مطالعات راهبردی آنچه که در نبرد روانی حرف آخر را می زند، سست کردن اراده حریف از ایستادگی و مقاومت در صحنه نبرد می باشد؛ اگر چه دشمن بعضی با هدف قراردادن مردم دزفول مقاصد مختلفی را دنبال می کرد و در گذر زمان بسته به شرایط زمانی و مکانی، هر بار هدفی را پی می گرفت؛ اما آنچه او را در موشکباران دزفول به عنوان هدفی راهبردی در این تصمیم غیرانسانی تشویق می نمود، درهم شکستن اراده مردم در پشتیبانی از رزمندگان اسلام و حمایت از دولت جمهوری اسلامی ایران بود. او با بکارگیری انواع ابزار و امکانات رسانه ای در منطقه، در کنار ضربات سهمگین موشکی و هوایی خود علیه مردم بی دفاع دزفول تلاش می نمود، ضمن سست کردن اراده مردم، آن ها را با روحیه ای خسته و غمگین وادار به عکس العمل منفی در برابر عملیات نظامی نموده و یا حداقل آن ها را وادار به ترک شهر نماید. این در حالی بود که حتی رزمندگان اسلام از حضور در شهر احساس ناامنی کرده و حضور در جبهه جنگ را امن تر از دزفول می دانستند.

عملیات زندگی بخش

واحد عملیات برق بخشی از سازمان آب و برق خوزستان است که با کارمندان و کارگران مجرب و کارآزموده خود نخستین کسانی بودند که

بعد از بروز هر حادثه ناگوار به محل حادثه می شتافتند. آنها با بی سیم و سیستم هایی رادیویی مخصوص، اولین کارشان قطع آب و برق و جمع آوری کابل ها و تیرهای شکسته و ترانس های سقوط کرده بود آنها همچنین محل را از لحاظ خطرات ناشی از برق گرفتگی ایمن می ساختند. (علی معصومی نژاد مسئول حراست سازمان آب و برق دزفول، مصاحبه آیرمی، سخاوت)

عدم ترک شهر

خبرگزاری پارس در گزارش ۵۹/۹/۱۳ خود، چهره دزفول را این گونه ترسیم کرد: شهر دزفول بر خلاف بسیاری از شهرهای مناطق جنگی از آغاز جنگ تاکنون بیشترین جمعیت خود را حفظ کرده و به جز عده معدودی از مالکین و سرمایه داران بقیه ساکنین که بیشترین آنها بومی هستند شهر خود را رها نکرده اند. به همین علت چهره کلی شهر کمتر شباهتی به یک شهر جنگی دارد. ستادهای بسیج مردمی که در مساجد شهر تشکیل شده اند بسیاری از جوانان و نوجوانان پر شور را جذب کرده اند. این ستادها با عرضه آموزش های نظامی، امداد و کمک رسانی به صورت مراکز بسیار فعال، نقش موثری در بسیج نیروهای جوان داشته اند. تا جایی که به هنگام حملات موشکی با کوشش نیروهای آموزش دیده در ستادهای بسیج، بسیاری از مجروحین و مصدومین نجات یافته اند.

دفاع شرافتمندانه

در ۲۱ آذرماه ۱۳۵۹ ساعت ۰۸ شب نیز، فیلمی از تلویزیون کشور بلژیک

پخش گردید؛ که طی آن قسمتهایی از جنایات صدام و دفاع شرافتمندانه مردم ایران به نمایش گذاشته شد. به نقل از همان گزارش، در این فیلم که دوشنبه شب گذشته از کشور سوئیس نیز پخش شده بود؛ خبرنگار تلویزیون بلژیک ضمن تشریح مسافرت خود به دزفول آثار خرابیهای بجای مانده از پرتاب موشک‌های زمین به زمین عراق در این شهر را نشان داد و افزود: صدها تن از اهالی دزفول بر اثر موشکها که همیشه در نیمه‌های شب پرتاب می شوند در زیر آوار نابود شده اند. همچنین خبرنگار تلویزیون بلژیک در گزارش خود می‌افزاید: عراقی‌ها بارها سقوط دزفول را اعلام کرده اند اما در واقع ارتش عراق در ۳۰ کیلومتری دزفول و در کنار رودخانه کرخه توسط نیروهای ایرانی متوقف گشته ولی حتی اگر ارتش عراق بتواند در کویر پیشروی کند؛ بهر حال تصاحب شهر دزفول بسیار مشکل خواهد بود؛ زیرا که اهالی این شهر مصمم اند که بهر صورت از شهر خویش دفاع نمایند.

تلویزیون بلژیک پس از آن صحنه نماز جمعه در دزفول را به نمایش گذاشته و خبرنگار توضیح داد که برغم خطری که از جانب بمبارانهای عراقی وجود دارد اهالی دزفول در مقیاس بسیار وسیعی در نماز جمعه شرکت کرده اند تا با خطبه آیت‌اللهی گوش فرا دهند. خطبه‌ای که مطمئناً دادگاهی برای صدام کافر و امریکایی‌های که در اینجا هیچکس شک ندارد که سبب اصلی این جنگ هستند، خواهد بود.

نماز جمعه‌ای بدون تعطیلی

در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۹ علی‌رغم حملات توپخانه‌ای به شهر، نماز جمعه

به امامت آیت الله قاضی برگزار شد. شایان ذکر است که تا پایان جنگ، نماز جمعه دزفول حتی برای یک بار نیز تعطیل نگردید.

مسیر را عوض کنید

بنده فرزند شهدا، پدرم عبدالمجید باباخان زاده و مادرم، زری شلال حلاج و برادرانم، محمدحسن و محمدحسین و حمیدرضا و خواهرم، هما و دو فرزندش الهه و وحید خورشی زاده هستم که در حمله موشکی ۶۵/۱۰/۲۰ به شهادت رسیدند. قبل از حادثه، شش ماه بود که من ازدواج کرده و در خانه شوهرم محمدرضا خلیلی فر، واقع در خیابان طالقانی زندگی می کردم. ساعت یک بعد از ظهر بود که موشک را به خانه ی پدرم زد. دقایقی بعد که امدادگران در حال کمک رسانی به قربانیان بودند، موشک دومی به خیابان آفرینش اصابت نمود. آن موقع سن من پانزده سال بود. این اتفاق برای من غیر قابل قبول بود و بسیار برایم سخت بود. برای همین هیچ وقت برای دیدن خانه پدرم به آنجا نرفتم. حتی اگر مسیرمان از خیابان آفرینش بود، می گفتم مسیر را عوض کنید. از کسانی که از زیر آوار زنده بیرون آمد، فقط یک دختر سه ساله یعنی کوچکترین خواهرمان فاطمه بود که قبل از حادثه ی موشک به همراه پسر خواهرم، وحید در کنار گهواره بازی می کنند. وقتی که موشک اصابت می کند، گهواره وارونه شده و هر دو زیر آن می مانند. اما تا غروب طول کشید تا هر دو را بیرون آوردند. ولی متأسفانه وحید شهید شده بود. کلاً ما چهار خواهر هستیم که باقی مانده خانواده باباخان زاده هستیم و همگی هنگام اصابت موشک، بیرون از منزل پدری بودیم. (صدیقه باباخان زاده، فرزند خانوادۀ شهیدان باباخان زاده)

نوجوانان بسیج

ضرورت گسترده‌گی حضور اقشار مختلف مردم در صحنه‌های امداد رسانی و پشتیبانی صحنه‌های جنگ از یک طرف و اشتیاق عموم مردم در سهیم شدن در مشارکت‌های اجتماعی و کمک رسانی، خیلی سریع پای نوجوانان دانش آموز را نیز به صحنه‌های مختلف یاد شده باز کرد. تعطیلی مدارس نیز خود عاملی دیگر برای حضور پررنگ این قشر را فراهم آورد. نوجوانان دزفولی اگر چه در اکثر مساجد و پایگاه‌های بسیج به نوبه خود حضور فعالی داشتند اما بصورت سازمان یافته و منسجم در گوشه‌ای از شهر تحت بسیج نوجوانان سپاه گردهم آمده بودند. شایان ذکر است که تعداد زیادی از مریبان و مسئولین این بسیج در طول سالهای دفاع مقدس به شهادت رسیدند که می‌توان به شهیدان: سیدرضا پور موسوی، علیرضا چراغ چشم، جلیل نوروزی، احمد حلمی، محمدرضا شاحیدر، عبدالعلی پور منگری، عبدالزهره سعد و حسین عباسی اشاره نمود.

با همان چادر نماز

تعدادی شهید از جبهه‌ها به شهر آورده بودند و دزفول غرق در غزا و ماتم بود. خانواده ما هنوز در خانه بودند. برادرم غلامرضا تازه از سر کلاس برگشته بود. ساعت ۱/۳۰ ظهر بود. مادرم شهیده هاجر گلچین بر روی سجاده خود با همان چادر نماز همیشگی که بر سر داشت، در حال خواندن نماز ظهر و عصر بود. ناگهان همه چیز به هم ریخت و کوهی از آوار، آهن و سنگ و آجر بر روی ما باریدن گرفت. مادرم با همان چادر نماز و با همان پوشش و حجابتی که همیشه آرزویش را داشت در دم به شهادت رسید و برادرم غلامرضا نیز

در اتاقش درجا شهید شد. خواهرم در حمام به سختی معجروح شد. و من و پدرم نیز مصدوم شدیم. جنازه مادرم تا چند روز مفقود بود و اثری از او پیدا نشد تا اینکه سگ های آموزش دیده را از پایگاه چهارم شکاری آوردند و مادرم را پیدا کردند. (کبری آجیلی، دختر شهید هاجر گلچین و خواهر شهید غلامرضا آجیلی)

دغدغه حجاب زیر آوار

واقعا من می گویم شهدالله که هیچ وقت جلسات قرائت قرآن ترک نشد. گاهی وقت ها با سه تا چهار نفر جلسه را تشکیل می دادند ولی ترک نمی شد و نیز نماز جماعت ها دایر بود. خود من تعمد داشتم در این زمینه که با جلسات ارتباط برقرار می کردم و تاکید می کردم که شب برای برنامه می آیم. این مربوط است به شب هایی که بودم و در جبهه حضور نداشتم. و عمدتا زمانی که عملیات در جبهه نبود ما در شهر بودیم و اتفاقا حملات بیشتر در این زمان ها انجام می گرفت و من در نزدیکی مسجد جامع خانمی را دیدم که وسط خیابان افتاد. با چادرش بود. کفش هایش پرت شد. من هرگز این لحظه را از یاد نمی برم. نمی دانم بر این خانم چه گذشت ولی می دیدم خود را در چادر پیچیده بود که یک وقت مبادا در این اوضاع موی او آشکار شود. در این وضعیتی که رنگ از رخساره ما هم پریده بود نه از بابت اینکه ترسیده بودیم ولی بالاخره حادثه موشکی بر انسان اثر می گذاشت. ما آمدیم کمک کنیم به این خانم و او را از وسط خیابان به کنار پیاده رو بگذاریم ولی او گفت خودم می روم و با یک زحمتی خود را به کنار خیابان کشاند و به

دیوار تکیه داد. در این موقع بچه هشت نه ساله ای دیدم از میان کوجه، بیرون پرید و دمپایی های زن را که روی زمین مانده بود به این خانم رساند و از منزل برایش آب آورد. در حالی که هیچ نسبتی با این خانم نداشت و معلوم بود که این زن رهگذر است. (دکتر محمدرضا سنگری)

نیروهای ذخیره سپاه

حجم فراوان مأموریت های فرهنگی - نظامی سپاه دزفول در منطقه خوزستان از یک طرف و شور و شوق جوانان دبیرستانی به همراهی سپاه در مأموریت های مختلف از طرف دیگر همچنین ضرورت استفاده از نیروهای مردمی در اداره امور منطقه چه در حوزه مسائل اجتماعی و فرهنگی و چه در حوزه مقابله با اقدامات تخریبی ضدانقلاب و عوامل بیگانه باعث شد که سپاه دزفول به فکر تشکیل نیرویی هم عرض خود، برای اهداف یادشده بیفتد. این تشکیلات که رسماً کار خود را در مورخ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ آغاز کرد، هنوز فاصله زیادی تا فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل بسیج مستضعفین (در تاریخ ۵ آذرماه سال ۱۳۵۸) داشت. پیوستن نیروهای جوان پرشور و مذهبی به سپاه مستلزم گذراندن دوره های عقیدتی - سیاسی و نظامی بود که برای این مهم پادگان دو کوهه و سپس پادگان کرخه در نظر گرفته شد. آموزش نیروهای ذخیره سپاه که عموماً به همراه نیروهای رسمی سپاه صورت می گرفت، در پادگان دو کوهه به عهده زنده یاد سردار رحیم یوسف-آبادی گذاشته شد و این مسئولیت در پادگان کرخه به عهده برادر پاسدار شهید حسین ناجی قرار گرفت.

نوحه های حماسی

به دلیل ضرورت دوران جنگ در جهت تهییج جوانان در برابر اشغالگران و برانگیختن روح شهادت طلبی در بین آنها، حاج صادق نوحه هایش را از بین اشعار حماسی می جوید و به شاعران نوحه هایش نیز بر این موضوع تکیه می کرد. «در دزفول من یک شعری خواندم که می گفت: "ای شهیدان بار دیگر شد به پای وای محشر، یک طرف افتاده طفلی یک طرف افتاده مادر و شعر خوبی بود اما محتوای حماسی نداشت. صدا و سیما هم شعر را کلیپ کرده بود آن هم با تصاویر شهدا و کشته ها و بدن های قطعه قطعه شده. از دل کلیپ یک کار حماسی بیرون نمی آمد. تا اینکه به من خبر دادند امام فرموده اند: بگویند شعر حماسی بخواند. آنجا بود که فهمیدم امام به اشعار ما عنایت دارد.» (مصاحبه با حاج صادق آهنگران)

موسیقی جنگ

از مداحانی که نقشی اساسی در آفرینش و توسعه موسیقی جنگ داشتند، مرحوم حاج ملاعبدالرضا دزفولی است. او با صدای محکم و استوار خویش موفق شد خیلی سریع جای خود را در بین مردم و رزمندگان باز کرده و نوارهای کاست نوحه خود را دست به دست بگرداند. بسیاری از نوحه هایش از به یادماندنی ترین نوحه هایی است که نقشی اساسی در مقاومت مردم داشت.

شهادت روی پل

در فروردین ماه ۱۳۶۰ حادثه ای دیگر، مردم دزفول را داغدیده نمود.

این روز که مصادف با روز حقوق بشر بود، مردم در حالی که بسوی گلزار شهدای «بهشت علی» روان بودند، مورد حملات توپخانه ای قرار گرفتند و تعداد زیادی از مردم دقیقاً روی پل قدیم به شهادت رسیدند.

سهام عاشقانه جنگ

نقش مراسم دعای کمیل در بالابردن روحیه دینی مردم نقشی قابل تأمل بود. این مراسم که مثل مراسم نماز جمعه هیچوقت تعطیل نشد، همواره با حضور جمعیت فراوانی از شهر روبرو می شد. مراسم دعای کمیل آن روزها مثل امروز نبود که خیلی خلاصه و ساندویچی باشد. برنامه ای بسیار مفصل بود که حاشیه های قبل از شروعش بیش از یک ساعت و نیم طول می کشید و برنامه سخنرانی و سرودخوانی گروه مسجد سلمان فارسی جزو لاینفک آن بود، این در حالی بود که مردم از همان ابتدای برنامه با چراغ قوه و یک کتاب دعا که آن روزها هنوز پای کتب دعای ناشرین قم به آنجا باز نشده بود و با یک کتاب دعای معمولی و گاه دست نویس در مراسم شرکت می کردند. نوحه خوانی توسط نوحه خوان های معروف شهر از جمله حاج ملاعبدالرضا، پوررکنی، حجت نصراللهی و حاج حسین جوکار از برنامه های پرطرفدار آن به حساب می آمد. هیچوقت یادم نمی رود که جمعیت حاضرین علاوه بر پرکردن مسجد جامع که مسجد بزرگی بود، از یک سر به فلکه می رسید و از طرف دیگر تا چهارراه شریعتی امتداد داشت. (ناصر روغنی، مداح، مصاحبه با نگارنده، مرداد ۱۳۹۲)

جلوه‌ای از مظلومیت شهر

همزمانی تشیع پیکر پاک مردم مظلوم دزفول در حملات توپخانه‌ای دشمن در روزهای اول و پنجم آذرماه، با ۵۶ نفر از جوانان غیور دزفولی که در جریان عملیات پیروزمند فتح بستان (عملیات طریق القدس) در ۸ آذرماه به شهادت رسیدند، ضمن اینکه جلوه‌ای از مظلومیت این شهر شهیدپرور را به نمایش می‌گذاشت، صحنه‌ای غرورانگیز از وفاداری و پایداری مردم و رزمندگان این شهر را فراروی مردم جهان قرار داد.

ترغیب به ایستادگی

در هم آمیختن صدای انفجار توپ‌ها و موشک‌ها با صدای آه و ناله عارفانه مردم در مراسم مختلف دعای کمیل و توسل از به یادگارترین خاطرات مردم این شهر است که هنوز هم پس از گذشت سالها، آن روزها را معنوی‌ترین روزهای زندگی خود می‌دانند. تکثیر نوارهای کاست نوحه مراکز فرهنگی شهر از جمله روابط عمومی سپاه دزفول و پخش مکرر صدای مداحان دزفولی از رادیو دزفول یکی از مهمترین روش‌های ترویج نوحه و نوحه خوانی در سالهای جنگ محسوب می‌شد.

نوحه‌های جنگ که با مضامینی حماسی، مردم را ترغیب به ایستادگی در برابر اشغالگران می‌نمود؛ با احیای فرهنگ عاشورا همواره نوعی تشابه سازی با حماسه کربلا را در ذهن‌ها پایدار می‌نمود که شجاعت دینی و افتخار به شهادت در راه خدا، اولین نتایج معنوی آن‌ها به حساب می‌آمد.

محبوبیت بسیج

زمانی که آمار شهدای مردمی اعم از زن و مرد بسیار بالا بود و بیمارستانها، سردخانه ها و کارکنان گورستان ها توان تشییع، تدفین، غسل، کفن و حفر قبر به صورت سنتی و هاشمی را نداشتند، نیروهای بسیجی و جهادی با بیل مکانیکی شیاری در زمین حفر، و آن را با آجر به طبقات مختلف تقسیم بندی و شهدا را به خاک می سپردند و هر خانواده را در یک ردیف دفن می کردند. این اعمال باعث تسکین بازماندگان شهدا و محبوبیت بسیج، نهادها و ارگانها می شد. (برادر حاج غلامحسین سخاوت، فرمانده وقت حوزه مقاومت حضرت حمزه سیدالشهدا (ع))

خوشحال اما نگران

بنده خواهر شهدای زاده شیر که عبارتند از: زهرا، غلام، فریدون، لیلا، محمدابراهیم، وشهلا زاده شیر می باشم. قبل اصابت موشک به منزل ما، واقع در خیابان حضرت رسول بین مدرس و نظامی کوچه ی سه متری روبروی مسجد سلمان فارسی، چند روزی بود که عملیات کربلای ۴ و سپس کربلای ۵ آغاز شده و رزمندگان اسلام بر مواضع عراقی ها یورش می بردند. ما از طرفی خوشحال بودیم که که رزمندگان در حال عملیات بر ضد مزدوران بعثی هستند و از طرفی نگران که به تلافی این حملات چه نقاطی از شهر را با موشک می زند. آن روز هر چهار خواهرم روزه بودند. آن هم روزه ی قضایی، در هر حال همه با هم دور فریدون جمع بودند. سفره ی نهار پهن شد و بقیه که روزه نبودند پای سفره نشسته بودند. ناگهان جرقه ای مثل شهاب

آسمانی در خانه نمایان شد و لحظاتی بعد خانه تبدیل به تلی از خاک شد و آنها در زیر کوهی از آوار مدفون شدند. چونکه خانه‌ی ما در کوچه بود امداد رسانی با سختی انجام می شد و خانواده ام مدت‌ها زیر آوار گرفتار شده بودند. سرانجام امدادگران و مردم اجساد شهدا را تخلیه و به بیمارستان افشار منتقل نمودند. (فاطمه زاده شیر، و شاهد عینی حادثه موشکی ۶۵/۱۰/۲۰)

گردان خط شکن

نیروهای جوان مردمی با مدیریت سپاه دزفول ضمن تشکیل جبهه‌های جدیدی در مقابل دشمن مثل جبهه صالح مشطط، صالح داوود، جنگل عمقر، جبهه کرخه و شوش و... اقدام به شناسایی از مواضع دشمن و انجام عملیات چریکی و ایذایی کرده و ضمن کسب تجربه زمینه‌های تشکیل یک گردان رزمی را فراهم آوردند. سپاه دزفول که برای آموزش، انسجام و سازماندهی نیروهای مردمی از قبل از شروع جنگ تحمیلی اقدام به حضور در پادگان کرخه نموده، با شروع جنگ و با ناامن شدن پادگان کرخه که در نزدیکی میدان نبرد بود، سازمان خود را به پادگان دوکوهه انتقال داد. تجربه تشکیل گردان برای اولین بار قبل از عملیات طریق القدس به دست آمد که نیروهای رزمنده دزفولی تحت عنوان گردان دزفول در این عملیات با ماموریت گردان خط شکن شرکت نمودند.

یک تیپ، رزمنده دزفولی

یکی از جلوه‌های حضور مسئولانه مردم دزفول در صحنه دفاع از انقلاب

اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی(ره) گسیل جوانان خود به جبهه های جنگ و حمایت کامل از آنان در تمام عملیات علیه دشمن بود. حضور چشمگیر اکثر قریب به اتفاق و خارج از تصور جوانان در قالب پایگاههای بسیج شهری و حضور عاشقانه آنان در جبهه های درگیری ظرفیتی بیش از ساختار سپاه دزفول را می طلبد که منجر به تشکیل تیپ ۷ دزفول گردید.

شهدای شاخص

هر چند تمام شهدای شهر هر کدام در موقعیت خاص زمانی خود، در تقویت روحیه مردم کمک های شایانی از خود نشان دادند ولی بعضی از آنها در روزهای اول جنگ، به دلیل تأثیرات مستقیم و فراگیر خود بر روحیه مقاومت مردم از ویژگی های متمایزی برخوردار شدند که در آن روزها در کل شهر یا در اقشار خاصی از مردم سوژه روز گردیدند. انتشار وصیت- نامه شهدا در شمارگان متعدد چه بصورت جزوات مجزا و چه بصورت کتابچه هایی که حاوی وصایای جمعی شهدا بود، توسط سپاه، بنیاد شهید و جهادسازندگی و دیگر ارگانهای شهر ضمن اینکه توجه مردم و قشر جوان را به خود جلب می کرد، باعث تقویت روح سلحشوری و مقاومت مردم نیز می شد که شهیدان حسین بیدخ و حسین ناجی دو نمونه از آنها می باشند.

توپهای لوله بلند اتریشی

پس از پیروزی شکوهمند رزمندگان در غرب دزفول، با غنائم عملیات فتح المبین رژه سنگینی برای خوشحالی مردم در دزفول تنظیم کردیم و اکثر

توپها و نفربرها و خودروهای غنیمتی را در ستونی منظم در خیابانهای دزفول حرکت دادیم. چند قبضه توپ از نوع توپهای لوله بلند اتریشی بودند که تا قبل از عملیات فتح المبین دزفول را مرتب زیر آتش می گرفتند و همه مردم به گلوله های توپ های اتریشی آشنا بودند. لذا برای خوشحالی مردم این توپها را ویژه و با جلوه بیشتر در خیابانهای شهر گردانیدیم و بر روی آنها نوشتیم: «این همان توپهائست که شهر دزفول را می زدند». مردم بسیار آن روز خوشحال بودند و شادی می کردند. اسپند دود کرده و نقل و شیرینی پخش می کردند و عجیب شور و خوشحالی در شهر بود و مردم با خوشحالی بر روی سرو صورت بچه های خودشان در تیپ ۷ ولیعصر بوسه می زدند.

(عبدالمحمد رئوفی فرمانده وقت لشکر ۷ حضرت ولی عصر(عج))

نماز شکر در باند اضطراری کرخه

برگزاری نماز شکر در باند اضطراری کرخه در مجاورت منطقه عملیاتی فتح المبین با حضور چشمگیر مردم شهرهای دزفول، اندیمشک و شوش به امامت حضرت آیت الله قاضی(ره)، نوعی سپاسگزاری از شجاعت و رشادت رزمندگان اسلام نیز به حساب می آمد. در این مراسم شهید صیادشیرازی، شهید حجت الاسلام محلاتی، مرحوم فخرالدین حجازی و سرلشکر محسن رضایی نیز حضور داشتند. در این عملیات ۱۴۸ نفر از جوانان غیور دزفولی تحت عنوان تیپ ۷ حضرت ولی عصر(عج) به شهادت رسیدند. همچنین جوانان دزفول در اردیبهشت ماه و خردادماه با حضور در دو عملیات بزرگ فتح خرمشهر و عملیات رمضان ۲۱۴ تن تقدیم اسلام کردند. شهادت ۴۹ نفر

از جوانان غیور این شهر نیز در عملیات والفجر مقدماتی از دیگر جلوه های وفاداری آنها به نظام جمهوری اسلامی به حساب می آمد.

این یک حماسه است

در پی شلیک موشکهای غول پیکر دشمن در ۴ آبان ۱۳۶۱ که ۲۸ تن به شهادت رسیده و ۱۰۸ نفر مجروح شدند، حضرت آیت الله خامنه ای رئیس جمهور با حضور در مجلس ترحیمی که در مسجد جامع دزفول برگزار شده بود، در خصوص این حمله موشکی آن را یک حماسه خواندند و فرمودند: به نظر من این حادثه یک حماسه است. زیرا یک مرگ دسته جمعی است که مردم آنرا با شوق و رغبت برای حفظ انقلابشان و برای خدا انتخاب کرده اند. به نظر من هدف از حمله به مناطق مسکونی جز این نیست که نیروهای عظیم مردم را که به پشتیبانی از ارتش در شهرها پاسداری می کنند متفرق و پراکنده کند. مردم باید مقاومت کنند و در شهر بمانند و دولت نیز باید این عمل ناجوانمردانه را در سطح جهان و در محافل بین المللی مطرح کند. ارتش باید محل استقرار این موشکها را بیابد و درصدد انهدام آنها برآید. بسیج باید مردم این شهرها را آموزش و سازماندهی کند.

سازش نمی پذیریم

شعارهای توفنده مردم دزفول در ۲۹ آذرماه ۱۳۶۱ در تشییع پیکر پاک ۶۲ تن از مردم شهر که در روز قبل بر اثر اصابت دو موشک زمین به زمین به شهادت رسیدند، خبرنگاران خارجی را که به دزفول آمده بودند، به حیرت

آورد. مردم دزفول یک صدا فریاد می زدند: جنگ، جنگ تا پیروزی، می جنگیم، می میریم، سازش نمی پذیریم.

روح مهمان نوازی

یکی از عوامل دیگر مقاومت مردم دزفول، ماندن در شهر برای سرویس دهی به رزمندگان اسلام بود. مردم دزفول وقتی جوانان شهرهای اصفهان، شیراز و تهران و مشهد را می دیدند که از راههای دور خود را به دزفول رسانده و در برابر سقوط شهر جان شیرین خود را فدا می کنند، در حالی که هیچ اجباری نداشتند و می توانستند در شهرهای خود، به راحت خویش فکر می کردند، شرمنده چنین ایثاری می شدند و به خود اجازه نمی دادند که شهر را ترک کنند. ما نسبت به آن ها در حفاظت از سقوط شهر اولی تر بوده ایم چطور می شد، آنجا را رها کرد و رفت.

مردم دزفول در اصل میزبان بسیاری از یگانهای رزم سایر شهرها بوده اند ما میزبان همدانی ها، شیرازی ها، آذری ها، سمنانی ها، خراسانی ها و شمالی ها. لشکرهای متعددی از جای جای میهن اسلامی در اطراف دزفول مقرر داشته اند که برای تأمین نیازمندی ها و مایحتاج خود به شهری پرجنب و جوش و بانشاط نیاز داشتند و دزفول برای آنها بحمدلله چنین بود.

پاتوق رزمندگان

حضور مستمر رزمندگان در مراسم جشن و سوگواری که در سطح شهر برگزار می شد، نوعی بازاندیشی در باورهای دینی آنان محسوب شده و

باعث تقویت روحیه و انگیزه‌های دینی آنان می‌شد. از دیگر مراسمی که در سطح شهر با حضور رزمندگان برگزار می‌شد می‌توان به مراسم مختلف ملی- مذهبی و مراسم یادبود شهدا و تجلیل از رزمندگان پیروزمند عملیات‌ها نام برد. حضور فعال در نمازهای جمعه که معمولاً با ناهار و شربت صلواتی همراه بود، از دیگر مراسمی بود که از رزمندگان در نقش مهمان از آنان پذیرائی به عمل می‌آمد.

اکنون نیز پس از سالها جنگ، رزمندگان اسلام تصاویر آشنایی از دزفول در ذهن خود به یادگار دارند. در تابستان و هنگام خرما پزان و در گرمای طاقت فرسای خوزستان زیر پل قدیم و جدید دزفول، رزمندگان جوان در رود دز شنا می‌کردند و خود را به آب خنک رود می‌سپردند. بستنی‌فروشی‌های دزفول پاتوق آنها بود و آب هویج و بستنی یکی از خوردنی‌های مطلوب آنها به حساب می‌آمد. همچنین آنها مشتری پر و پا قرص رستوران‌ها، قهوه‌خانه‌ها و حمام‌ها بودند.

مقاومت بیشتر

پرده‌نویسی با شعارهای ضدامریکایی و ضداستکباری و نصب آن‌ها در محل‌های ویران شده بر اثر حملات موشکی ضمن اینکه اخبار و گزارش‌های رسانه‌ای بیگانه را جهت می‌بخشید، برای خود مردم دزفول نیز پیامی مبنی بر مقاومت بیشتر ارائه می‌کرد. این کار توسط مراکز فرهنگی شهر از جمله روابط عمومی سپاه دزفول پس از هر حمله موشکی و هوایی دشمن به شهر صورت می‌گرفت.

تامین مایحتاج یگانهای رزم

در طول جنگ تحمیلی و خصوصاً تا روزهای پایانی عملیات فتح المبین که بیشترین حجم تردد رزمندگان در این شهر برقرار بود، بسیاری از یگانهای رزم سپاه و ارتش برای خلق پیروزی بزرگ فتح المبین در اطراف شهر اردو زده بودند، مردم این شهر ضمن پشتیبانی های عمده از یگانهای رزم و اعزام فرزندان خود به جبهه ها، به اشکال مختلفی این روحیه را از خود بروز داده که مورد توجه ویژه رزمندگان قرار می گرفت.

مردم دزفول، پذیرایی از رزمندگان اسلام و کمک به یگانهای رزم سپاه و ارتش را بر خود واجب دانسته و قدرشناسی از مجاهدت های آن ها را نوعی کمک به بنیه نظامی جبهه ها شمرده و علی رغم فشارهای اقتصادی جنگ و بی خانمان شدن به دلیل حجم فراوان حملات موشکی و توپخانه ای، که خود نیز در مزیغه بودند و حتی در بعضی از خانواده ها از داشتن ابتدایی ترین وسایل زندگی از جمله لوازم زندگی و وسیله ایاب و ذهاب به اردوگاهها، محروم بودند، اما رزمندگان اسلام را با آغوش باز پذیرفته و از هیچ کوششی برای خشنودی و جلب رضایت آنان دریغ نمی کردند. در سالهای جنگ مردم به عنوان میزبانان شهر، دزفول را به یک مهمانپذیر بزرگ، تبدیل نموده و از رزمندگان در مقابل اشغالگران حمایت می کردند.

اولین هسته کمک رسانی

اولین مرکز و هسته کمک رسانی به مردم آسیب دیده و رزمندگان اعم از بسیج و سپاه در خیابان اقبال لاهوری انبار تغذیه و مدرسه امید انقلاب که قبلاً

مدرسه کشتی بود شکل گرفت. دیگ‌های آشپزی و لباس و پوشاک و دیگر مایحتاج رزمندگان را برای جبهه کرخه و شوش تأمین می‌کردند. از طرفی روزانه چندین کامیون کمک‌های جنسی از تهران و دیگر شهرهای کشور به دزفول ارسال می‌شد و خواهران و برادران گمنام عهده‌دار توزیع و تقسیم این امکانات می‌شدند و هر روز چند گوسفند ذبح می‌شد. این در حالی بود که این مرکز پشتیبانی چند بار مورد اصابت توپخانه قرار گرفت و یک بار آشپز این ستاد با ترکش سر از بدنش جدا شد و به فیض شهادت رسید. (غلامحسین سخاوت، ققنوس جنوب، ص ۷۶)

رسانه های دیواری

پرده نویسی برای مناسبت های ملی - مذهبی، اعلام تبریک و تسلیت ها برای شهادت دسته جمعی مردم، نصب پرده های منقوش به عکس شهدا بر سر در منازل از جمله زمینه های کاربردی این رسانه بود. علاوه بر پرده نویسی و منقوش کردن دیوارهای شهر با تصاویری از شهدا، کاریکاتورهای سیاسی، تصاویری از صحنه های جنگ و رزمندگان اسلام، تصاویر حضرت امام با پیام های مختلف نیز گونه ای دیگر از ظرفیتی بود که در اختیار پایداری مردم قرار گرفت و به سهم خود در مقاومت مردم نقش آفرینی می نمود.

ماموریتی برای مردم

در ۳۰ مهرماه ۱۳۶۲ آیت الله محمدرضا مهدوی کنی طی حکمی از سوی بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی مأموریت یافت تا ستادی

برای کمک‌رسانی به مناطق بمباران شده تشکیل دهد و کمک‌های لازم برای مردم این مناطق از طریق این ستاد انجام گیرد (آرامش و چالش، ص ۳۴۴)

سکوت حقوق بشری

از مجموع ۵۳۳ فروند موشک اسکاد **b**، فراگ ۷ و الحسین (مدل تغییر یافته موشک اسکاد) به شهرهای ایران توسط دشمن، تعداد ۵۱ فروند در بیابانها و کوهستانهای اطراف شهرها سقوط کرد و ۳۵ فروند آن نیز در آسمانها منفجر شد که خود موجب شهادت ۱۳ نفر شهید و حدود ۱۵۰ نفر مجروح شدند.

حملات موشکی عراق به ایران، مسائل زیادی همچون سکوت جهانیان و سکوت سازمانهای بین‌المللی و حقوق بشر در مقابل این جنایت جنگی، تامین موشک‌های مورد نیاز عراق و پشتیبانی سیستم موشکی آن کشور توسط دولت‌های شرقی و غربی، بی‌توجهی این کشورها به هدف قرار دادن غیرنظامیان و مردم بی‌گناه کشور ایران توسط ارتش عراق و ... را در پی داشت (سفیران ویرانی، انتشارات پیام آزادگان صص ۲۱۴، ۲۱۳)

ویرانی تاریخ

در اثر حملات هوایی دشمن به شهر تاریخی دزفول مهمترین بخش تاریخی شهر یعنی محله قلعه به ویژه مسجد جامع که دایره‌المعارف معماری اسلامی است آسیب و خسارات جدی دید و حمام عمومی آن که قدمت ۱۰۰۰ ساله داشت و مورد استفاده عموم مردم و رزمندگان اسلام بود، با شلیک موشک به تلی از خاک مبدل شد.

تمام غرور و شجاعت یک شهر

۱۹ اسفندماه ۱۳۶۳ رأس ساعت ۲۳ عملیات بدر در منطقه عملیاتی هور آغاز شد و دشمن دو ساعت بعد و در سومین روز شهدای حمله موشکی در ساعت ۱ بامداد با پرتاب ۴ فروند موشک بار دیگر شهر دزفول را به لرزه درآورده و باعث به شهادت رساندن ۱۹ نفر و مجروحیت ۹۰ نفر شد. شایان ذکر است که تعداد هفت تن از شهدا، کودک بودند.

تشییع پیکر ۱۹ نفر از مردم دزفول به همراه تشییع پیکر ۶۶ تن از جوانان این شهر که در عملیات بدر به شهادت رسیدند، یکی دیگر از غم انگیزترین صحنه های مظلومیت و در عین حال غرور و شجاعت این شهر را در روزهای ۲۰ و ۲۱ اسفندماه به نمایش گذاشت

نمونه های مجسم استقامت

در جریان مقاومت شهری در مقابل حملات مکرر هوایی، توپخانه ای و موشکی به دزفول، همواره افراد و شخصیت هایی چه با رفتار و منش خود و چه با حرف ها و سخن هایشان مردم را تشویق و ترغیب به ایستادگی و پایداری نموده و از خود الگویی قابل تعمیم ارائه داده اند. برخی از این افراد و شخصیت ها که در لایه های مختلف و اقشار گوناگون جامعه نقش آفرینی نموده اند، به لحاظ عدم وابستگی شان به مراکز دولتی، ضمن اینکه موفق شده اند، تاثیر شخصی خود را به خوبی در روح و روان جامعه جاری کنند، از خود اسطوره ای محلی به جای گذاشته اند. مردم با معیار قرار دادن آن ها

در هنگام گرفتاری ها و مصیبت های ناشی از جنگ، به نوعی تسلای خاطر یافته و با الگو قرار دادن آن ها همواره سعی نموده اند تا چهره ای معقول و سنجیده از خود نشان دهند. این اسطوره ها که خود طعم تلخ گرفتاری ها و مصائب جنگ را درک کرده اما همچنان بر آرمان ها و اعتقادات خود پایداری نموده اند، نمونه های مجسم استقامت به حساب می آمده اند.

مردمی قابل ستایش

برخی از اسطوره های بومی که ابتدا، طبقه اجتماعی خود و سپس جامعه شهری را تحت تاثیر رفتار و منش خود قرار داده اند، تا آخرین لحظات عمر خویش نیز از وجاهت و اعتبار محلی و منطقه ای برخوردار بوده اند. سادگی، صمیمیت و مردم داری که از ویژگی های برجسته این اسطوره های محلی می باشد قبل از آن که حرف هایشان را در دل مردم خود ماندگار کند، اخلاق و رفتارشان را پذیرفتنی و قابل ستایش نموده بود. از میان چهره های برجسته و قابل ستایش دزفول می توان به اسطوره هایی چون حاج پولاد روغنی، ملا مهدی قلمباز، حاج محمدعلی سپهری، حاج عبدالحسین کیانی و خانواده های پر شهیدی چون آریانپور، دانشیار، سازش، تمدن و خوشروانی اشاره نمود. این افراد و خانواده ها ضمن اینکه تحملی مثال زدنی در مقابل مصائب و گرفتاری ها را از خود نشان دادند، مردم شهر را به پایداری و مقاومت و ادامه حمایت از دولت اسلامی فرا می خواندند.

اسطوره های محلی

حاج پولاد روغنی یکی از اسطوره های محلی بود که علاوه بر تحمل مصیبت ۳ فرزندش که یکی پس از دیگری در عملیات مختلف به شهادت می رسیدند و خانه و کاشانه و خودرو ممر در آمدش نیز ویران و از بین رفتند، همواره مردم را به مقاومت و تحمل سختی های جنگ برای حمایت از رزمندگان و دولت اسلامی دعوت می نمود.

همچنانکه حضور حاج عبدالحسین کیانی به عنوان یک قصاب متشرع و مومن در جبهه های جنگ باعث تشویق و ترغیب کسبه شهر به حضور در جبهه ها و حمایت از دولت اسلامی گردید، شهادت او نیز باعث شد که مقاومت و پایداری در مقابل دشمن و عدم ترک شهر در اقشار مختلف مردم از پشتیبانی بیشتری برخوردار باشد. حاج عبدالحسین همواره مردم خصوصاً کسبه مومن دزفول را به مقاومت و پایداری دعوت می کرد.

خانواده های پر شهید

ویران شدن کامل منزل با تمامی وسایل و امکانات موجود در آن به همراه انهدام خودروهای شخصی اعضای خانواده ، نا امن بودن ادامه زندگی برای بازماندگان آن و زندگی در شرایط سخت در اردوگاهها یا در چادرهای موقت در باغات اطراف دزفول از یک طرف و سنگینی مصیبت وارده با شهادت اکثریت اعضای خانواده از طرف دیگر برای خانواده های مصیبت دیده می توانست هم زمینه های اعتراض، شورش و طغیان علیه حکومت اسلامی را از جانب بازماندگان پیش آورد و هم می توانست موجبات سوء

استفاده بدخواهان، گروهک‌ها و ستون پنجم را از آنها علیه آرمانهای انقلاب فراهم آورد. خانواده‌های پر شهیدی چون خانواده آریانپور با ۲۳ شهید، خانواده سازش با شهید، خانواده خوشروانی با شهید و خانواده تمدن با شهید، از جمله خانواده‌های شریف، مظلوم و صبوری بودند که با تکیه بر اندیشه‌های اسلامی نه تنها کمترین اعتراضی علیه انقلاب از خود نشان ندادند بلکه مصیبت وارده را لطف الهی می‌دانستند. آنها ضمن اینکه حمایت قاطع خود را از دولت اسلامی اعلام می‌نمودند، مردم را نیز به مقاومت و پایداری در مقابل دشمن فرا می‌خواندند.

میراث فرهنگی زیر آتش

در بعد از ظهر ۱۲ آبان ۱۳۶۴ هیئت نمایندگان سازمان یونسکو به سرپرستی پروفیسور «لومو» که به دعوت دولت جمهوری اسلامی ایران و به منظور دیدار از خسارت وارده به آثار تاریخی و میراث فرهنگی بر اثر تجاوز وحشیانه مزدوران بعثی صهیونیستی عراق به ایران سفر کرده است در ادامه بازدیدهای خود از مناطق تاریخی کشورمان، وارد شهرستان دزفول شد.

هیئت فرهنگی یونسکو پس از ورود به شهر دزفول ابتدا از محله قلعه این شهر که قدیمی‌ترین و اولین نقطه تمدنی شهر است و در دوره ساسانیان بنا شده است و دارای بهترین نمونه‌های آثار معماری و تاریخی است که بصورت آجرکاری ظریف و زیبا (ساخته شده است) بازدید بعمل آورد و آثار جنایات صدامیان مزدور را در این منطقه که نقص قوانین بین‌المللی است، مورد مطالعه و بررسی قرار داد. این هیئت از مسجد جامع دزفول که در

قرن سوم هجری بنا شده است و تاکنون دو بار بوسیله موشکهای رژیم بعث عراق قسمتهایی از آن تخریب و اکنون (۱۲ آبان ۱۳۶۴) در حال بازسازی است، نیز دیدن کرد.

مسجد جامع که یکی از یادگارهای سده هفتم و دارای یک شبستان، پنجاه و یک ستون و دو مناره است و جزو آثار تاریخی محسوب شده است. قسمت‌های میانی دیوار شمالی و نمای خارجی در بزرگ آن توسط موشکهای رژیم بعث عراق ویران شده بود که این خود همانند جنایات دیگر صدام صهیونیست نقض قوانین بین المللی از سوی این رژیم جنایتکار است. پروفسور لومر در مورد حفظ و حراست از ارزشهای معماری شهر دزفول گفت: «به اعتقاد من ارزشهای کالبدی، تزئینی و تناسبات معماری این شهر نشانگر تیزهوشی و حاصل تجارب فراوان اجداد مردم این شهر در تطبیق شرایط اقلیمی موجود است کاری بسیار استثنایی است».

از آغاز جنگ تحمیلی تا سال ۱۳۶۴ قریب به هشتاد و یک مسجد، و سی و دو باب مدرسه شهرستان دزفول ویران و یا آسیب دیده است. (یک شهر، دو جبهه، یک خاکریز، امیر مطیع رسول)

نقش آفرینی زنان و دختران دزفولی

نقش آفرینی زنان و دختران دزفولی در عرصه کمک رسانی به رزمندگان اسلام با اهدای زیور آلات خود یکی از برجسته ترین کارهایی بود که تاثیر مستقیمی بر روحیه قوای اسلام بر جای می گذاشت: «مردم مسلمان و مقاوم دزفول با آنکه حدود دویست بار مورد حمله موشکی دشمن بعثی قرار گرفتند

و صدها گلوله توپ به سمت شهر آنها شلیک شد و بارها بمباران هوایی دزفول را شاهد بودند، اما هیچگاه از یاری و پشتیبانی رزمندگان اسلام غافل نشدند. هر هفته در نمازهای جمعه، مبالغی را برای کمک به رزمندگان هدیه می کردند. حتی زنهای این شهر و نوعروسان، طلا و جواهر آلات خود را به جبهه می فرستادند. ما هم هر چند مدت، آنها را جمع می کردیم و به مسئولین تحویل می دادیم. یکبار که هدایای مردم دزفول را به آقای خامنه ای دادیم ایشان بسیار تعجب کردند و ایمان و ایثار و مقاومت مردم دزفول را تحسین کردند.» (مصاحبه آیت الله قاضی در سال ۱۳۶۴، مجد دین، ص ۱۰۲)

جریان فعال مرمت و بازسازی

تخریب منازل، مغازه ها، ادارات، مدارس، مساجد، کارگاهها و کارخانه ها با حملات هوایی، توپخانه ای و موشکی دشمن ضمن اینکه چرخه کار، فعالیت و زندگی را در شهر متوقف می کرد، باعث تضعیف روحیه، شکست روحی و افسردگی مردم و رزمندگان می شد که در نهایت منجر به تخلیه شهر و مهاجرت مردم به سایر شهرها می گردید. انفجار ۱۷۶ موشک زمین به زمین و ۳۰۰ راکت از هواپیماهای دشمن در شهر به قدری هولناک بود که چهارگوشه شهر را به ویرانی های وحشت آوری تبدیل کرده بود. این در حالی بود که بسیاری از مناطق مسکونی دو یا سه بار مورد هدف قرار می گرفت. بسیاری از محله هایی که نیز از حملات هوایی و موشکی در امان مانده بودند، با شلیک ۲۵۰۰ گلوله توپ دوربرد توپخانه دشمن مورد حمله قرار گرفتند. وسعت خرابی ها و ویرانی ها به قدری بود که اگر این

مناطق در جریان جنگ بازسازی و مرمت نمی شد، از شهر جز ویرانه ای باقی نمی ماند. مردم و مسئولین با برداشت صحیحی از این مهم، از همان روزهای اول علی رغم تداوم خرابی ها، اقدام به مرمت و بازسازی شهر نموده و حتی در جریان حملات و تهدیدها، حرکت سازندگی را متوقف نمودند.

بازسازی بی وقفه

بازسازی بی وقفه منازل، مغازه ها، ادارات، مساجد و مدارس تخریب شده از حملات مکرر موشکی در دزفول که توسط مردم به صورت خودجوش و توسط دولت بصورت سازمان یافته انجام می شد، اقدامی بود که علی رغم وجود بعضی از تفکرات که آن را کاری غیرعقلانی می خواند، حرکتی در جهت عادی نشان دادن اوضاع تحمیل شده بر دزفول بود که آن را از یک شهر جنگی متمایز می کرد. ساخت و ساز منازل در جای جای این شهر در زیر تهدیدهای مکرر دشمن، به نوعی نبرد با اراده ای بود که مردم را مأیوس و مستأصل می خواست. این ساخت و سازها که حتی در زمان بارش توپ های دشمن و حملات مکرر موشکی ادامه داشت، بخش زیادی از کارگران، مغازه های فروش مصالح ساختمانی و..... را به جنب و جوش انداخته بود. اگرچه دولت جمهوری اسلامی ایران تلاش داشت با آزادسازی و تخصیص بودجه های مختلف در کنار جذب و هدایت کمک های مردمی، کمکی اساسی به رونق بازسازی در دزفول از خود نشان دهد ولی بخش وسیعی از مردم مسلمان و وفادار دزفول برای اینکه درگیردار جنگ با دشمن خارجی و داخلی، باری اضافی بردوش دولت اسلامی تحمیل نشود، خود

رأساً اقدام به بازسازی منازل و محل کسب و کار خود کرده و علی رغم حضور کارشناسان ستاد مرمت و بازسازی مناطق جنگی در محل حادثه، مانع از تخمین و برآورد خسارت شده و یا برای دریافت مبالغ و مصالح ساختمانی در نظر گرفته شده، مراجعه نمی نمودند.

یک یخچال کافی است

ستاد بازسازی، واحدی داشت به نام تأمین خسارت که براساس اعلام خانواده ها، نسبت به تأمین وسایل منزل که در موشکباران از بین رفته بود، اقدام می کرد. همدلی و همراهی مردم با دولت به حدی بود که اصلاً این طور نبود که مردم در این فرصت ها زیادخواهی بکنند، بلکه موارد بسیار زیادی را شاهد بودیم که اعلام خسارت ها کمتر از آن چیزی بود که وارد آمده بود مثلاً خانواده ای در خانه شان ۳ فرش از بین رفته بود ولی برای اینکه فشاری به دولت نیاید، می گفت، یک فرش داشته ام، یا اینکه یک فرش کافی است. زیبایی جنگ به وجود این روحیه ها بود، من تأسف می خورم که امروز ما این روحیه را نداریم. من خانواده هایی را سراغ داشتم که دو خانواده در یک منزل زندگی می کردند، وقتی لیست خسارت اموال به آنها ارائه می شد، می نوشتند یک یخچال داشته ایم، وقتی پرسیده می شد، اما عروستان با شما زندگی می کرده و قاعدتاً بیش از یک یخچال در منزل وجود داشته است اما آنها پاسخ می دادند: یک یخچال کافی است، نباید به دولت فشار بیاید. بسیاری از خانواده ها این طور فکر می کردند. حداقل در مورد یخچال، ما خبر داشتیم که به خاطر گرمی تابستان های دزفول، بسیاری از خانواده ها

دو یخچال دارند؛ ولی موقع لیست نویسی می گفتند؛ یکی کافی است. خدا و کیلی ما، کم امکانات نداشتیم و مسئولین وسایل زندگی فراوانی برایمان می فرستادند، این جدای از کمک های مردمی سایر شهرهای ایران بود، ولی روحیه و انتظار مردم دزفول این چنین بود. خوشبختانه هر چه به سالهای پایانی جنگ می رفتیم، انبارهای ما، مملو تر از امکانات می شد به طوری که مجبور به ساخت انبارهای جدیدتری می شدیم. (حمید صافدل، مسئول وقت امور اجتماعی فرمانداری، مصاحبه با نگارنده تهران، ۱۳۹۲)

الف دزفول

دزفول ضمن اینکه در لیست اکثر حملات مختلف دشمن به سایر شهرهای ایران قرار دارد و از نظر تعداد حملات خصوصاً حملات موشکی و هوایی از برجستگی خاصی برخوردار است، از نظر الویت نیز در صدر لیست تهدیدات دشمن قرار گرفته و تا پایان جنگ، جایگاه اول را به خود اختصاص داده بود، بطوری که در بیانیه های ارتش بعث عراق در هنگام تهدیدها و هشدارها در ردیف «الف» خود قرار داشت.

کمک های مردمی و دولتی

پرتاب ۱۷۶ فروند موشک ۳ تا ۱۲ متری با شعاع تخریب هر کدام ۳۰۰ تا ۵۰۰ مترمربع انهدام حداقل ۴۰ واحد مسکونی و تجاری، در هر حمله موشکی و هوایی و فروریختن صدها راکت برای انهدام زیرساخت های شهری و تأسیسات اقتصادی و شلیک بیش از ۲۵۰۰ گلوله توپ دوربرد

برای گسترده تر نمودن حوزه تخریبی تأسیسات شهری و منازل مسکونی و واحدهای تجاری مردم علاوه بر اینکه قادر است شهری کوچک مثل دزفول را نه یک بار بلکه چندبار منهدم کرده و امکان زندگی و کسب و کار را در آن از بین ببرد؛ بلکه می تواند اثری از حیات در آن باقی نگذارد؛ اما آنچه که توانست در طول هشت سال جنگ تحمیلی نه تنها جریان زندگی را در دزفول از نفس نیندازد و کسب و کار را با همان شتاب همیشگی جاری کند، اراده نیروهای انقلاب بر بازسازی و مرمت چندین باره منازل و واحدهای تجاری- آموزشی و عمومی بود به طوری که همین عنصر توانست امکان بازگشت مردم به منازل و محل کسب و کار خود را فراهم آورده و زندگی را به حدی جاری و ساری کند که برای هر تازه واردی کمترین تصویری از یک شهر جنگی را از خود نشان ندهد.

حتی در روزهای پر خطر

رونق کسب و کار حتی در روزهای پر خطر، شلوغی مساجد و سینماها و دیگر مراکز عمومی از جمعیت مردم، برگزاری مراسم جشن و عروسی و ازدواج با همان شور و شوق معمول و.... جلوه های غرورانگیزی بود که در پناه بازسازی و مرمت مجدد مناطق ویران شده و آسیب دیده شکل می گرفت.

بازسازی هم مردمی

برعکس بازسازی در هویزه و سوسنگرد و خرمشهر که کاملاً سازمان یافته و توسط ادارات و مراکز بازسازی شهرهای مختلف صورت می گرفت

و به بیان دیگر شکلی دولتی یافته بود، بازسازی در دزفول کاملاً مردمی و با مشارکت و نظارت آسیب دیدگان صورت می پذیرفت.

هرچند جریان بازسازی در ابتدا به صورت بومی و خودجوش آغاز شد اما با کمک های مردمی و دخالت مسئولین خصوصاً کمک های دولت شهید رجایی شتاب شگفت انگیزی یافت و خیلی سریع قاطبه معماران، بناها و کارگران ساختمانی را بکار گرفت به گونه ای که جریان بازسازی حتی در زیر بارش انواع توپ و راکت و موشک لحظه ای از حرکت باز نایستاد.

سهمی برای خبرنگاران و نمایندگان خارجی

در مورد بازسازی مناطق آسیب دیده کارشناسانی داشتیم که به محل حادثه اعزام می کردیم و تلفات و خسارات را برآورد می کردند. برآورد خسارات، بین ده تا صد درصد تعیین می گردید و مبالغ و مصالحی برای جبران خسارات پیش بینی می گردید. ما سعی می کردیم از نظر اسکان موقت هم با ایشان همکاری داشته باشیم. وقتی مدرسه دخترانه سمیه را موشک زد، من تا مدت ها صحنه تخریب آن را حفظ کرده بودم تا چیزی برای نشان دادن به خبرنگاران و نمایندگان خارجی که مرتب می آمدند داشته باشیم. ما آنها را به دیدن مناطق موشکی می بردیم تا از میزان تخریب و آوار شدن نقاط مسکونی، عمومی و اداری مطلع شوند. آنها وقتی وسعت ویرانی و گودی محل اصابت موشک را مشاهده می کردند تعجب و حیرت می کردند. (عبدالرحیم پورعابد، مسئول بنیاد امور مهاجرین جنگ تحمیلی و ستاد بازسازی دزفول در سالهای دفاع مقدس، مصاحبه آیرمی، سخاوت)

بیست هزار بازسازی

در طول جنگ نقاط مسکونی و تجاری که بازسازی شده بود، قریب به بیست هزار مورد برآورد شد که به نسبت وسعت آن موقع، تقریباً تمام شهر را در برمی گرفت. در این مدت ستاد معین استان یزد که بودجه آن زیر نظر امام جمعه یزد تامین می شد در امر بازسازی فضاهای آموزشی این شهر فعالیت شایانی از خود نشان داد. این ستاد بیش از یک صد فضای آموزشی را از ده تا صد درصد بازسازی نمود. در بخش خسارات خودرو حدود پانصد دستگاه، از ده تا صد درصد خسارت دید که حدود سیصد دستگاه خودرو تحویلی داشتیم و مابقی، مبالغی به عنوان جبران خسارت دریافت می داشتند. در سال ۱۳۷۱ به ماموریت ستاد مهاجرین و ستاد بازسازی خاتمه داده شد، اما شهر هنوز به بازسازی نیاز داشت. (عبدالرحیم پورعابد، مسئول بنیاد امور مهاجرین جنگ تحمیلی و ستاد بازسازی دزفول در سالهای دفاع مقدس، مصاحبه آیرمی، سخاوت)

کمک امام خمینی(ره) به مردم دزفول:

اوایل جنگ زمانی که در کرخه بودم شنیدم آیت الله صادق خلخالی در شهر دنبال می گردد. بعد از ظهر بود که به شهر رسیدم و در منزل آیت الله سید مجدالدین قاضی، امام جمعه شهر، ایشان را ملاقات کردم. گفت: «از صبح تا الان منتظر دیدن شما هستم» و ادامه داد: «دیروز به محضر امام رسیدم و از ایشان اجازه گرفتم که از محل جرایم مربوط به مواد مخدر بیست میلیون تومان برای رسیدگی به جنگزدگان دزفول در اختیار شما قرار دهم». با عنایت

به حضور آیت الله قاضی گفتم: «خوب این وجه را در اختیار آیت الله قاضی قرار دهید تا با صلاحدید ایشان هزینه گردد». فرمود: «خیر! از امام با ذکر نام شما اجازه گرفته ام و به همین دلیل ساعت ها منتظر مانده ام تا از جبهه برگردی و خودت چک را تحویل بگیری». به ایشان گفتم: «چک را می گیرم و در حسابی مشترک با امضای آیت الله قاضی، فرماندار و کریم هودگر، رئیس بنیاد شهید، می گذارم تا در امور جنگزدگان مصرف گردد». گفت: «هر طوری که صلاح می دونی عمل کن». بدین وسیله بازسازی خانه های موشک خورده در زمان جنگ عملی شد. برخی از منازل مردم دوبار موشک خورد. اما بلافاصله دوباره شروع به بازسازی می کردند. کریم هودگر در کار بازسازی مناطق موشکی شهر نقش مؤثری داشت. سید مهدی زرننگ زاده از معماران خوشنام شهر در ارزیابی خسارات و بازسازی خانه های موشک خورده کار سنگین و طاقت فرسایی را انجام می داد. کارگران و بناهای دزفولی با اخلاص کار می کردند. (به سوی روشنائی، خاطرات سید احمد زرهانی)

رونق کسب و کار و زندگی

عادی بودن جریان زندگی در شهری که هر لحظه امکان حملات وحشیانه دشمن آن را تهدید می کرد و در هر بار حمله ده ها تن از مرد و زن و کودک شهید و مجروح می شدند و از هر محله جز ویرانه ای باقی نمی ماند، هر تازه واردی به این شهر را به حیرت می انداخت. زندگی در زیر بارش انواع توپ و موشک ها که پیامدی جز مرگ و نیستی نداشت برای هیچ عقل سلیمی قابل درک نبود اما مردم دزفول با اعتقاد به شهادت و با انگیزه حمایت از

رزمندگان خود خطرات را به جان خریده و در شهر باقی ماندند.

روال عادی زندگی

در اوج بمباران شهر، تأکید آیت الله قاضی این بود که مکان هایی که در اثر بمباران و یا موشکباران دشمن بعثی، تخریب شده اند باید به سرعت بازسازی شوند تا هم ساکنین آنها به سر و سامانی برسند و هم رزمندگانی که به دزفول می آیند، از دیدن بازسازی مناطق تخریب شده، روحیه بگیرند و بدانند مردم شهر به زندگی خود بازگشته اند و تلاش های دشمن نتوانسته در آنان کمترین اثری داشته باشد. ایشان تلاش فراوانی می کردند تا وسایل و مصالح مورد نیاز برای بازسازی اماکن تخریب شده، سریعاً تهیه شوند و برای این کار با مسئولین استان و کشور هماهنگی می کردند. این کار روال زندگی را در دزفول چنان عادی کرده بود که باعث تعجب رزمندگانی شده بود که به دزفول می آمدند. (محمدعلی امین، مجد دین)

جویبار زندگی

تا آن جایی که یادمانده، جو حاکم بر شهر، خیلی ملتهب نبود. درست است که هفده، هجده ماه بود که توپخانه ارتش عراق داشت با توپ های برد بلند ۱۸۲ م خودش دزفول را می کوبید، توپ هایی که ۴۷ کیلومتر برد داشتند و تازه موشک باران شهر از ماه اول جنگ به بعد، توسط رسدهای موشکی «اسکاد» با امید به زانو درآوردن مردم مقاوم دزفول بی وقفه اجرا می شد؛ با این حال مردم در شهرشان مانده بودند.

سایه مرگ بر سر شهر خیمه زده بود؛ اما به هر طرف که نظر می کردی، می دیدی جو بیار زندگی جاریست... اگر اشتباه نکنم، شنیدم دو، سه روز پیش از ورود ما، بعضی ها شهر را کوییده بودند. در بعضی نقاط، عمارت هایی را دیدیم که به کلی ویران شده بودند و روی دیوارهای ترک خورده باقیمانده، با قلم درشت و به رنگ مشکی، شعارهایی با مضمون ادامه مقاومت تا پیروزی به چشم می خورد... «جنگ، جنگ تا پیروزی»، «حزب الله می جنگد، می میرد، سازش نمی پذیرد»، «نه سازش، نه تسلیم، نبرد با ظالمین». (مہتاب خین، ص ۳۵۷)

حتی کوپن شهری

سال ۶۳ مساجد نقش پشتیبانی و حمایت از جبهه های جنگ و مردم مقاوم و شهید پرور دزفول را که شامل جذب نیرو، اعزام نیرو، توزیع ارزاق عمومی، شوراهاى حل اختلاف و صدور شناسنامه را به عهده داشتند. در هر حوزه مقاومت، قسمتی وجود داشت به نام خدمات رسانی و ارزاق عمومی که کالای خانه، پوشاک، کوپن شهری و چادر مشکی را بین مردم توزیع می کرد. سال ۶۴ از طریق سپاه و اداره بازرگانی تصمیم گرفته شد شوراها از بسیج جدا شوند و در مساجدی که بسیج ندارند مستقر شده تا مردم شورا و بسیج را یکی ندانند تا بسیج فقط نقش حامی و پشتیبان جبهه و جنگ و رزمندگان را داشته باشد با این نگاه مهرهای مربوط به توزیع اقلام اساسی و عمومی از مساجد توسط سپاه جمع آوری شد. (محمد جوان، از بسیجیان حوزه مقاومت بسیج حمزه سیدالشهدا، مصاحبه آیرمی، سخاوت)

انعکاس جهانی جنایات

از جمله مواردی که باعث انعکاس جهانی جنایات رژیم بعث در دزفول می‌شد، سفرهای متعدد هیئت‌های خارجی بود که با بازدید از مناطق ویران شده در جریان وحشی‌گری‌های آن رژیم می‌شدند بود. یکی از مهمترین این بازدیدها، سفر اعضای کنفرانس بین‌المللی ستاد بازسازی مناطق جنگ‌زده در بیستم اسفند ۱۳۶۴ بود. در خیرها آمده بود:

اعضای شرکت‌کننده در کنفرانس بین‌المللی ستاد بازسازی مناطق جنگ‌زده پیش از ظهر امروز از آثار فرهنگی، باستانی و مناطق مسکونی دزفول که در اثر حملات وحشیانه صدام صهیونیست تخریب شده است بازدید بعمل آوردند. این هیئت که به سرپرستی «مهدی چمران» همراهی می‌شد پس از ورود به دزفول ابتدا از آثار معماری محله قلعه این شهر بازدید بعمل آوردند و از نزدیک با جریان بازسازی مناطق مسکونی یاد شده که توسط ستاد بازسازی کشور آغاز شده بود، آشنا شدند. اعضای هیئت همچنین از چند مدرسه و مرکز آموزشی که توسط موشک‌های ارتش بعث صدام به کلی منهدم شده بود و نیز از یک منطقه مسکونی قدیم شهر که از لحاظ آثار معماری سستی اهمیت ویژه‌ای دارد بازدید کردند. در آنجا پدر شهیدی که دو کودک خردسال خود را بر اثر اصابت موشک صدامیان از دست داده بود خطاب به کارشناسان بین‌المللی ستاد بازسازی گفت: «به گوش جهانیان بویژه ابرقدرتهای غرب و شرق برسانید که ملت ایران هراس از شهادت ندارد و تا پیروزی نهایی مقاوم خواهیم ماند». تنی چند از اعضای هیئت مذکور که تحت تأثیر سخنان این پدر شهید قرار گرفتند همراه با مردم حزب‌الله دزفول

فریاد مرگ بر امریکا سر دادند. [اعضای هیئت بازسازی متشکل از ۲۶ کشور خارجی و ۲ سازمان بین المللی است].

مانور زنان دزفولی

یکی از فعالیت های تبلیغی زنان دزفولی در طول جنگ، مانور جمعی از آنها در ۲۴ اسفند ۱۳۶۴، به حساب می آید. به مناسبت دو هزارمین روز جنگ تحمیلی خواهران متعهد و مقاوم شهرستان دزفول صبح روز ۲۴ اسفند، دست به یک راهپیمایی باشکوه زدند. در این راهپیمایی که چند یگان رزمی بسیج خواهران به همراه سلاح، پیشاپیش صفوف منظم آنان در حرکت بود و در اولین صفوف راهپیمایی گروهی از خواهران پارچه های سبز را با عنوانین الله اکبر و یا فاطمه زهرا (س) به پیشانی خود بسته بودند؛ و پرچم جمهوری اسلامی ایران را به همراه تصاویری از امام خمینی (ره) با خود حمل می کردند با سر دادن شعارهایی چون شیر زنان سرزمین اسلام، پاسخ مثبت به ندای امام، زنان ما در صحنه ها حاضرند، به قدرت رزمندگان ناظرند، مرگ بر امریکا، مرگ بر شوروی و مرگ بر اسرائیل غاصب و جنگ جنگ تا پیروزی، بار دیگر حمایت همه جانبه خود را از کیان انقلاب اسلامی و فرمانده کل قوا امام خمینی اعلام داشتند.

بانوان رهرو فاطمه زهرا (س) با راهپیمایی خود از مسجد جامع تا میعادگاه شهدای محراب قطعنامه ای را که دال بر حضور در جبهه های جنگ و لبیک به ندای امام عزیز بود مورد تایید قرار دادند

بسیج خستگی ناپذیر

جذب نیرو، آموزش نیرو، اعزام نیرو، پشتیبانی از رزمندگان، برگزاری مراسم تشییع و تدفین و ترحیم شهدا، برگزاری مراسم سالگرد شهدا، برگزاری مراسم دهه مبارک فجر، برگزاری مراسم سالگرد هفته دفاع مقدس، برگزاری مراسم هفته بسیج، برگزاری مراسم ایام الله، برگزاری مراسم ولادت ائمه اطهار، برگزاری مراسم شهادت ها و اعیاد اسلامی، برگزاری مراسم محرم و صفر، برگزاری نماز جماعت و مراسم دعای توسل و کمیل در مساجد در طول دفاع مقدس یک روز تعطیل نشد و بسیج در کل مراسم پیش قدم بود. دیدار از خانواده شهدا، اردوهای تفریحی و زیارتی، مانورهای شهری نیز به عهده ما بود.

در ایام موشکباران و حملات توپخانه ای و بمباران وحشیانه رژیم سفاک صدام، بسیجیان از اولین کسانی بودند که در مناطق آسیب دیده حاضر می شدند و به تخلیه مجروحین و شهدا می پرداختند و با کشیدن طناب به دور محل آسیب دیده حفاظت از اموال مردم را به عهده می گرفتند تا اموال مردم از دستبرد سارقین در امان بمانند. گاهی با قفل کردن مغازه ها و درب منازل که خالی از سکنه بود مدت ها حفاظت از اموال مردم در اختیار بسیج بود و مالکین با دیدن این صحنه ها اشک شوق می ریختند. کار دیگر ما دیدار از مجروحین عملیات ها جذب کمک های نقدی و غیرنقدی امت حزب الله، توزیع چادر صحرائی به مردم آسیب دیده از جنگ و موشکباران، توزیع مایحتاج عمومی مردم مثل برنج روغن و غیره بود. (غلامحسین سخاوت)

مرگ نه، زندگی

در اوج موشک باران و بمباران هوایی، در دزفول سینما ساخته و راه اندازی شد. استقبال مردم به حدی بود که در یک ماه حدود ۲۵۰۰ بلیت فروخته شد. آن هم در سینمایی با گنجایش ۳۰۰، ۴۰۰ نفر. درست در هنگام موشکباران، مسابقات فوتبال و کشتی و والیبال برگزار و مردم استقبال خوبی از آن می کردند. مردم دزفول به جنگ عادت کرده بودند، عروسی ها و جشن ها برگزار می شدند و مثل سابق مردم به شب نشینی می رفتند. بازار و مغازه تعطیل نبود، جو فرهنگی و مذهبی دزفول باعث شد که خیلی از فرماندهان و رزمندگانی که پادگانشان در اطراف دزفول بود خانواده هاشان را به دزفول بیاورند. خانه ای اجاره کنند و خود هر چند روز یکبار به مرخصی آمده و به خانواده سرکشی کنند. شهیدان حاج همت، رضا دستواره علیرضا نوری و چند تن از فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) و مهدی باکری و حمید باکری فرماندهان لشکر عاشورا و حسین خرازی فرمانده لشکر امام حسین (ع) و چند فرمانده تیپ و لشکر دیگر، از جمله این فرماندهان بودند.

قطاری در آتش

یکی از خبرهای هولناک ضد بشری که البته از طرف سازمانهای حقوق بشری در باره آن عکس العملی دیده نشد، این خبر بود:

امروز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۵، رژیم بعث صدام علفی در جنایتی دیگر مقارن ساعت چهار و بیست دقیقه بعد از ظهر با حمله چند فروند هواپیما به ایستگاه راه آهن هفت تپه و درهم کوبیدن منازل مسکونی جوار این ایستگاه و هدف

قرار دادن یک قطار، هفتاد نفر را شهید و دویست و پنجاه نفر را مجروح کردند. در این تجاوز ناجوانمردانه که ضمن آن مردم روزه‌دار حوالی ایستگاه مزبور مورد حمله قرار گرفتند، سی باب منزل مسکونی منهدم و یا آسیب دید. کار کمک‌رسانی و امداد و نیز خارج نمودن اجساد به کمک مردم، سازمانها و ادارات دزفول، شوش، هفت تپه و پایگاه چهارم شکاری دزفول انجام شد.»

بمب خوشه‌ای

در میان هزاران حادثه رنگارنگ، در اول آبان ۱۳۶۵ حادثه‌ای متفاوت همه را متعجب کرد. خبر این بود: امروز توسط پزشکان متخصص بمبی خوشه‌ای از پای رزمنده‌ای در بیمارستان افشار دزفول خارج شد. این اقدام توسط دو تیم پزشکی و نظامی صورت پذیرفت. کارشناسان نظامی موفق شدند، بمب را در ران رزمنده ختنی کنند.

مهاجرت‌های موقت و سیار

با شروع جنگ تحمیلی ما شاهد سیل عظیمی از مهاجرت‌ها و حرکت‌های جمعیتی به طرف استانهای مرکزی و شرقی کشور به جز استان‌های سیستان و بلوچستان بودیم که براساس آمار بنیاد امور مهاجرین جنگ تحمیلی ۵ میلیون نفر خانه و کاشانه خود را از دست دادند و یک میلیون و دویست هزار نفر مستقیماً در ۳۶۰ اردوگاه در ۲۷ استان کشور ساکن شدند و قریب یک میلیون نفر نیز در محل‌های امن دیگری با مساعدت آشنایان و خویشاوندان جای گرفتند. (امین صارمی، نوذر ۱۳۷۷، جنگ، مهاجرت تحمیلی و سامان فرهنگی،

نامه پژوهش، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ویژه دفاع مقدسی، سال سوم، شماره ۹)

تمایز در مهاجرت

یکی از تمایزهای جنگ شهرها در دزفول در مقایسه با سایر شهرهای مورد هدف دشمن، از نقطه نظر برخورد مردم، مهاجرت های پی در پی و موقت آنها به روستاها و شهرکها و اردوگاههای جنگی بود که خود به عنوان عاملی در ماندن مردم در جغرافیای شهر و تداوم بخشیدن به حمایت های خود از رزمندگان تبدیل شد. به بیان دیگر مردم دزفول به جای مهاجرت به شهرها و استانهای دور از جنگ، روستاها و شهرکهای اطراف دزفول را انتخاب نموده تا بتوانند پس از فروکش کردن تهدیدات دشمن، مجدداً به شهر بازگردند و در عین حال همچنان اوضاع جنگ و پشتیبانی از رزمندگان را تحت کنترل داشته باشند.

اولین مرحله مهاجرت

هر چند موضوع مهاجرت از شهر در سالهای میانی جنگ رابطه مستقیمی با ضعف و شدت درگیری در میداین نبرد داشت، بدین معنی که هر چه درگیری در جریان عملیات رزم در دو سوی میدان بیشتر می شد، بر شدت حملات هوایی و موشکی به دزفول اضافه می شد، اما این موضوع بسته به سایر عوامل، دستخوش تغییراتی اساسی نیز می گردید.

شاید بتوان گفت که اولین مرحله آغاز مهاجرت به معنی عام پس از اولین حمله موشکی در ۱۶ مهر ماه ۱۳۵۹ صورت گرفت. هنگامی که مردم دزفول

غافلگیرانه در نیمه های شب مورد هجوم همزمان سه فروند موشک فراگ ۷ ساخت شوروی قرار گرفتند و این شهر کوچک به یکباره همانند زلزله ای چندین ریشتری به شدت به لرزه درآمد. عدم آمادگی ارگانهای امداد رسانی، نبود آموزش در زمینه برخورد با چنین فاجعه ای ناگوار، ناتوانی مراکز درمانی در پاسخگویی به حجم وسیع مجروحان، نبود ساز و کار لازم برای از زیر آوار کشیدن آسیب دیدگان و ... (که خود عاملی برای اضافه شدن بر تعداد شهدا بود)، وحشتی بزرگ را در بین مردم خصوصاً زنان و کودکان مستولی کرد که برخی از خانواده ها تنها راه خروج از این بن بست را ترک شهر و پناه بردن به دیگر شهرهای کشور جستجو کردند. در ادامه، تفکر سقوط عنقریب شهر توسط قوای دشمن با توجه به سقوط خرمشهر در ۲۴ مهر و در محاصره قرار گرفتن آبادان و سوسنگرد، عامل دیگری بر ترغیب مردم در مهاجرت از شهر به حساب می آمد. در طول جنگ مهاجرت ها به سه شکل صورت می گرفت: ۱- مهاجرت دائم ۲- مهاجرت موقت ۳- مهاجرت سیار

مهاجرت موقت

مردم دزفول چه به هنگام تهدیدات دشمن از طریق رادیو و تلویزیون عراق چه به هنگام انجام عملیات رزمی در میدانی نبرد توسط رزمندگان اسلام که عموماً شهر مورد هدف موشک های دشمن قرار می گرفت، به صورت موقت تا فروکش کردن خشم دشمن، مرتباً بین شهر و روستاها و اردوگاههای جنگی در اطراف شهر، در تردد بودند و بخشی از جریان کار و زندگی را از شهر به آن مکان ها انتقال داده و با معمول شدن شرایط، مجدداً

روال عادی را پی می گرفتند. این نوع کار و زندگی که تبعات منفی سنگینی را به دنبال داشت و مشکلات عدیده‌ای را پیش روی مردم می گذاشت؛ اما در مقایسه با تخلیه کامل شهر و یا مهاجرت دائم به دیگر شهرهای کشور از ویژگی‌های خاص و مثبتی برخوردار بود و شکل نوینی از مقاومت در برابر اراده دشمن را به ثبت رساند که از مهمترین آن می توان به ساری و جاری بودن جریان زندگی در شهر به حمایت از حضور رزمندگان در جبهه‌های دزفول اشاره کرد.

پاسداری از اموال و اثاثیه مردم

علاوه بر اردوگاه‌های موقت جنگ زدگان و اسکان در منازل روستایی در بسیاری از موارد، خانواده‌ها شخصاً اقدام به ایجاد و ساخت پناهگاه و محل موقت زندگی و چاره‌اندیشی برای در پناه ماندن از ضربات سهمگین دشمن در روزهای تهدید می کردند که می توان اسکان در مزارع، باغات شخصی و پناه بردن به بناهای سنگی اطراف رودخانه موسوم به کت و چادرزدن در فاصله‌های نزدیک به شهر اشاره نمود.

در هر صورت، حتی در ایام تهدید، شهر هرگز کاملاً از سکنه خالی نمی شد و شهادت‌های دسته جمعی در همان ایام دلیلی براین مدعاست.

از طرفی ذکر این نکته ضروری است که علاوه بر مردم عادی که حداقل یک نفر از هر خانواده در منازل شخصی باقی می ماندند، نیروهای مسلح، جهادگران، نیروهای امدادی، کادر پزشکی بیمارستانها، بخش زیادی از کارکنان آتش نشانی، سازمان آب و برق و دیگر ارگانهایی که نقش مهمی

در امداد رسانی در هنگام حملات موشکی ایفا می نمودند، در ایام تهدید در شهر باقی می ماندند. علاوه بر آن ها، نیروهای بسیج که در اکثر مساجد، حسینیه ها و مراکز بسیج مستقر بودند، چه به خاطر کمک به آسیب دیدگان موشکی و چه با انگیزه پاسداری از اموال و اثاثیه مردم در شهر باقی می ماندند.

نقش برجسته روستائیان

مردم روستاهای اطراف دزفول، سهم فراوانی در حماسه مقاومتی دارند که امروز از آن به عنوان مقاومت اسطوره ای یاد می شود چرا که در بین مردم شهر و روستا چیزی شبیه مهاجرین و انصار زمان حضرت رسول اکرم (ص) اتفاق افتاد. آنها هم به مردم دزفول پناه می دادند و از منزل روستایی خود یک یا دو اتاق را در اختیار مردم شهر قرار می دادند و هم تلاش می کردند تا نیازمندی های آن ها را پاسخ بدهند. با این همکاری و همدلی بود که در روزهای خطر هر روز صبح مردان دزفولی با خیال راحت به دزفول رفته تا به کسب و کار خود بپردازند، این در حالی بود که خانواده هایشان در امنیت کامل نزد روستائیان بودند. همچنین در روزهای خطر وقتی نانوائی های دزفول امکان پخت نان نداشتند، این روستائیان بودند که به تعداد زیاد، نان پخته و در اختیار مردم شهر قرار می دادند. (مجید هفت تنان، فرمانده وقت نیروهای ذخیره سپاه، مصاحبه با نگارنده)

بیمارستان هزار خاطره

بیمارستان افشار واقع در شمال شرقی دزفول تنها بیمارستان این شهر

در دوران جنگ محسوب می شد که بعدها به خاطر حجم فراوان شهدا و مجروحین از فضا و کادر پزشکی تنها زایشگاه شهر نیز کمک گرفته شد. چه مجروحین جنگی که از مناطق عملیاتی به دزفول انتقال می یافتند و چه مجروحین موشکی که از سطح شهر جمع آوری می شدند بلافاصله در این دو بیمارستان و بیمارستان پایگاه وحدتی ارتش تحت امداد قرار می گرفتند. حضور پزشکان متعهد و دلسوزی چون دکتر بیگدلی، دکتر تابش و دکتر فروزش در کنار پزشکان اعزامی از سایر شهرهای ایران و به همت و تلاش کادر پزشکی و درمانی بیمارستان جان دهها مجروح جنگی و موشکی نجات یافت. این بیمارستان در جریان جنگ دو بار، مورد حمله موشکی قرار گرفت که بر اثر این حملات غیر انسانی به تعدادی از بیماران مجروح، جراحاتی به آنان وارد شد. این در حالی بود که اکثر مصدومین، اطفال و زنان بودند. سحرگاه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۶۲ و ۱۶ اسفند ۱۳۶۳ دو باری بودند که بیمارستان مورد حمله موشکی دشمن قرار گرفت.

امدادگران با وضو

ایامی که موشک می زدند واقعا کار ما سنگین بود. مردم خانه های خود را به امان خدا گذاشته و همه در اطراف شهر چادر زده و یا در اردوگاهها بسر می بردند. غالباً شبها موشک می زد چون تجربه شده بود که وقتی موشکی به جایی می زد لحظاتی بعد اطراف آن و یا در همان نزدیکی را دوباره موشک می زد و احتمال شهادت و یا مجروحیت زیاد بود، بنابراین وضو می گرفتیم و خالصانه با نیت شهادت به طرف محل اصابت موشک حرکت می کردیم. بعد

از اینکه مطمئن می شدیم که همه شهدا و مجروحین تخلیه شده اند، به طرف منازل مردم رفته و با مفتول و قفل های دستی درب و پنجره های خانه ها را که در اثر موج انفجار، شکسته و یا باز شده بودند، می بستیم و قفل می کردیم. گاهی تا صبح همان جا نگهبانی می دادیم تا صاحبانشان برگردند. البته حراست از مال و اموال مردم محدود به ایام موشکباران نبود بلکه این کار هر روزه ما به حساب می آمد. به دلیل حساست و اهمیت کار، حتی رزمنده های این حوزه که از جبهه به مرخصی می آمدند در نگهبانی و گشت های شهری به ما کمک می کردند. (ناصر آیری، از پاسداران سپاه دزفول)

بالاترین پروازهای برون مرزی

از آغاز جنگ تحمیلی (شهریور ۱۳۵۹) به رغم بمبارانهای متعدد دشمن بعثی، این پایگاه از جمله فعال ترین یگانها بوده و نقش بسیار مهم و موثری در دفاع از کیان کشور اسلامی داشته است. تقدیم شصت شهید، جانباز و آزاده خلبان از جمله شهید اسدزاده، هارونی، فرزین بیک محمدی و آزاد و ... همچنین تقدیم بیش از ششصد نفر شهید، جانباز و آزاده غیر خلبان (پایگاه و پدافند) از افتخارات این پایگاه به شمار می آید. پایگاه چهارم شکاری دزفول در طول جنگ بالاترین پروازهای برون مرزی را داشته و در حقیقت خط مقدم نیروی هوایی پرافتخار ارتش جمهوری اسلامی ایران را در طول هشت سال جنگ به عهده داشته است. کارکنان این یگان خصوصاً خلبانانی چون شهید بابایی و شهید اردستانی و ... در سخت ترین شرایط آغاز جنگ و بطور شبانه روز مشغول انجام وظیفه بوده اند. (روابط عمومی عقیدتی سیاسی پایگاه

تقدیر نامه ای از طرف حضرت امام

تلاش شبانه روزی خلبانان و کادر عملیاتی و پروازی این پایگاه برای تامین امنیت آسمان دزفول و حمایت از رزمندگان اسلام در دور کردن دشمن از حریم شهر، ضمن اینکه همواره سپاس و تقدیر مردم و امام جمعه دزفول را در پی داشت در ۲۶ آبان ۱۳۶۵ تقدیر حضرت امام را نیز به دنبال آورد. آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و جانشین فرمانده کل قوا در آن روز لوح تقدیر حضرت امام خمینی (ره) خطاب به پرسنل پایگاه هوایی دزفول را به فرمانده این پایگاه سرتیپ «حیب اله بقایی» اهدا کرد.

بوسه بر شجاعت

در اوج بمباران و موشکباران دزفول توسط رژیم بعث عراق، آیت الله قاضی، تیمسار بقایی، فرمانده وقت پایگاه چهارم شکاری دزفول را فراخواند و در جلسه ای مخفیانه به ایشان فرمود: مردم دزفول و شهرهای اطراف از بمباران و موشکباران دشمن بسیار ناراحت و متاثر هستند. از شما می خواهم انتقام این مظلومیت و شهادت ها را بگیرید و ترتیبی بدهید تا با بمباران مواضع ارتش عراق، این مردم روحیه بگیرند. تیمسار بقایی قول مساعد داد و از منزل آقا خارج شد. چند روز بعد ده ها هواپیما، عراق را بمباران کردند که اخبار آن در سطح ایران و جهان منتشر شد. حاج آقا خلبانان را به مهمانی دعوت کرد. در آن جلسه بود که دست خلبانان را بوسید و به شجاعت آنها آفرین

گفت. (حسین افتخاری، مجد دین، ص ۱۱۳)

ستاد اسکان خانواده‌ها

یکی از ستادهایی که در آن دوران فعال بود، ستاد امور مهاجرین بود، نقش این ستاد اسکان خانواده‌هایی بود که در جریان حملات موشکی بی‌خانمان می‌شدند. ما در اطراف شهر، ساختمان‌هایی دولتی داشتیم که ابتدا از آن‌ها برای این مهم استفاده کردیم و بعدها اردوگاههایی برای مهاجرین ساخته شد چون عموماً به دلیل انهدام منازلشان هیچ وسیله‌ای در اختیار نداشتند و ما علاوه بر تأمین آب و برق و وسایل اولیه، باید برای تأمین غذای آن‌ها هم اقدام می‌کردیم.

این ستاد که زیر نظر فرمانداری بود و متشکل از شهرداری، سازمان آب و برق، نماینده شهر، امام جمعه، اداره مخابرات و چند سازمان دیگر بود. مشخص کردن زمین ایجاد اردوگاه؛ ایجاد حمام و نصب تانکرهای آب و چادر گروهی از اولین اقداماتی بود که برای راه‌اندازی یک اردوگاه در اطراف شهر توسط این ستاد انجام می‌گرفت. ایجاد مطب پزشکی، نصب سکوهای سیمانی، استقرار خودرو آتش‌نشانی، راه‌اندازی نانویی و کارهایی این‌چنینی در ظرف چند روز انجام می‌گرفت که مثلاً اگر در وضعیت عادی امروز این کار را بکنیم، حداقل پنج شش ماه طول می‌کشد.

فکر می‌کنم جمعیت آن روز دزفول چیزی فراتر از ۱۲۰، ۱۳۰ هزار نفر بود که اسکان آن جمعیت در چند اردوگاه هرگز امکان‌پذیر نبود این‌جا بود که مردم مهربان و زحمتکش روستاهای اطراف دزفول به کمک آمده و

مردم را در هنگام خطر در منازل شان جای می دادند. ناگفته نماند که بسیاری از مردم شهر هرگز شهر را ترک نکردند. در بسیاری از چادرهای برپا شده در اردوگاهها فقط کودکان، پیرمردها و پیرزن‌ها تقریباً حضوری همیشگی داشتند چرا که آنها نسبت به دیگر مردم از آسیب‌پذیری بیشتری برخوردار بودند ولی بقیه مردم مرتب در بین شهر و اردوگاهها در تردد بودند. خوشبختانه برای دستیابی به چادرها و آلودگی‌های اردوگاهها رقابت چندانی بین خانواده‌ها نبود، چرا که بسیاری از مردم پناه گرفتن در اردوگاهها را عیب و عار می‌دانستند. (حمید صافدل، مسئول وقت امور اجتماعی فرمانداری)

اردوگاههای موقت مهاجرین

بعضی از شهرک‌های اردوگاهی از قبل برقرار بودند مثلاً شهرک سلمان فارسی اول اردوگاه یا کمپ یا محل مسکونی کارگران هفت تپه کاغذ پارس بود بعد چون زمینه توسعه داشت یک مقداری اردوگاه زدند بعد یواش یواش اردوگاه تبدیل به خانه‌های بلوکی شد و مردم در آن مستقر شدند، یا شهرک حمزه که در شمال شرق دزفول است آن هم اول به صورت اردوگاهی بود یواش یواش کانتینر آوردند مردم را در کانتینرها جا دادند بعد کم کم ساختمان کردند و به اردوگاهی تبدیل شد که مردم توانستند آنجا سکونت پیدا کنند. یا شهرکهای شهید اشرفی اصفهانی و شهیدرجایی هم اول به صورت چادر بودند بعد به مرور زمان به اردوگاههایی دائمی تبدیل شدند و در آنجاها هم اتاق‌هایی بلوکی ساخته شد تا مردم در آنها سکونت موقت پیدا

کنند. در این نوع اردو گاهها خانواده ها هر کدام در یک اتاق جای گرفتند و با انتقال امکانات اندکی از وسایل زندگی خود یک نوع زندگی موقت و در حال اضطرار را در آنجا تجربه می کردند. بهر صورت از نظر بهداشتی، از نظر آب و فاضلاب مشکلات خیلی زیادی داشتند منتهی خب آنها را تحمل می کردند چون می گفتند این همه فشار به خاطر اسلام است. جنگ، تحمیلی است و باید کمک کرد. خیلی از مردم بچه هایشان در جبهه ها بودند و خانواده هایشان در اینجا بودند در عین حالی که خانواده هایشان وضعی آواره داشتند اما بچه هایشان در جبهه بودند. هم پدر و مادر راضی بودند که بچه شان در جبهه باشد، هم بچه راضی بود که در حال دفاع از حریم مردمش بود علی رغم اینکه فشار روی خانواده اش بود. رزمنده هایی که متأهل بودند زن و بچه هایشان آواره بودند اما خودشان هم در خدمت جنگ بودند. مردم واقعاً کمک کردند یعنی واقعاً حس تعاون و همدلی و همدردی در سطح خیلی خوبی بود که می دانستند وقتی با خانمی مثلاً با دو تا بچه روبرو می شدند که شوهرش در جبهه است، مردم کمک می کردند که مثلاً اگر خریدی بود، یا کاری داشت، آنها برایش انجام می دادند. آن روزها انس و الفت ها خیلی زیاد بود. زندگی رنگ خدایی داشت. رنگ اخلاص بود. (محمود عنایتی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

روز مقاومت اندیمشک

۴ آذرماه ۱۳۶۵ از روزهای به یاد ماندنی در مقاومت هشت ساله مردم منطقه شمال خوزستان خصوصاً مردم دلیر شهر اندیمشک می باشد که یکی

از وحشت انگیزترین و متفاوت ترین حملات هوایی دشمن در طول سالهای جنگ علیه یک شهر بی دفاع اتفاق افتاد. در این حمله هوایی که ده ها فروند هواپیمای جنگی ارتش بعث عراق در آن مانور می دادند بیش از ۱۵ دقیقه شهر اندیمشک را هدف بمباران و گلوله باران هوایی خود قرار دادند و تعدادی از مردم بی دفاع را به شهادت رساندند. اندیمشک در طول دفاع مقدس حدود یک هزار شهید تقدیم اسلام نمود که بسیاری از شهدای این شهر در جریان ۵۲ حمله موشکی دشمن به شهادت رسیده بودند. اندیمشک دروازه ورودی خوزستان و اولین سنگر دفاعی استان به حساب می آید که به لحاظ وجود خط راه آهن، برای جابه جایی رزمندگان اسلام در سالهای جنگ از اهمیت خاصی برخوردار بود.

مسئولیتی سنگین برای بسیج

چون مسجد ما در انتهای شهر بود گروهک هایی مانند پیکار و منافقین از فرصت استفاده کرده و موجبات آزار مردم و بچه های بسیج فراهم می آوردند. در آن روزها، یکی از کارهای ما این بود که اطلاعیه ها و شعارنویسی گروهک ها علیه نظام را که آنها شبانه انجام می دادند، پاکسازی نمائیم. البته موفق شدیم تعدادی از آنها را دستگیر کنیم.

در اوائل جنگ به واسطه اینکه جاده اندیمشک - اهواز زیر توپ دشمن قرار داشت، تردد در این مسیر خیلی کم انجام می شد و چون بیشتر تردها از جاده ماهشهر، اهواز، شوشتر، دزفول صورت می گرفت این باعث شده بود که مسئولیت ما سنگین تر شده و مواظبت بیشتری به خرج دهیم تا خطری

مردم را از ناحیه گروهک ها تهدید نکند. گاهی اوقات رزمندگانی که به شهر می آمدند و سردرگم بودند و جایی را نمی شناختند، آنها را به مسجد می آوردیم و از آنها پذیرایی می کردیم. ما همچنین موجبات خواب و استراحت آنها را مهیا کرده و سپس آنها را به مقرهایشان راهنمایی می کردیم. یکی دیگر از کارهایمان امنیت جاده هایی بود که کامیون های حمل سوخت از آن عبور می کردند. از دیگر مناطق حساس که امنیت آنها را ما به عهده داشتیم ایستگاه برق دزفول و همچنین تنها پمپ بنزین شهر بود که در حوزه استحفاظی ما قرار داشت و همین ها باعث شده بود که موقعیت بسیج نجفیه مهم و حساس شده و از اهمیت بالایی برخوردار باشد.

در روزهای پر خطر موشکباران امر نگهبانی و گشت زنی در شهر به منظور حراست از اموال مردم هرگز قطع نمی شد. تعدادی از نیروهای نوجوان که به واسطه کمی سن نمی شد به جبهه اعزام شوند در مسجد می ماندند و ما در کارهای متفرقه از آنها استفاده می کردیم. (محمدحسن فضیلت پناه از پاسداران سپاه دزفول)

«شهر نمونه»

سرانجام مردم و دولت جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۴ شهر دزفول را به پاس حماسه مقاومتش به عنوان «شهر نمونه» معرفی کردند. آنچه که این شهر را شهری افسانه ای در مقاومت و پایداری نشان داده است و در همان سالها حیرت دوستان و دشمنان را برانگیخته بود، جاری و ساری بودن جریان زندگی در زیر انواع تهدیدات و حملات بوده است. به طوری که

شهادت بیش از ۸۰ نفر در یکی از خیابانهای شهر و شهادت دسته جمعی اعضای چند خانوار در یک حمله موشکی، شهادت ۱۳ نوجوان بسیجی در یک بسیج مسجد، نمونه هایی از این حضور بی وقفه می باشد. از طرفی ذکر این نکته ضروری است که اکثر شهادت ها در زیر سایه انواع تهدیدات رادیو تلویزیونی بوده است که از قبل، دشمن در جنگی روانی برای ترساندن بیشتر مردم حملات را اعلام می کرده است.

این شهر کوچک با داشتن سه گلزار شهید در سه گوشه شهر اکنون نیز افتخار دارد که در فضایی روحانی و معنوی متأثر از فرزندان شهید خویش به زندگی مومنانه خود ادامه می دهد و همچنان پیشتاز در حمایت از دست آوردهای انقلاب اسلامی می باشد.

شهری افسانه ای

دزفول قهرمان، شهر توپ ها و موشک ها و به قول عراقی ها «بلد الصواریخ»، در طول سالهای دفاع مقدس صدها بار مورد هجوم و دشمنی حزب بعث عراق و ارتش اشغالگر او قرار گرفت و در طول ۲۷۰۰ روز مقاومت، ۲۶۰۰ شهید، ۴۰۰۰ جانباز، ۴۵۲ آزاده و ۱۴۷ مفقودالایر تقدیم اسلام و آرمانهای حضرت امام نمود.

در مورخ چهارم خرداد ۱۳۶۶، لوح زرینی به عنوان شهر نمونه مقاومت به دزفول اهداء شد و مراسمی برای نصب آن در میدان فتح المبین (یعقوب لیث) با حضور بعضی از شخصیت ها و مسئولین کشوری و منطقه ای برگزار گردید. در خبرهای آن روز آمده است:

از لوح زرین تقدیر که به منظور ارج نهادن به ایثار گریها و مقاومت مردم قهرمان دزفول که به عنوان شهر نمونه و مظهر استقامت ملت ایران برگزیده شد، بعد از ظهر روز گذشته طی مراسم باشکوهی در میدان فتح المبین پرده برداری و به اهالی غیور این شهر تقدیم شد.

لوح زرین مقاومت

متن لوح زرین شهر نمونه مقاومت، به دزفول :

بسم الله الرحمن الرحيم

بلده طيبه و رب غفور قرآن كريم

دزفول قهرمان

سجاده نشینان سنگر عشق و حماسه، ترا در فرات خون مظلومیت زمان، شستشو دادند، فرزندان شهید و شیرین شهادت نوشیده این ملت، به خون وضو سازند و با طهارت روح و نفس، پیشانی بر خاک ساییده « و رب غفور » را بر این همه مقاومت و پایداری، دلاوری و پایداری، ایثار و جوانمردی سپاسگذاریم.

دزفول قهرمان

ای مهبط ملائکه الله، ای سرزمین شاهدان شهید، ای بستر خروش حماسه جاوید و ای پایگاه نور ترا همین عزت و افتخار بس که در راه اعتلای کلمه الله و شهادت بر کلام حق که فرموده بود: فاستقم كما امرت مقاومت نمودی و همچون ابراهیم خلیل، فرزندان را یکایک در دفاع از حرم و حریم اسلام محمدی سخاوتمندانه قربانی کردی و در تشهد خون بر کلام صادق رسولان

شهادت دادی. معراج مردان تو بود که تا سرا پرده قاب قوسین پر کشید و مرگ را از دامن ملت ایران بزود و بر قبرستان تاریخ فرستاد. نعمت گسترده ایمان و تقوی شهادت و شرافت و فرزندان صالح و غیور گوارای تو باد ای شهر شهیدان ای شهر بیدار دلان ای شهر مردان پیکار جوی همه صحنه‌ها ای شهر خروشدگان بر سر بیداد این تاج افتخار و لوح مقدس شهرنمونه مقاومت بر تارک تو ای دزفول دلاور، و بر سر دلیر مردان و شیر زنان زبینه و مبارک باد.

دزفول ای اسوه مقاومت پایدار، آیندگان و پویندگان خط رسالت نبوی و طلایه داران پرچم ولایت علوی و بانیان حرمت شهادت و امامت سرخ حسینی همواره با عنایت و ره جویی از مناره نور و تنوره سرخ به آسمان بر کشیده عشقت تحت زعامت و قیادت ولایت راهبری سترگ از سلسله جلیله سید و سالار شهیدان خمینی بت شکن به ندای نصرت طلبی حسین ابن علی (ع) لبیک خواهند گفت.

چهارم خرداد یکهزار و سیصد شصت و شش

سید علی اکبر محتشمی وزیر کشور

جنگ شهرها

تعداد حملات ارتش بعث عراق به شهرهای مختلف ایران، اگرچه تابعی از حوادث و رویدادهای سیاسی- نظامی هشت سال جنگ تحمیلی بوده است ولی در تقسیم بندی سالانه جنگ، توزیع این حملات متفاوت بوده است. این حملات که از ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ آغاز و تا ۱۹ مرداد ۱۳۶۷ به پایان رسید، بیشترین فراوانی تعداد خود را در سال ۱۳۶۵ (۲۰/۲ درصد) شامل شده

و کم ترین آن مربوط به سال ۱۳۶۳ (۵/۲ درصد) می باشد. همچنین این حملات به تفکیک سالی های متوالی به شرح ذیل می باشند: سال ۱۳۵۹، ۴۱۳ مورد- سال ۱۳۶۰، ۵۷۱ مورد- سال ۱۳۶۱، ۴۷۶ مورد- سال ۱۳۶۲، ۲۶۰ مورد- سال ۱۳۶۳، ۲۴۶ مورد- سال ۱۳۶۴، ۷۰۰ مورد- سال ۱۳۶۵، ۹۶۲ مورد سال ۱۳۶۶، ۷۴۵ مورد و سال ۱۳۶۷، ۳۰۶ مورد که جمعاً در طول ۹۶ ماه جنگ تحمیلی ۴۷۶۹ مورد به شهرهای ایران حمله صورت گرفته است.

توزیع حملات شهری

از آغاز تا پایان جنگ شهرها بالغ بر ۱۲۷ شهر به علاوه جزایر جنوبی کشور مورد تهاجم قرار گرفته است. در بین این شهرها، آبادان با بیش از ۱۰۱۷ بار، بیش از همه، مورد تهاجم واقع شده، این تعداد معادل ۲۱/۳ درصد از کل مجموع حملات به کلیه شهرهای کشور است. شهر اهواز، با ۳۱۶ بار حمله و ۶/۶ درصد از کل حملات به شهرها، در درجه دوم قرار گرفته و سپس دزفول ۲۴۱ تهاجم یا ۵/۱ درصد از کل حملات را تحمل نموده است. جمع بندی داده های موجود از تعداد شهدا در طول دوران جنگ شهرها بیش از ۱۷۷۷۴ نفر است که در اثر ۴۷۶۹ بار تهاجم به بیش از ۱۲۷ شهر کشور ایجاد شده است همچنین تعداد مجروحان بالغ بر ۵۹۰۹۹ نفر می باشد. یعنی در مجموع آمار تهاجم به مراکز مذهبی- فرهنگی، آموزشی، درمانی، کشاورزی ۴۷۶۹ مورد بوده است.

توزیع حملات به شهرهای کشور برحسب ابزار تهاجم به شرح ذیل بوده

است: هواپیما، ۳۰۰۹ بار، بالگرد ۲ بار، موشک ۲۳۳ بار، توپخانه ۱۵۲۲ مورد، خمپاره ۳ مورد، جمع کل ۴۷۶۹ مورد

آمار تلفات خودی به تفکیک شهدا و مجروحان در طول ۹۶ ماه جنگ تحمیلی به شرح ذیل می باشد: تلفات بر حسب تهاجم با هواپیما، ۱۶۵۱۴ شهید ۴۲۹۲۸ مجروح، جمع کل ۵۶۴۴۲ نفر، تهاجم بر حسب اصابت موشک، شهدا ۲۹۸۲ نفر، مجروحان ۱۰۷۰۰ نفر جمع کل ۱۳۳۸۲ نفر، تهاجم به حسب تهاجم با توپخانه شهدا ۱۵۵۴ نفر، مجروحان ۵۴۷۱ نفر جمع کل ۷۰۲۵ نفر، تهاجم بر حسب خمپاره ۲۴ نفر مجروح، تهاجم بر حسب بالگرد تلفات نداشته است. جمع کل شهدا با انواع ابزار تهاجم ۱۷۷۷۴ نفر، مجروحان ۵۹۰۹۹ نفر، جمع کل ۷۶۸۷۳ نفر

قدرشناسی امام از دزفول

اگرچه حضرت امام از نخستین روزهای هجوم دشمن به میهن اسلامی با سخنان آرام بخش و روحیه آفرین خود، مهندسی مقاومت و ایستادگی را با تک تک واژه های الهی خویش پی ریزی می کرد و به عنوان معمار بزرگ پایداری، ملت ایران را برای ایستادگی در مقابل اشغالگران فرا می خواند، اما وقتی در جریان مقاومت مردم دزفول قرار گرفت، (که علی رغم شهادت های دسته جمعی و خانوادگی که تا آن روز در تاریخ انقلاب اسلامی سابقه نداشت، اما نه تنها مقاومت کرد، بلکه مردم دیگر شهرها را به مقاومت می خواند) آن حضرت هرگز نگران حماسه مقاومت مردم این دیار نشد، بلکه هر جا سخن از دزفول بود، به نوعی از آن ها سپاسگزاری و قدرشناسی می نمود.

حضرت امام از مورخ ۵۹/۷/۱۷ که مصادف با اولین حمله موشکی به این شهر بود تا مورخ اول آبان ماه ۱۳۶۲ در مجموع ۵ بار در دیدارهای عمومی و سخنرانی‌های رسمی از مردم دزفول یاد کرده و ضمن ستایش مقاومت مردم در مقابل اشغالگران، مجامع بین‌المللی را که در برابر جنایات رژیم بعث عراق در دزفول ساکت نشسته‌اند، مورد نکوهش و سرزنش قرار داده‌اند.

به امام نگوئید

در ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۹، آیت‌الله منتظری قائم مقام رهبری در بین مردم دزفول، حضور یافتند و برای مردم سخنرانی‌های جداگانه‌ای ایراد نمودند. آیت‌الله منتظری پس از بازگشت به قم، در مراسم نماز جمعه آن شهر گفت: «من فراموش نمی‌کنم وقتی که به شهر دزفول وارد شدم و با خرابیها، شهدا و مجروحین روبرو شدم ضمن ملاقات با یکی از مجروحین از من خواست که امام را از جریان حمله ناجوانمردانه عوامل حکومت بعث عراق مطلع نسازم؛ زیرا امام ناراحت و متاثر می‌شوند و همچنین اظهار داشت که مردم دزفول تا آخرین قطره خون خود و فرزندانشان از کشور عزیز ایران دفاع خواهند کرد.»

شما دزفولی‌ها امتحان دادید

حضرت امام در تنها دیدار با برخی از مردم دزفول در مورخ ۷ دی ماه ۱۳۵۹، وقتی هفتصد نفر از خانواده‌های معظم شهدای دزفول و دیگر شهرهای جنگ زده به زیارت ایشان در جماران نائل آمدند، مصیبت‌های

وارده به مردم را یک امتحان الهی خواند و به خاطر قبولی در این امتحان از آنان ستایش نمود:

«پیغمبرهای بزرگ، اولیاء بزرگ امتحان شدند، حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه، امتحان شد. اولاد و احفاد او هم امتحان شدند و همه ما امتحان می شویم و همه بشر امتحان خواهند شد. شما دزفولی ها و اهوازی ها و سوسنگردی ها امتحان دادید و خوب از امتحان بیرون آمدید...»

ایشان در ادامه از اینکه در کشور جناح بندی ها سیاسی و اغراض شخصی مانع از پرداختن کشور به موضوع جنگ و جنگ زده ها شده است، اظهار تأسف نمودند:

«من خجالت می کشم وقتی که شماها را می بینم که از خوزستان و خرم آباد و از جنوب و از غرب آمده اید و آن همه رنج دیده اید و آن همه جوان های شما شهید شده اند و آن طور خانه های شما خراب شده اند و وقتی که بیاید در این جا ببینید اوضاع طور دیگری است، سرخون شما دعواست»

من مباحث می کنم

نقش مؤثر و بی بدیل نمازهای جمعه در دزفول در زیر آتش و خون در برانگیختن روح مقاومت و پایداری در لایه های مختلف اجتماع و تأثیر معنوی آن در تقویت باورهای دینی و آگاهی های سیاسی، حضرت امام را برآن داشت که در مورخ ۹ آذر ۱۳۶۰ به آن مباحث کند:

«من وقتی جماعت های روز جمعه بعضی از بلاد خوزستان را مثل آبادان و اهواز، اینها را و دزفول و اینها را می بینم واقعاً پیش خودم یک مباحثاتی

می‌کنم که ما یک همچه جایی را داریم. اسلام یک همچه مناطقی را دارد با منطقه‌ای که هر آنش دارد بمباران می‌شود، جماعتش به آن قدرت، امام جماعت‌هایش به آن قدرت صحبت می‌کنند، جمعه‌اش به آن طور با عظمت ایجاد می‌شود. جمعه‌ای که در بلاد جنگی ایجاد می‌شود غیر جمعه‌ای است که در تهران یا در قم یا در جاهای دیگر ایجاد می‌شود، آنجا یک خاصیت خاصی دارد. جمعه‌های این بلاد جنگی، روحیه به ایران می‌دهد، روحیه به ارتش می‌دهد.»

به دزفول می‌روم

پخش خاطره‌ای منسوب به حضرت امام در آن روزها، نوعی روحیه را برای مردم دزفول به ارمغان می‌آورد که نشان از علاقه مردم به حضرت امام بود، مضافاً اینکه نوعی آرامش و امید و رضایتمندی را در بین مردم سبب می‌شد.

«حجت الاسلام حاج «علیرضا رفیعی» درباره شرایط سخت موشکباران دزفول گفت: آقای «محمدعلی انصاری» از بیت امام برایم نقل کرد: در دیداری که حضرت آیت‌الله واعظی طوسی تولیت آستان مقدس رضوی با امام داشتند، ایشان از امام خمینی «ره» دعوت کردند چند روزی برای رفع خستگی و زیارت امام رضا(ع) به مشهد مقدس مشرف شوند. امام عظیم‌الشان در پاسخ [نقل به مضمون] فرمودند: «اگر قرار باشد روزی از جماران خارج شوم، ابتدا به دزفول می‌روم.»

محمدعلی انصاری از روحانیون شهر مقاوم قم است. این روحانی گرانقدر

در دوران جنگ از طریق لشکر ۵ نصر خراسان عازم جبهه‌های جنوب شد و در عملیات والفجر ۸ شرکت داشت.

به احترام مردم دزفول

علاوه بر سخنان روحیه بخشی امام و مسئولین که در جایگاه زمانی خود از اهمیت والایی برخوردار بودند، بیان بعضی از خاطرات و رویدادهایی که در سطح سران و مسئولین عالی رتبه کشور رخ می داد و انعکاس مقاومت مردم دزفول در خارج از مرزها را نشان می داد، برای تقویت روحیه مردم بسیار کارساز و مؤثر بود، دکتر علیرضا صدرا، نماینده چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی دزفول، در سالهای پایانی جنگ، یکی از آن خاطره ها را به یاد دارد:

«زمانی که با وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و رئیس مجلس شورای اسلامی، آقای ناطق نوری وارد جلسه ای جهانی که رؤسای کل کشورهای اسلامی و غیراسلامی شرکت داشتند، شدم. تمام وزرای امور خارجه جهان حضور داشتند و از بلندگویی مجلس اعلام شد وزیر امور خارجه ایران و رئیس مجلس و نماینده مردم دزفول از جمهوری اسلامی وارد مجلس شدند. بنده دیدم اضافه بر اینکه تمام وزرای کشورهای اسلامی تمام قد بلند شدند، ادوارد شوارناتزه وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی نیز برخلاف انتظار ما تمام قد بلند شده بود. او گفت: می دانی چرا جلوی شما بلند شدم؟ گفتم: نه، نمی دانم. او گفت: به خاطر اینکه شما نماینده مردم دزفول هستی. خیلی تعجب کردم و پرسیدم: چرا؟ گفت مردم دزفول

با مقاومت و شجاعت خود بر موشک‌های گول پیکر اسکادبی و فراگ ۷ روسی ۲ تنی اتحاد جماهیر شوروی غلبه کردند و ما و صدام را شکست دادند و شهرشان را خالی نکردند. ۸ سال دفاع کردند و موشک‌های ۱۲ متری و ۹ متری ما نتوانست آنها را شکست بدهد؛ بلکه آنها ما را شکست دادند. من به احترام مردم بزرگ دزفول جلوی شما تمام قد بلند شدم.»

کانون مراجعات مردمی

حضور معنوی و روحیه بخش آیت الله سیدمجدالدین قاضی در کنار مردم دزفول به عنوان روحانی پیشرو و انقلابی از یک نگاه، و نمایندگی ایشان از طرف حضرت امام(ره) در بین مردم دزفول از نگاه دیگر، نقشی مؤثر، محوری و تعیین کننده را در مقاومت این شهر ایفا نمود.

حضرت آیت الله قاضی به عنوان پیشروترین روحانی دزفول در جریان وقایع و حوادث انقلاب اسلامی با پشتیبانی‌های علنی خود از نیروهای انقلابی مخالف رژیم شاه، در بین مردم دزفول از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شد و علی‌رغم وجود روحانیون طراز اول دیگر در این شهر، ولی به سبب دلایل یاد شده، از بدو انقلاب اسلامی تا روزهای سخت دفاع مردمی به عنوان کانون مراجعات مردمی مطرح بود. روحیه خستگی‌ناپذیر و جوان‌گرایی ایشان در کنار تدبیر و قاطعیت انقلابی، ضمن اینکه از ایشان شخصیتی موجه و قابل اتکا در بین مردم پدید آورده بود، نفوذ دینی و معنوی ایشان را نیز در لایه‌های مختلف اجتماع خصوصاً در بین مردم متدین و انقلابی، باعث شده بود. این نگرش تبعیتهای عمومی از دستورات و توصیه‌هایش را در بین مردم باب کرد.

این موضوع خصوصاً در روزهای اول جنگ و موضوع تردید آور مشروعیت یا عدم مشروعیت ترک شهر که مردم از آن به عنوان فرار از جنگ یاد می کردند، نمود بیشتری پیدا کرد. سادگی و صمیمیت کلام و رفتارش در بین لایه های مختلف اجتماع از او شخصیتی پذیرفتنی، دلسوز و قابل اعتماد پدید آورده بود که تبعیت از حرفهایش را جاری و ساری می نمود.

نماد مقاومت و پایداری

یکی از صحنه هایی که ترجمان مقاومت و پایداری مردم در مقابل اراده دشمن برای تخلیه شهرهای جنگی به حساب می آمد، برگزاری باشکوه نمازهای جمعه در زیر بارش توپ ها ، خمپاره ها ، بمب ها و موشکباران بود. در جریان جنگ تحمیلی شهرهای آبادان و دزفول با برگزاری بی وفقه نمازهای جمعه، حیرت جهانیان را برانگیختند. این مراسم در حالی برگزار می شد که بارها دشمن این دو شهر را تهدید به حملات توپخانه ای ، هوایی و موشکی نموده و حتی در جریان اقامه نماز ، نمازگزاران را مورد هدف قرار می داد. مرحوم آیت الله غلامحسین جمی و مرحوم آیت الله سید مجد الدین قاضی دزفولی مجاهدین نستوهی بودند که علاوه بر حضور مستمر در شهر و برگزاری نمازهای جمعه، مردم و رزمندگان را به پایداری و مقاومت دعوت نموده و همواره روحیه بخش مردم در مقابل اشغالگران بودند.

ایستگاه صلواتی

حضور رزمندگان یگانهای مستقر در اطراف دزفول، در نماز جمعه به

امامت آیت الله قاضی، ضمن اینکه خود یکی از جلوه‌های وحدت آفرین بود که هر بار انعکاسی رسانه‌ای می‌یافت؛ زمینه‌ای را نیز فراهم آورد که به پیشنهاد آیت الله قاضی، ایستگاه صلواتی طبخ و توزیع نهار برای رزمندگان راه اندازی شود. این اقدام که از سال ۱۳۶۰ ابتدا در حسینیه پیر نظر و سپس در مسجد جامع صورت پذیرفت، با استقبال گرم مردم دزفول نیز روبرو شد. مردم با تقدیم نذورات و هدایای خود به ستادی که برای این کار راه اندازی شده بود، بر رونق آن افزودند. ایستگاه صلواتی از این جهت که فاصله رزمندگان تا مقرهای دور و نزدیک شان را برای صرف نهار کوتاه می‌نمود، مورد استقبال رزمندگان واقع شد. به علت عدم امکان پیش بینی آمار رزمندگانی که در هر جمعه به دزفول می‌آمدند، گاه غذای طبخ شده اضافه می‌آمد که ستاد آن را بین مردم توزیع می‌نمود.

یک گله گوسفند نذری

در دوران دفاع مقدس، در روزهای جمعه، مسولین یگان‌های رزمی سپاه و ارتش، نیروهای مستقر در پادگانها را جهت شرکت در نماز جمعه و تقویت روحی روانی و معنوی آنان به دزفول اعزام می‌کردند. در پی این اقدام، آیت الله قاضی تلاش مضاعفی را برای تهیه و تدارک نهار صلواتی آغاز کردند تا آنجا که نهار صلواتی تبدیل به انواع خدمات صلواتی گردید و مردم جهت رفع گرفتاری و برآورده شدن حاجات و شفای بیماران خود، نذوراتشان را جهت تأمین مایحتاج نهار صلواتی به ستاد نماز جمعه تحویل می‌دادند. گوسفندانی که همه هفته به ستاد تحویل می‌گردید تبدیل به یک

گله گوسفند شده بود. «(محمدحسین قانعی، مجد دین، نیلوفران، ۱۳۹۱)

مجروحین نش ماهه

تاثیر صحنه های شهادت مظلومانه مردم دزفول بر روح و روان شهید رجایی به گونه ای بود که او در ۲۶ مهر ماه در سازمان ملل در باره کشتار مردم دزفول سخنان دردناکی را بیان نمود، نخست وزیر در قسمتی از گزارش خود گفت: من پریروز مستقیماً از جبهه جنگ عازم اینجا شدم، کشته ها و مجروحینی را که دیدن آنها دل هر انسانی هر چند کم احساس را بدرد می آورد؛ به چشم خود نظاره کردم، موشکهای ۹ متری زمین به زمین که به شهر دزفول پرتاب شده، قسمت اعظم شهر را بر سر مردم شریف و قهرمان آن دیار خراب کرده است. در دزفول متجاوز از سی کودک مجروح کمتر از ۶ ماه را که هم اکنون در بیمارستان این شهر بستری هستند، دیدم.

پاسداران نوجوانان

با شروع جنگ نیروهای زیادی به بسیج هجوم آورده بودند. شب ها امنیت شهر در دست بسیجیان بود، نیروهای بزرگسال به جبهه می رفتند نوجوانان در جلسه قرآن و خدمات رسانی و آموزش بسیج شرکت داشتند خدمات شهری مثل فروش برنج و روغن و غیره در مسجد انجام می گرفت. چند روزی بود بچه های بزرگسال به دوره آموزشی رفته بودند و نوجوانان جای آنها را پر کرده بودند. (محمدرضا اسد مسجدی از نیروهای بسیج)

مباهات دولت به مردم دزفول

شهید رجایی علاوه بر آن در ۳ آبان ماه یعنی یک روز قبل از سومین حمله موشکی به این شهر پیامی ویژه که حاکی از ستایش روح پایداری مردم می باشد، به دزفول ارسال کرد. این پیام که نوعی مباهات دولت به مردم خود نیز محسوب می شود، بیانگر قدرشناسی نظام جمهوری اسلامی از مردم دزفول است: ای دزفول، ای شهر افتخار و مبارزه، هر فریادی که از گلوی زنان مبارز تو برمی خیزد در خط تداوم فریاد دلاورانه زینب است در طول تاریخ شرف و شهادت، تا سرنگونی بساط ظلم و کفر، و تا شرف و شهادت هست، این فریاد هم هست، پر خروش باد این فریاد و طنین، این فریاد در جوشش خون شهیدان بر متن پرچم سرخ و خونین توحید رنگی جاودانه می زند تا بر فراز هر بام، هر قله، هر مناره، جز پرچم لا اله الا الله به اهتزاز درنیاید، پر طنین باد خون شهیدان تو.

ای دزفول، ای شهر مرد خیز، مرد پرور، از ما به خونین شهر، به آبادان، به اهواز، به سوسنگرد، به تمام شهرهایی که انقلاب را با خون و شرف پاس می دارند بگو، هر ذره خاک ما تمامی شرف ماست و ما با خون خویش پیمان بسته ایم که با شرف بمانیم، بگو صبح توحید به شام کفر چیره خواهد شد و آنگاه ما از خون عزیزان خویش به آسانی نخواهیم گذشت. (محمدعلی رجایی، فرزند ملت در آیین انقلاب اسلامی، ص ۳۴۵)

شهری آزاد و قهرمان

آقای هاشمی در ۲۹ تیر ماه ۱۳۶۱ به دنبال بمباران ایلام، در خصوص

مقاومت مردم دزفول در نماز جمعه تهران گفتند: امروز دزفول در دنیا به عنوان دژ مقاومت شناخته شده که نزدیک دو سال موشک ها و گلوله های صدام را تحمل کرده و خم به ابرو نیاورده و امروز شهری است آزاد و قهرمان و مردم دزفول امروز بهترین اعتبار را در دنیا دارند..... ما انتظار داریم که برادرانمان و خواهرانمان با همان مقاومت های نمونه دزفول و اهواز برای اعتبار رزمندگان ما و برای نشان دادن چهره کثیف صدام این کمک را به جبهه بکنند و بدانند دوران اینگونه جنایات هم به زودی سپری می شود. (پس از بحران/ هاشمی رفسنجانی ص ۱۸۵)

استمداد از پزشکان

«گاهی روزانه بیش از ده نامه برای مقامات و دستگاه های اجرایی می نوشتم و مسائل خرد و کلان را پیگیری می کردم. گاهی از وزرا سؤال می کردم. یکبار از محمد سلامتی، وزیر کشاورزی، درباره عدم تکمیل و راه اندازی کارخانه شیر پاستوریزه در حوالی شوش سؤال کردم و حاصل کار، اهتمام دولت برای تکمیل آن طرح اقتصادی بود. همچنین وقتی گاز نایاب می شد، مردم با کپسول های خالی ساعت ها در صف می ماندند. به سیدمحمد غرضی، وزیر نفت، تذکر می دادم و به او فشار می آوردم که با طبع او سازگار نبود ولی ملایمت به خرج می داد. در یک دوره شهر ناامن بود و پزشک متخصص در شهر یافت نمی شد. مردم از من انتظار اقدام داشتند. وزارت بهداشتی همکاری خوبی داشت، ولی موشکباران به پزشکان متخصص در حد نیاز اجازه کار نمی داد. به ناچار

اطلاعیه ای در جراید منتشر کردم و از پزشکان کشور استمداد کردم. واکنش خوبی نشان داده شد و تعدادی پزشک متخصص داوطلبانه رهسپار دزفول شدند. (سید احمد زرهانی، به سوی روشنایی ص ۱۹۴)

شهادی غریب

در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ من به اتفاق برادران همکارم در حوزه مقاومت بسیج حمزه سیدالشهداء، غلامحسین سخاوت و حسین افتخاری به شهیدآباد رفتیم. تا وضعیت شهدا را در آنجا بررسی کنیم. واقعا صحنه های تکان دهنده بسیاری به چشم می خورد. جنازه های شهدا را در تابوت ها در صفی طولانی روی زمین چیده و آماده دفن کردن بودند. ولی آه و حسرت که کسی نبود که آنها را از زمین برداشته و به طرف مزارها ببرد. چرا که مردم در زمان تهدید به اطراف شهر رفته و اثر چندانی از آنان به چشم نمی خورد. ما سه نفری اطراف یکی از تابوت ها را گرفته تا به طرف قبرهای مورد نظر ببریم. ولی کسی نبود که طرف دیگر تابوت را گرفته تا آن را حمل نماییم. به ناچار و با زحمت زیاد آن را به کنار قبرها برده و به افراد مسئول سپردیم. در آنجا بواسطه ازدیاد شهدا، یک دستگاه لودر مشغول در آوردن یک شیار بزرگ جهت مهیا کردن قبرها بود. تعدادی از جنازه ها را در قبرها گذاشته و افرادی در حال خواندن تلقین آنها بودند. افرادی دیگر هم دیواره قبرها را می ساختند. بازماندگان و خویشان و اقوام آنها با گریه های جانسوزشان همه چیز را تحت شعاع خود قرار داده و همه چشم ها بارانی بود. تعداد زیادی از جسدها هم بلا تکلیف روی زمین مانده وضعیت آنها معلوم نبود. از طرفی

قبرهای آماده هم بسیار کم بودند و برای همین مظلومیت خاصی بر شهدا حاکم می نمود. (ناصر آیرمی، از نیروهای سپاه دزفول)

یک شهر بسیجی

در دزفول، بعضی از روزها نانوایان نان را رایگان به مردم می دادند. گاهی پایگاه چهارم شکاری غذا درست می کرد و به ما می داد و بسیج هم آنها را بین خانواده های نیازمند تقسیم می کرد. بسیجیان گاهی تا یکماه به خانه نمی رفتند در مسجد بودند. ولی بدلیل نیاز آنها، خود را وقف بسیج می کردند. بسیجیان از اقشار مختلف جامعه و کارگر و بنا و مکانیک و محصل بودند و یک روز هم گشت و بازرسی قطع نمی شد. گاهی که رادیو عراق تهدید می کرد شهر خلوت می شد، بسیجیان بیشتر به گشت می رفتند. گشت پیاده، موتوری، ماشینی و به محض موشکباران همه به نقطه موشکی می آمدند و تا صبح در آنجا بیدار می ماندند و کمک می کردند. در جریان عملیات بدر که خیلی خطر جدی بود و مسجد پاسداران موشک خورد، شهید عبدالحسین صحتی و من در پارک آنطرف پل چادر زدیم و شبی بیست نفر گشت شبانه داشتیم و بسیج هیچ وقت تعطیل نشد. (عزیز بخیط قصاب از نیروهای بسیج دزفول)

تشکیل ستاد کمک به دزفول

شدت حملات وحشیانه دشمن به دزفول و اصرار او بر درهم شکستن اراده مردم این شهر باعث شد که روز به روز و به هر بهانه ای ارتش بعث عراق شهدا و مجروحین فراوانی از مردم بگیرد، علاوه بر آن انهدام خانه و

کاشانه مردم در حملات سهمگین موشکی امکان بازگشت مردم به شهر را غیر ممکن سازد، هم به دلیل اصرار مردم در شهر و هم به لحاظ توجه خاص حضرت امام به این شهر، ستادی به فرمان حضرت امام برای کمک به مردم دزفول تشکیل شد تا اوضاع شهر را سر و سامان بخشد. امام طی حکمی آیت الله مهدوی کنی را مامور این کار نمود.

به اعتبار حکم امام

آیت الله مهدوی کنی مدیر با تجربه ای به نام «آیت» را مسئول ایجاد یک ستاد در دزفول کرد، آقای آیت فرد با درایت و متشرعی بود و با حکم امام امکانات زیادی می گرفت و صرف حل مشکلات دزفول و شهرها و شهرک های اطراف می کرد. تلاشم این بود که کار به نام من تمام نشود، لذا خیلی به ایشان نزدیک نشدم. همه وزارتخانه ها به اعتبار حکم امام کمک می کردند. خاطرات آیت از برخوردهای برخی مدیران محلی شنیدنی است. (زرهانی، به سوی روشنایی، صص ۲۰۵-۲۰۶)

کمک های فوری و ضربتی

متن حکم امام خمینی (ره) خطاب به حضرت آیت الله مهدوی کنی چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم / جناب مستطاب حجت الاسلام آقای مهدوی کنی دامت افاضاته با توجه به حوادث ناگوار فوق العاده ناشی از حملات وحشیانه موشکی و بمبارانهای مکرر مناطق مسکونی شهرها و روستاها بوسیله عوامل استکبار جهانی و حزب بعث علفقی عراق، ناچار، نیاز به کمک های

فوری و ضربتی احساس می شود در این رابطه لازم است ستادی تشکیل شود که با اختیارات خاص و فوق برنامه نیازهای تدارکاتی و عاطفی مردم محترم مصیبت زده و داغ دیده را بدون وقفه برآورده سازد لازم به تذکر است به متصدیان و ماموران امر سفارش اکید شود که با احترام با این عزیزان برخورد گردد. انتظار دارد که جناب آقای رئیس جمهور و اعضای محترم هیئت دولت در اقدام به این مهم تمامی سعی و کوشش لازم را مبذول دارند خدمت کردن به این عزیزان محترم را به عنوان یک وظیفه شرعی تلقی فرمایند. لازم است این ستاد با تشکیل گروههای نجات و پشتیبانی و اسکان فوری موقت و تهیه لوازم مورد نیاز گروه ها از وظایف انسانی، اسلامی خود را عملی سازد. کلیه ارگان ها دولتی و نهادهای انقلابی اعم از وزارت خانه ها و ادارات تابعه مخصوصاً وزارت صنایع و بازرگانی موظفند همکاریهای لازم را مبذول دارند امید است مردم معظم و روحانیون و ائمه جمعه و جماعات عظیم الشان در سراسر ایران با یاری و همکاری خود موجب جلب عنایات خاصه خداوند متعال و رضای حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه گردند. لازم است جنابعالی اینجانب را در جریان امور و خدای نخواستہ اگر در حق اهداف فوق به مانعی برخوردید مستحضر نمائید. از خداوند متعال توفیق و تأیید همکاری را خواستار است. والسلام علیکم ورحمة الله.

روح الله الموسوی الخمینی

مدرسه ای در آتش

عصر ساعت ۵ مورخ ۶۶/۱۲/۲۰ آژیر قرمز به صدا درآمد و لحظاتی

بعد هواپیماهای متجاوزین بعثی در آسمان دزفول ظاهر شدند و سه نقطه از منطقه اطراف کلوپ ورزشی بلوار فتح المبین، میدان یعقوب لیث قبلی و ترانس برق خیابان ۱۷ شهریور منزل معلم شهید محمدحسن درآئی و مدرسه امیدانقلاب در خیابان عدل را بمباران کردند. حمله به مدرسه امید انقلاب باعث مجروحیت تعداد زیادی از دانش آموزان و معلمین شده بود. حمله به مدارس و دانش آموزان بارها از طرف رژیم بعث صورت گرفت اما هرگز به تعطیلی کامل آنها منجر نشد.

اردوگاههای جنگی

علاوه بر منازل روستائیان، اردوگاههای مختلفی به کار اسکان موقت مهاجرین سیار دزفول می آمد که کم کم بر تعداد آنها افزوده شده و از حالت چادرهای اردوگاهی به اتاق های سیمانی و چوبی تبدیل می شدند. این اردوگاهها که بیشتر در زمانهای تهدید رادیو عراق به کار مردم دزفول می آمدند گر چه مشکلات عدیده ای را پشت سر نهادند ولی تا پایان جنگ همچنان دارای نواقص بودند. از اردوگاههای موقت مهاجرین دزفول می توان به اردوگاه اشرفی اصفهانی، اردوگاه شهرک سلمان فارسی، اردوگاه شهید رجایی، اردوگاه بن جعفر اشاره نمود. اردوگاه دیگری به نام شهرک حمزه وجود داشت که بیشتر مخصوص مهاجرین عراق و افراد عرب زبان و خانواده معاودین عراقی بود. اردوگاه اشرفی اصفهانی در جاده صفی آباد، بسیاری از مردم را در خود جای داده، و از دیگر اردوگاهها و محل تجمع مردم در این دوران بلاخیز می توان از اردوگاه پلیس راه (محل فعلی دانشگاه پیام نور) شهرک مطهری، شهرک منتظری، مرکز

آموزش کشاورزی و صنفی آباد نام برد.

اردوگاه بن جعفر

اردوگاه محمدبن جعفرطیار(ع) معروف به «بن جعفر» در کیلومتر ۷ جاده فرعی دزفول- شوش قرار داشت که پذیرای خیل عظیمی از مردم مهاجر دزفول در سالهای جنگ خصوصاً دو سال اول آن بود. این اردوگاه که در فضای گسترده آستانه متبرکه حضرت محمدبن جعفرطیار ایجاد شده بود، متشکل از تعداد زیادی از مقبره‌های خانوادگی بود که مردم آن‌ها را برای زندگی موقت خود انتخاب کرده بودند.

اگر چه فضای سبز داخل حریم و اطراف آستانه و همچنین فضای اندک حرم این امامزاده محل مناسبی برای اردوی یک روزه به حساب می‌آمد اما زندگی در آن فضا خصوصاً گذراندن شب در کنار قبور مردگان برای زنان و کودکان ترس‌آور می‌نمود. در کنار حجم فراوانی از مردم که در مقبره‌ها و شبستان‌های شخصی که دورتادور آستانه احداث شده بود، به زندگی مشغول بودند، بخش فراوانی دیگر از خانواده‌ها با برپایی چادرهای اردویی و مسافرتی در وسط حیاط آستانه، مجبور به اسکان شدند.

فضای کوچک حرم برای خیل جمعیتی که برای نمازجماعت حضور می‌یافتند، کمبود سرویس بهداشتی و نبود حمام عمومی مشکلات عدیده‌ای را پیش روی ساکنان این اردوگاه قرار داده بود که به مرور زمان با همت مردم و مسئولان مقداری از آن‌ها مرتفع شد. تحمل گرمای طاقت فرسای جنوب و تحمل سردی هوا در فصل زمستان با باد و بارانهای شدید و مشهور این منطقه

برای خانواده هایی که در چادر زندگی می کردند از دیگر مشکلات اساسی این اردوگاه به حساب می آمد..

حضور موثر بسیج

با اصابت هر موشک درب مغازه ها و خانه ها باز می شد و یا در هم می پیچید. بسیجیان شب ها می آمدند درب مغازه ها را که بر اثر موج انفجار باز می شد را قفل می کردند. از خانه های مردم حفاظت می کردند. منافقین و سارقین را دستگیر می کردند و به خاطر حضور موثر بسیج بود که افراد سودجو جرأت فعالیت در دزفول را نداشتند. مراسم تشییع پیکر شهدای موشکی در ایام حملات موشکی، به دلیل اوضاع خطرناک و به هم ریخته شهر توسط ما بسیجیان انجام می شد. قبرکنی و غسل شهدا در بسیاری از موارد به عهده ما بود و ما خودمان تلقین شهدا را می خواندیم و حتی تابوت ها را درست می کردیم. گاهی دهها تابوت آماده می شد. وقتی حجم شهدا بالا بود با برانکارد تشییع جنازه می کردیم. (عزیز بخیط قصاب)

از دلایل خصومت

از عللی که دشمن مرتب دزفول را مورد هدف قرار می داد، اول اینکه تنها شهری بود که به تنهایی یک تیپ به نام تیپ ۷ حضرت ولی عصر (عج) را تشکیل داد و استخوان بندی آن باعث شد که دیگر شهرهای خوزستان کم کم در قالب این تیپ آن را به لشکر ارتقاء بدهند. دوم اینکه اکثر پشتیبانی رزمندگان اطراف دزفول از مردم این شهر تأمین

می شد، آب از دزفول می رفت، یخ از دزفول می رفت، غذا، مهمات و دیگر اقدام هم همچنین. رزمندگان حتی برای حمام کردن به دزفول می آمدند. این نقش، نقش حاشیه ای نبود، کلیدی بود.

از دیگر دلایل می توان به نقش جوانان دزفولی در مدیریت استان اشاره کرد. تعداد زیادی از مسئولین استانی، دزفولی بودند. به استانداری و هم ادارات کل که نگاه می کردی، نقش مدیران دزفولی، نقشی کلیدی و برجسته بود. این فقط به سطح مدیریتی محدود نمی شد بلکه در تعداد و کمیت نیز نسبت به دیگر شهرها بسیار برجسته بود و دشمن به خوبی از این مطلع بود. به نظر می رسید در حملات وحشیانه ای که دشمن به دزفول می کرد که کاملاً از نظر نوع و تعداد حملات با دیگر شهرها متفاوت بود، دشمن به آثار روانی آن اهمیت می داد تا گرفتن تلفات یا تخریب منازل و مغازه ها. یعنی دشمن به دنبال این بود که از نظر روحی و روانی مردم دزفول را تحت فشار قرار داده و آن ها را مجبور به ترک شهر کند. اینکه چند موشک به فاصله اندک به دزفول می زد، اینکه بسیاری از موشک ها را در شب ها بر سر مردم می ریخت، اینکه بی خبر و بدون اطلاع مردم را مورد هدف قرار می داد، از جمله این دلایل به حساب می آید کانون های مورد حمله هم هیچکدام از اهمیت برخوردار نبودند، در دزفول هرگز پلی مورد حمله قرار نگرفت، نه نیروگاه برق، نه تصفیه خانه آب و ... هدف توده های اجتماعی مردم بود نه تأسیسات و مراکز اقتصادی، نظامی. به رادیو و تلویزیون و اطلاعیه های ارتش عراق نسبت به دزفول که نگاه کنی، متوجه می شوی که هدف شجاعت مردم بود. (جواد محمدی زاده، فرماندار وقت دزفول)

آمار شهدای دزفول

(منوچهر مهدی پور)

خواهر خواندگان دزفول

در پنجشنبه ۳ تیر ۱۴۰۱ در دانشگاه جندی شاپور دزفول با حضور سفیر یمن در ایران تفاهم نامه خواهرخواندگی شهرهای دزفول و صعده یمن امضا شد. سیدحسن عیسی زاده، شهردار وقت دزفول در این مراسم گفت: مقاومت و ایستادگی مردم مسلمان ۲ شهر در محور مقاومت، دین اسلام و مذهب تشیع، آثار باستانی، بافت تاریخی و معماری خاص، مساجد و مدارس قدیمی با نقوش اسلامی و خاص، فعالیت های کشاورزی و باغداری، خصوصیات شهری، معماری اسلامی، بازارهای مردمی و صنایع دستی از جمله اشتراکات شهرهای دزفول و صعده است که مبنای تفاهم نامه خواهرخواندگی شده است. ابراهیم الدیلمی سفیر یمن در جمهوری اسلامی ایران با اشاره به مقاومت مردم دزفول در دوران دفاع مقدس اظهار کرد: افتخار می کنیم با

همچنین شهری در جمهوری اسلامی ایران تبادل همکاری می‌کنیم. خواهرخواندگی قراردادی است بین سران مملکتی یا سران دو شهر که برای ایجاد همبستگی و اتحاد بیشتر انسانی و فرهنگی بسته می‌شود. این اصطلاح از ادبیات اروپا وارد دیگر کشورها شده و برای نخستین بار در سال ۱۹۲۰ بعد از جنگ جهانی اول بین یک شهر انگلیس و یک شهر در فرانسه منعقد شد. هدف از این قرارداد پیوند و اتحاد بین شهروندان دو شهری است که دارای منافع مشترک هستند. مفاد این قراردادها موضوعات فرهنگی اقتصادی و بازرگانی و اخیراً ورزشی را شامل می‌شود در ادبیات اروپایی خواهرخواندگی به شهرهای دوقلو یا همسان هم گفته می‌شوند، اما در کشورهای آسیایی و آمریکایی اصطلاح خواهرخواندگی رواج بیشتر دارد. علت بکارگیری واژه خواهرخواندگی به این اعتبار است که در بیشتر زبانهای دنیا واژه شهر مؤنث است.

معمولاً دو شهر برای خواهرخواندگی باید دارای تشابهاتی باشند مثلاً دو شهر تاریخی، دو شهر علمی یا دانشگاهی یا دو بندر یا حتی دو سمنبل مشترک باشند که این انگیزه را ایجاد کند. رونق و رواج گردشگری بین دو شهر خواهرخوانده و نامگذاری متقابل نام خیابانهایی به نام شهر خواهر خوانده از جمله نتایج اعلام خواهرخواندگی شهرها است.

همچنین در اکتبر ۲۰۱۲ تفاهم نامه خواهرخواندگی "بین شهرهای دزفول و صور لبنان در سالن اجتماعات فرمانداری ویژه دزفول با حضور مسئولین این دو شهر برقرار شده بود. گفتنی است که تاکنون بیش از ۲۴۰۰ شهر دنیا با هم پیوند خواهرخواندگی دارند.

منابع و ماخذ:

- الف دزفول، عبدالرضا سالمی نژاد، نیلوفران، ۱۳۹۲
- دزفول در جنگ شهرها، عبدالرضا سالمی نژاد، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ،
- تاریخ حماسی دزفول، ناصر آیرمی و غلامحسین سخاوت
- انقلاب اسلامی در دزفول، در کتانیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- یک شهر، دو جبهه، یک خاکریز، عبدالامیر مطیع الرسول
- مجد دین، غلامعلی رجایی، نیلوفران
- به سوی روشنائی، خاطرات سید احمد زرهانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- خاطرات سید احمد آوایی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- مهتاب خین، خاطرات سردار حسین همدانی، حسین بهزاد، فاتحان، ۱۳۸۹، چ هفتم
- اندیمشک در جنگ عراق علیه ایران، مریم لطیفی، نیلوفران
- روایت زندگی حسن باقری، سعید علامیان، جلد اول، موسسه شهید حسن باقری
- جهاد سازندگی خوزستان در دفاع مقدس، عبدالرضا فرخ پی، جلد اول و دوم، نیلوفران، ۱۳۹۲
- علی راجی، تاریخ علما و روحانیت دزفول، ج ۱، قم زائر ۱۳۸۲
- خاطرات حجت الاسلام رسول منتجب نیا، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- محمدعلی رجایی، فرزند ملت در آینه انقلاب اسلامی،
- پس از بحران / هاشمی رفسنجانی







۲۰۳ جلوه‌هایی از مقاومت اسطوره‌ای
مردم قهرمان دزفول









